UNIVERSAL LIBRARY

به حسن توفیق خالق کون و مکان و مخترع زمین و زمان

درین اوان میمنت اقتران اسرار عجیبه لطیفه و دقایق غریبه شریفه یعنی

مکتوبات امام ربانی

سنه ١٢٨٨ هجری

حضرت مجدد الف ثانی بتصحیح و تنقیح تمام باهتمام احقر الانام شیر محمد خان جهجری غفرالله

در مطبع خاص احمدی واقع دهلی رونق آگین طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه وعلیه کما یحب ربنا ویرضی والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی حبیبه محمد واله واصحابه واهل بیته وکل ورثته وسائر من اتبع الهدی وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین کما یلیق بعلو شانهم ویحری اما بعد فهذه مکاتیب متضمنة لعلوم غریبة ومعارف عجیبة واسرار لطیفة ودقائق شریفة ما تکلم بها احد من العرفاء وما اشار الیها واحد من الاولیاء مقتبسة من مشکوة انوار النبوة الامام الهمام قدوة العلماء الراسخین المتشرف بتشریفات المرسلین صاحب الولایة الاصلیة مظهر الاسرار الالهیة واقف دقائق المتشابهات القرانیة الایة العظمی من الایات الرحمانیة مجدد الف ثانی شیخنا وامامنا الشیخ احمد الفاروقی سلمهم الله تعالی سبحانه علی رؤس العالمین چون جلد اول مکتوبات بعدد سیصد و سیزده مکتوب رسید حضرت ایشان سلمهم الله تعالی فرمودند که بر همین عدد ختم کنند که موافق عدد پیغامبران مرسل است صلوة الله تعالی علی نبینا وعلیهم ونیز موافق عدد اهل بدر است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین تبرکا وتیمنا بران عدد ختم نموده آمد بعد ازان مکتوبات قدسی آیات دیگر که صدور یافته اند معارف اگاهی حقایق دستگاهی مظهر فیض الهی مظهر اسرار نامتناهی جامع علوم ظاهره وباطنه حضرت مخدوم زادگی شیخ مجدالدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی وابقاه واوصله الی غایة ما یتمناه باعث گشتند که این مکاتیب جمع شوند حسب الاشاره شریف ایشان کمترین خادمان این درگاه ضعیف عباد الله الباری عبد الحی بن خواجه چاکر حصاری غفر الله تعالی ذنوبه وستر عیوبه وحسن الله تعالی خاتمته متصدی جمع این مکاتیب گشت هو الله الموفق وعلیه التکلان

مکتوب اول بشیخ عبدالعزیز جونپوری صدور یافته در بیان تحریر مذهب شیخ محی الدین بن العربی در مسئله وحدت الوجود با توجیهات حضرت ایشان است سلمه الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل الامکان مرآت للوجوب

ومصير العدم مظهر الوجود والوجوب والوجود وان كانتا صفتي كماله سبحانه فهو تعالى وراء جميع الاسماء والصفات ووراء جميع الشئون
والاعتبارات ووراء الظهور والبطون ووراء البروز والكمون ووراء التجليات ووراء المشاهدات والمكاشفات ووراء كل محسوس
ومعقول ووراء كل موهوم ومتخيل فهو سبحانه وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء
شعر چگویم با تو از مرغی نشانه ٭ که با عنقا بود هم آشیانه ٭ ز عنقا هست نامی پیش مردم ٭ ز مرغ من بود آن نام هم گم
فلا يصل حمد حامد الى جناب قدسه لانه يرى منتهى جميع المحامد دون سرادقات عزته فهو الذي اثنى
على نفسه وحمد ذاته بذاته فهو سبحانه الحامد والمحمود وما سواه عاجز عن اداء الحمد المقصود كيف
وقد عجز عن حمده سبحانه من هو حامل لواء الحمد يوم القيمة تحته آدم ومن دونه وهو افضل البرايا واكملهم ظهورا واقربهم منزلة
واتمهم كمالا واشملهم جمالا ابدا وارفعهم قدرا واعظمهم ابهة وشرفا واقواهم دينا واعدلهم ملة واكرمهم
حسبا واشرفهم نسبا واعرفهم بيتا لولاه لما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبية وكان نبيا وآدم
بين الماء والطين واذا كان يوم القيمة كان هو امام النبيين وخطيبهم وصاحب شفاعتهم الذي قال نحن الآخرون
ونحن السابقون يوم القيمة واني قائل قولا غير فخر وانا حبيب الله وانا خاتم النبيين ولا فخر وانا اول الناس
خروجا اذا بعثوا وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطيبهم اذا انصتوا وانا مستشفعهم اذا حبسوا ولواء
مبشرهم اذا يئسوا والمفاتيح يومئذ بيدي شعر در قافله که اوست دانم نرسم ٭ این بس که رسد ز دور بانگ جرسم
صلوات الله سبحانه وتسليماته تعالى وتحيته عز شانه وبركاته جل برهانه عليه وعلى جميع اخوانه من النبيين والمرسلين
والملائكة المقربين وعلى اهل الطاعة اجمعين صلوة وسلاما وتحية وبركة هو لها اهل وهم لها اهل كلما ذكره الذاكرون وكلما غفل
عن ذكره الغافلون وبعد الحمد والصلوة وتبليغ الدعوات وارسال التحيات نموده می آید صحیفه شریفه که نامزد این فقیر ساخته
بودند اخوی اعزی شیخ محمد طاهر رسانیدند وخوشوقت ساختند چون متضمن حقایق ومعارف ارباب کشف وشهود
بود فرحت بر فرحت افزود وجزاکم الله سبحانه فقیر بموافقت صحیفه الشان نموده از اذواق [illegible] این طائفه
علیه سخن میرساند ورده بچند کلمه مسوده گشت مخدوما معلوم شریف است که وجود مبدا هر خیر وکمال است وعدم
منشا هر نقص وشرارت پس وجود مر واجب را ثابت باشد جل سلطانه وعدم نصیب ممکن بود تا همه خیر وکمال عاید باو
وهمه شر ونقص راجع باین ممکن را وجود ثابت کردن خیر وکمال را جبرا ودشتن فی الحقیقة شریک کردن است او را ویا
در ملک حق جل سلطانه همچنین حکم را عین [illegible] گفتن تعالی شانه وصفات وافعال واعین صفات وافعال [illegible]

ساختن سوراو نسبت و بجا است در اسما و صفات او تعالی کنا من حسین که منقص خبث ذاتی متسم است چه مجال که خود را
عین سلطان عظیم الشان که منشا خیرات و کمالات است تصور نماید و صفات و افعال ذمیمه خود را عین صفات و افعال
جمیله او توهم کنند نهایة مافی الباب بر قضیه تشکیک وجود وجوب تعالی اولی و اقدم گفته اند یعنی موجب اشتراک ممکن
با واجب تعالی در کمالات و فضائل که از وجود ناشی گشته اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا در حدیث قدسی آمده
الکبریاء ردائی والعظمة ازاری اگر علما ظواهر ازین دقیقه آگاه میگشتند هرگز ممکن را وجود ثابت نمیکردند
و خیر و کمال که مخصوص آن حضرت است جل و علا باعتبار اختصاص وجود ممکن را اثبات نمی نمودند ربنا لا تؤاخذنا
ان نسینا او اخطانا اکثر صوفیه علی الخصوص متاخران ایشان ممکن را عین واجب تعالی دانسته اند و صفات و افعال او را عین
یکدیگر میدانند همسایه و همنشین و همره همه اوست در دلق گدا و اطلس شه همه اوست در انجمن فرق و نهانخانه جمع
بالله همه اوست ثم بالله همه اوست این بزرگواران هر چند از تشریک وجود تنزیه نموده اند و از ثنینیت گریخته اما غیر
وجود را وجود یافته اند و نقایص را کمالات گفته میگویند در هیچ چیز شرارت و نقص ذاتی نیست اگر هست نسبی و اضافی
است سم قاتل نسبت بانسان شرارت دارد که مزیل حیات اوست و نسبت بحیوانی که در آن سم مخلوق است
آب حیات است و تریاق نافع مقتدای ایشان درین امر کشف و شهود است هر قدر که ظاهر ساخته اند دریافته اند
اللهم ارنا حقائق الاشیاء کما هی درین باب آنچه بر فقیر ظاهر ساخته اند بتفصیل وا می نماید اول مذهب شیخ محی الدین ابن العربی
که امام و مقتدای متاخران صوفیه است درین مسئله بیان میکند بعد از آن آنچه منکشوف گشته است در تحریر می آرد تا فرق
در میان هر دو مذهب بوجه تمام حاصل گردد و از دقت بعضی بدیگری غلط نشود شیخ محی الدین عربی و تابعان او میفرمایند که
اسما و صفات واجبی جل و علا عین ذات واجب اند تعالی همچنین یکدیگر اند مثلا علم و قدرت چنانچه عین حق اند تعالی
عین یکدیگر اند نیز لیس دران موطن هیچ اسم و رسم تعدد و تکثر نباشد و تمایز و تباین مفقود نهایة مافی الباب
آن اسما و صفات شیون و اعتبارات در حضرت عالم تمایز و تباین پیدا کرده اند اجمالا و تفصیلا اگر تمیز اجمالی
است معبر بتعین اول است و اگر تفصیلی است مسمی بتعین ثانی تعین اول را وحدت می نامند و از آن حقیقت
محمدی میدانند و تعین ثانی را واحدیت میگویند و حقایق سائر ممکنات میانگارند و این حقایق ممکنات را اعیان
ثابته میدانند این دو تعین علمی که وحدت و واحدیت اند در مرتبه وجوب اثبات مینمایند میگویند این اعیان بوی
از وجود خارجی نیافته اند و در خارج غیر از احدیت مجرده هیچ موجودی نیست و این کثرت که در خارج مینماید

عکس آن اعیان ثابته است که در مرآت ظاهر وجود که جز او در خارج هیچ چیز موجود نیست منعکس شده است و وجود تخیلی پیدا کرده
در رنگ آنکه در مرآت صورت شخص منعکس گردد و وجود تخیلی در مرآت پیدا کند این عکس را وجودی غیر وجود تخیلی ثابت
نیست و در مرآت روی حلول نکرده است و در روی آن مرآت چیزی منقش نگشته اگر انتقاش است
تخیل است که در روی مرآت متوهم شد این متخیل و متوهم چون صنع خداوند است جل سلطانه که اتقان تمام
دارد برفع وهم و تخیل مرتفع نگردد و ثواب و عذاب ابدی برآن مترتب باشد این کثرت که در عالم نمودی پیدا کرده
است به سه قسم منقسم است قسم اول تعین جسدی که بشهادت تعلق دارد این تعین را تعینات خارجیه میگویند
و در مرتبه امکان اثبات مینمایند تنزلات خمسه عبارت ازین تعینات پنجگانه است و این تنزلات خمسه را حضرات خمسه
نیز گویند چون عالم خارج غیر از ذات واجب تعالی و غیر از اسما و صفات واجبی جل سلطانها که عین ذات
تعالی و تقدس نزد ایشان ثابت نشده است و صورت علمیه را عین این صورت دانسته اند و شبه و مثال
آن همچنین صورت منعکسه اعیان ثابته را که در مرآت ظاهر وجود نمودی پیدا کرده است عین آن اعیان
تصور کرده اند نه شبه آن ناچار حکم باتحاد نموده اند و همه اوست گفته اند این است بیان مذهب شیخ محی الدین
ابن العربی در مسئله وحدت وجود بر وجه اجمال همین علوم و امثال این علوم که شیخ انها را مخصوص بخاتم الولایت
میداند و میگوید که خاتم النبوة این علوم را از خاتم الولایت اخذ مینماید و شراح فصوص در توجیه این کلمات شیخ
بالجمله پیش از شیخ هیچ یکی ازین طائفه باین علوم اسرار زبان نگشاده است و این حدیث را برین نهج
بیان نموده هرچند سخنان توحید و اتحاد و غلبات سکر از ایشان بظهور آمده اند و انا الحق و سبحانی گفته اند
اما دلیل اتحاد را معلوم نساخته اند و منشاء توحید را در نیافته پس شیخ برهان متقدمان این طائفه آمده
و حجت متاخرین ایشان گشته مع ذلک دقائق کثیره درین مسئله مختفی مانده است و اسرار غامضه در حجاب
بر منصه ظهور نیامده که فقیر باظهار آن توفیق یافته است و بتحریر آن مبشر گشته والله الحق و هو یهدی السبیل
محدود تا صفات ثمانیه واجب الوجود تعالی و تقدس متمیز باشند تمیز یکی از قسم بیچونی و بیچگونی بود و همچنین
این صفات از یکدیگر متمیز تمیز بیچونی نه بلکه تمیز بیچون در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است لانه الواسع
بالوسع المجهول الکیفیة تمیزی که فراخور فهم و ادراک ما باشد از آن جناب قدس مسلوب است چه تبعض و تجزی در آنجا
متصور نیست و تحلیل و ترکیب را در آن حضرت جل سلطانه بار نه و حالیت و محلیت را گنجایش نه بالجمله تمیز اسماء و صفات

و اعراض ممکن است ازان جناب قدس مسلوب است لیس کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لا فی الافعال با وجود این تمیز
بیچونی و وسعت بیکیفی اسما و صفات واجبی جل سلطانه در خانه علم نیز تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و منعکس گشته و هر
اسم و صفت تمیز را مقابلی است در مرتبه عدم و نقیضیست دران موطن مثلا صفت علم را در مرتبه عدم مقابلی
است و نقیضی که عدم علم باشد که معبر بجهل است و صفت قدرت را مقابلی است عجز که عدم قدرت باشد علی هذا القیاس
و آن عدمات متقابله نیز در علم واجبی جل شانه تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و مرایای اسما و صفات متقابله خود
گشته و مجالی ظهور عکوس آنها شده نزد فقیر آن عدمات با آن عکوس اسما و صفات حقایق ممکنات اند غایة ما فی الباب
آن عدمات در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند و آن عکوس همچون صور حالّه دران مواد پس حقایق ممکنات نزد
شیخ محی الدین همان اسما و صفات متمیزه اند در مرتبه علم و نزد فقیر حقایق ممکنات عدمات اند که نقایض اسما و
صفات اند با عکوس اسما و صفات که در مرایای آن عدمات در خانه علم ظاهر گشته و با یکدیگر ممتزج شده و حق
تعالی جل سلطانه هرگاه خواسته که ماهیتی ازان ماهیات ممتزجه بوجود ظلی که پرتوی است از حضرت وجود برین متصف
گردانیده موجود خارجی ساخته بالجمله پرتوی از حضرت وجود برین ماهیت ممتزجه انداخته مبدأ آثار خارجیه گردانیده
پس وجود ممکن و علم او در خارج در رنگ سایر صفات او پرتویست از حضرت وجود و از کمالات تابعه او مثل علم
ممکن که پرتویست از علم واجب تعالی و تقدس ظلی است ازان که در مقابل خود منعکس گشته است و قدرت ممکن نیز ظلی
است که در عجز مقابل او است منعکس شده و همچنین وجود ممکن ظلی است از حضرت وجود که در مرآت عدم که مقابل
او است منعکس گشته است ع نیاوردم از خانه چیزی نخست ۞ تو دادی همه چیز و من چیز تست ۞ لیکن نزد فقیر
ظل شی عین شی نیست بلکه شبحی است و مثالی از شی و حمل یکی بر دیگری ممتنع است پس نزد فقیر ممکن عین واجب تعالی
نبود چه حقیقت ممکن عدم است و عکسی که از اسما و صفات دران منعکس گشته است شبح و مثال آن اسما و صفات
است نه عین آنها پس همه اوست درست نباشد بلکه همه ازوست چه آنچه ذاتی ممکن است عدم است که شرارت
و نقص و خبث را منشا است و هرچه از جنس کمالات در ممکن پیدا است از وجود و توابع آن همه مستفاد ازان حضرت
است جل سلطانه و پرتوی است از کمالات ذاتیه او سبحانه لیس لنا عیاذا بالله تعالی نور سبحانه باز نتابد ما و اشیای
سبحانه همه ظلمت بود که بعضها فوق بعض العدم فوق جمیع الظلمات تحقیق این مبحث کما ینبغی در مکتوبی که بنام فرزندی اعظمی مرحوم
در بیان حقیقت وجود و تحقیق ماهیات ممکنات نوشته است طلب فرمایند پس عالم باسرها نزد شیخ محی الدین عبارت

از همه صفات است که در خانهٔ علم تمیز پیدا کرده در مرآت ظاهر وجود در خارج نمودی حاصل کرده است و نزد
فقیر عالم عبارت از عدمات است که همه صفات وجوبی جل سلطانها در خانهٔ علم در انجا منعکس گشته اند و در
خارج بایجاد حق سبحانه آن عدمات بآن عکوس موجود ظلی شده پس در عالم خبث ذاتی پیدا شد و شرارت جبلی
ظاهر گشت و خیر و کمال همه عاید بجناب قدس او شد جل و علا کما قال الله تعالی ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک
موید این معرفت است والله سبحانه الملهم پس از این تحقیق معلوم گشت که عالم در خارج موجود است بوجود ظلی
بل بذاته نهایة ما فی الباب این خارج نیز ظل همان خارج است در رنگ وجود و صفات پس عالم را عین حق جل و علا
سلطانه نمیتوان گفت و حمل یکی بر دیگری جایز نباشد ظل شخص را عین شخص نمیتوان گفت لوجود التغایر بینهما
فی الخارج لان الاثنین متغایران و اگر کسی ظل شخص را عین شخص گوید بسبیل تسامح و تجوز خواهد بود که خارج از تحقیق
است اگر گویند که شیخ محی الدین و تابعان او نیز عالم را ظل حق میدانند تعالی پس فرق چه بود گوییم که ایشان
وجود آن ظل را جز در وهم نمی انگارند و بوئی از وجود خارجی در حق آن تجویز نمی نمایند بالجمله کثرت موهومه را
ظل وحدت موجوده تعبیر مینمایند و در خارج موجود واحد میدانند تعالی شانه تا ایشان پس منشاء حمل ظل بر اصل
و عدم آن حمل اثبات وجود خارجی گشت مر ظل را و عدم اثبات آن وجود ایشان چون ظل را وجود خارجی
اثبات نمی نمایند ناچار بر اصل محمول میسازند و این فقیر چون ظل را در خارج موجود میداند حمل نمی نماید
در نفی وجود اصلی از ظل فقیر و ایشان شریک اند و در اثبات وجود ظلی نیز متفق لیکن این فقیر وجود ظلی در خارج
اثبات مینماید و ایشان وجود ظلی را در وهم و تخیل می انگارند و در خارج جز احدیت مجرده را موجود نمیدانند
و صفات ثمانیه را که بآرای اهل سنت و جماعت رضی الله تعالی عنهم وجود آنها در خارج ثابت شده است نیز در علم
اثبات میکنند علماء ظواهر و ایشان رضی الله تعالی عنهم دو طرف اقتصار را اختیار فرموده اند و حق متوسط نصیب
این فقیر بوده که بآن موفق گشته اگر ایشان نیز این خارج را ظل آن خارج میدانستند از وجود خارجی عالم
انکار نمینمودند و بر وهم و تخیل اقتصار نمیفرمودند و انکار از وجود خارجی از صفات واجب الوجود نیز نمیکردند
و اگر علما نیز آگاه میگشتند هرگز ممکن را وجود اصلی اثبات نمیکردند بوجود ظلی اکتفا مینمودند و آنچه فقیر در بعضی مکتوبات
نوشته است که اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت است نه بطریق مجاز منافی این تحقیق نیست زیرا که ممکن در
خارج بوجود ظلی بطریق حقیقت موجود است نه بسبیل توهم و تخیل کما زعموا سوال صاحب فتوحات مکیه عیان تا

ثانیه را بزعم گفته است بین الوجود والعدم پس عدم بطور او نیز داخل حقایق ممکنات گشت پس فرق در میان تحقیق و آن قول چه بود جواب زعم باین اعتبار گفته است که صور علمیه یا دو روی است روئی است که بوجود دارد بواسطه ثبوت علم و روئی است که بعدم دارد بواسطه خارجی لان الاعیان ما شممت رائحة من الوجود الخارجی عنده عدمی که درین تحقیق اندراج یافته است حقیقت دیگر دارد و همچنین آنچه در عبارات بعضی اعزه که اطلاق عدم بر ممکن رفته است مراد از ان معدوم خارجی است نه عدمی که بالا تحقیق یافته و او تعالی از ان اسما و صفات که در علم تفصیل و تمیز یافته اند در مرایای عدمات منعکس گشته حقایق ممکنات شده اند و رامود است پس عالم را او سبحانه بهیچ وجه مناسبت نباشد ان الله لغنی عن العالمین او را سبحانه با عالم عین و متحد ساختن بلکه نسبت دادن پیش فقیر بسیار گران است ؎ آن الشیا اند و من چنینم یا رب ✽ سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین والسلام علیکم و علی من لدیکم ✽ **مکتوب دوم** بمیر شمس الدین علی خلخالی تحریر یافت در بیان آنکه مرتبه ذات او تعالی و مرتبه صفات او سبحانه فوق از اعتبار وجود و وجوب است ✽ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مفاوضه شریفه که از روی محبت و اخلاص صادر فرموده بودند رسید فرحت فراوان ساخت کثرت اخوان درین سبب امیدواری است در آخرت اللهم اکثر اخواننا فی الدین و ثبتنا و ایاهم علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ؎ از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ✽ محبت آثار اصفات سبع یا ثمانی واجب الوجود تعالی و تقدس باختلاف الآراء که صفات حقیقیه اند در خارج موجود اند و غیر از اهل حق شکر الله تعالی سعیهم از فرق مخالفه هیچ یکی بوجود صفات واجبی جل سلطانه قائل نگشته است حتی که متاخران صوفیه از الشیان نیز انکار وجود صفات نموده اند و زیادتی صفات را بالعلم راجع داشته گویند از روی تعقل همه غیر اند صفات با ذات و از روی تحقیق همه عین اند و حق که سخن اهل حق بر حق است و مقتبس است از مشکات نبوة و موید است بنور کشف و فراست غایة ما فی الباب اشکالی که مخالفان در وجود صفات دارند قوی است چه صفات اگر موجود باشند خالی نیستند ممکن باشند یا واجب امکان مستلزم حدوث است لان کل ممکن حادث عندهم و قول بتعدد واجب منافی توحید است و ایضا بر تقدیر امکان جواز انفکاک صفات از ذات تعالی و تقدس لازم این اشکال آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی بذات خود موجود است نه بوجود که عین باشد آن وجود یا زائد و صفات واجب تعالی بذات تعالی موجود اند نه بوجود زیرا که وجود را دران موطن گنجایش نیست نشیخ

علاء الدوله اشارتی باین مقام فرموده است آنجا که گفته فوق عالم الوجود عالم الملک بود و دلیس نسبت امکان و وجوب نیز دران موطن متصور نباشد چه امکان و وجوب نسبتی است میان ماهیت و وجود و حیث لا وجود ولا امکان ولا وجوب این معرفت ورای طور نظر و فکر است محبوسان عقیله عقل ازین معرفت چه دریابند و غیر از انکار نصیب ایشان چه بود والا من عصمه الله سبحانه دیگر سیادت پناه میر محب الله چندگاه اینجا بودند الحال چون متوجه آنحدود شدند صحبت و خدمت ایشان را مغتنم دانند والسلام علیکم وعلی من لدیکم **مکتوب سیوم** بمخدوم زادگی حقایق و معارف آگاهی مظهر فیض الهی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافت در بیان آنکه معامله آفاق و انفس داخل ظلال است و در بیان ولایت صغری و کبری و کمالات نبوة و تحقیق حقیقت تجلی افعال که بعضی صوفیه را رو داده اند که آن ظل فعل حق است نه عین فعل و صفات و ذات ❊ الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی هر چه در مرایای آفاق و انفس ظاهر شود بداغ ظلیت متسم است پس سزاوار نفی بود تا اثبات نموده آید و چون معامله از آفاق و انفس گذشت از قید ظلیت رست و شروع در تجلی فعل و صفت میسر گشت و معلوم شد که قبل ازین هر تجلی که رو داده بود در سیر آفاقی و انفسی اگرچه انرا تجلی ذات دانند همه تعلق بظلال فعل و صفت داشت نه بنفس فعل و صفت بذات خود چه رسد تعالی و تقدس زیرا که دائره ظلیت بنهایت انفس منتهی میگردد پس هر چه در آفاق و انفس ظهور کند داخل آن دائره است فعل و صفت نیز هرچند فی الحقیقه ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس اما داخل دائره صاحب دولت این مرتبه ولایت اصلی است بخلاف ولایت مرتبه سابق که با آفاق و انفس تعلق دارد که ولایت ظلی است منتهیان دائره ظل را تجلی برقی که ناشی از مرتبه اصل است میسر است که یکساعت از قید آفاق و انفس وا رهانند و جمعی که از دائره آفاق و انفس در گذشتند و از ظل باصل پیوستند ضیا تجلی برقی در حق ایشان دائمی است چه مسکن و ماوای این بزرگواران دائره اصل است که تجلی برقی ناشی ازان است بلکه معامله این بزرگواران از تجلیات و ظهورات فوق است زیرا که هر تجلی و ظهور بهر مرتبه که تعلق کند از شائبه ظلیت بیرون نیست و گرفتاری اصل الاصل ایشان را از ظل فارغ ساخته است و از زیغ البصر خلاف کرده نهایت کمال در ولایت ظلی که ولایت صغری است تجلی برقی حصول می پیوندد و این تجلی برقی قدم اول است در ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت صغری ولایت اولیا است قدس الله تعالی اسرارهم ازینجا تفاوت ولایت اولیا و ولایت انبیا باید دریافت صلوات الله تعالی وتسلیماته و سبحانه علیهم که نهایت آن ولایت بدایت این ولایت است از کمالات نبوة انبیا علیهم الصلوات والتحیات چه گویدکه بدایت نبوت نهایت این ولایت

صورت و حقیقت شریعت را ورنگ شخصی تصور نموده اند که قشر و لباب آن صورت شریعت و حقیقت شریعت
باشد علم شرایع و احکام را صورت شریعت دانسته اند و علم حقایق و اسرار را حقیقت شریعت دریافته
جمعی بصورت شریعت گرفتار گشته از حقیقت آن انکار نمودند و پیر و مقتدای خود را غیر از مدایه و بزدوی
ندانسته و جمعی دیگر هرچند گرفتار آن حقیقت گشته اما چون آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانسته بلکه شریعت
را مقصور بر صورت داشتند و قشر انگاشته ولب و را ء آن تصور نمودند لاجرم از حقیقت آن حقیقت
آگاهی نیافتند و از متشابهات نصیبی نگرفتند و العلماء الراسخون هم الوارثون فی الحقیقة جعلنا الله سبحانه
و ایاکم من محبیهم و مقتفی آثارهم ثانیاً آنکه اخوی میان شیخ نور محمد از جانب ایشان ظاهر ساختند که بعضی مردمان را
از مشایخ سلاسل اجازتهاست از جانب نقشبندیه نیز اجازتی میخواهم مخدوما مکرما پیری و مریدی
در طریقه علیه نقشبندیه بتعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره که در سلاسل دیگر متعارف است طریق
این بزرگواران صحبت است و تربیت ایشان انعکاسی است لاجرم در بدایت ایشان نهایت دیگران
اندراج یافته است و راه اقرب گشته و نظر ایشان شافی امراض قلبیه است و توجه ایشان دافع علل معنویه
ــه نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بحرم قافله را ؛ معذور خواهند داشت ؛
والعذر عند کرام الناس مقبول والسلام

مکتوب نوزدهم

بمیر محب الله صدور یافته در اتباع سنت سنیه
و اجتناب از بدعت نامرضیه و امثال ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بسیادت پناهی اخوی اعزی
میر محب الله میرساند که احوال و اوضاع فقرا این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم
و ثباتکم و استقامتکم درین مدت از کیفیت احوال شما نرسیده و اطلاع نبخشیده اند بعد مسافه از موانع است
النصیحة هی الدین متابعة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة والسلام و اتیان السنة السنیة و الاجتناب عن
البدعة اللامرضیة وان کانت البدعة تری مثل فلق الصبح لانه فی الحقیقة لا نور فیها ولا ضیاء ولا للعلیل منها شفاء
ولا للداء منها دواء کیف والبدعة اما رافعة للسنة او ساکتة عنها والساکتة لابد وان تکون زائدة
علی السنة فتکون ناسخة لها فی الحقیقة ایضا لان الزیادة علی النص نسخ له فالبدعة کیف کانت تکون رافعة للسنة نقیضة لها
فلا خیر فیها ولا حسن فیها لیت شعری من این حکموا بحسن البدعة المحدثة فی الدین الکامل الاسلام المرضی بعد
اتمام النعمة ولم یعلموا ان الاحداث بعد الاکمال و الاتمام و حصول الرضا بعید عن الحسن فماذا بعد الحق الا الضلال و لو علموا ان الحکم

علیهم الصلوات والتسلیمات و اولیاء کرام و سائر انام و این فعل حق جل سلطانه چون باعتبار جهتین رنگی از وجوب دارد و
رنگی از امکان ناچار ممکن باشند زیرا که مرکب از واجب و ممکن ممکن است و ایضا این فعل چون باعتبار جهت فوقانی
روی بقدم دارد و باعتبار جهت تحتانی قدمی و حدوث ناچار حادث باشند زیرا که مرکب از قدیم و حادث حادث است
و جمعی که فعل حق را جل سلطانه قدیم گفته اند نظر بجهت اولی است و جمعی دیگر که حادث دانسته اند منظور ایشان
جهت اخری است نظر طائفه اولی بلند است و نظر طائفه ثانیه پست هر چند هر دو فریق از حق دو طرف آمده است
و حق متوسط آنست که این فقیر بآن امتیاز یافته است ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم مثل این تحقیق در صفات حقیقیه نیز در بعضی از مکاتیب تحقیق یافته است طلب نماید باید دانست که
وجه ثانیه در فعل عبارت از خلق خاص است که تعلق بزید گرفته است و این خلق زید گویا جزئی است از جزئیات مطلق
خلق مثلا و این خلق خاص که تعلق بزید گرفته است نیز جزئیات دارد در رنگ خلق ذات زید و خلق صفات
زید و خلق افعال زید و این جزئیات خلق زید در رنگ ظلال اند مر آن خلق زید را که همچون کلی است و خلق فعل
زید را نیز ظلی است و مظهری و آن کسب زید است که تعلق بفعل نموده است این کسب زید از خانه زید خود
نیاورده است بلکه کسب او پرتوی است از خلق حق جل و علا پس از این معارف معلوم گشت که فعل ظل تکوین
است که خلق زید بود و مثلا خلق زید را نیز ظلی است که خلق فعل زید بود و این ظل را نیز ظلی است که کسب زید
باشد چون این علوم دانستی بدانکه در نظر سالکان در وقت سلوک مثلا چون نسبت کسب زید از زید منتفی
گردد و اضافه آن بزید مرتفع شود ناچار فاعل آن فعل حق را سبحانه و تعالی و تقدس بلکه فعال تکثره در مبادی
خلایق را فعل یک فاعل می یابند و ظهور این معنی تجلی افعال می انگارند انصاف می باید داد که این تجلی تجلی فعل حق است
سبحانه یا تجلی ظلی از ظلال آن فعل است که بمراتب تنزل نموده اسم ظلیت یافته است بر تجلی فعلی تجلیات دیگر را
قیاس باید کرد که بظلی از ظلال کفایت نموده اصل را بجا گذاشته اند و بجوز و مویز آرام یافته باید دانست که وجوب
وجود چونکه نسبت و اضافت است ناچار در مرتبه فعل یافته شود و چون این نسبت بعالم مناسبت ندارد
بلکه مخصوص بصانع عالم است تعالی و تقدس پس بوجه اولی از فعل که لا ذکر یافته است مناسب باشد اگر گویند
ازین بیان لازم آید که وجوب در مرتبه ذات و صفات تعالی و تقدس ثابت نباشد و ذات و صفات او تعالی و تقدس
واجب گفته نشود پس وجوب از حضرت ذات و صفات مسلوب بود چنانچه امکان و امتناع از آنحضرت

مسلوب لازم می آید

تعالی مسلوب است پس قسم رابع پیدا شد سوای وجوب و امکان و امتناع و حال آنکه انحصار عقلی ثابت شده
است در بین اشیاء ثلثه گوئیم که این انحصار در ماهیت راست نسبت بوجود و آن بحیث لا نسبة للماهیة الی الوجود لا انحصار
کما فی ذات الواجب تعالی وصفاته سبحانه فان ذاته تعالی موجود بذاته لا بالوجود عینا کان او زائدا
وصفاته تعالی موجودة بذاته سبحانه من غیر ان یتخلل فیها وجود فذاته تعالی وصفاته سبحانه فوق
الثلثة المنحصرة غایة ما فی الباب اذا تصور ذاته تعالی وتعقلت صفاته سبحانه بالوجوه والاعتبارات
اذ لا سبیل الی الکنه عرض لذاته سبحانه فی الوجود التصوری الظلی الوجوب کما هو المناسب واللائق بعنایته
تعالی وعرض لصفاته سبحانه فی الوجود الذهنی الامکان لما هو المناسب لها لاحتیاجها الی الذات فذاته تعالی
وصفاته سبحانه فی حد انفسها فوق مرتبة الوجوب والامکان بل فوق مرتبة الوجود ایضا وباعتبار الوجود
التصوری الظلی الوجوب یناسب الذات تعالی والامکان یناسب الصفات تعالت وتقدست فالصفات تعالت
من حیث الوجود الخارجی لا واجبة ولا ممکنة بل هی فوق الوجوب والامکان وباعتبار الوجود الذهنی ممکنة
ولا یلزم من هذا الامکان الحدوث لما انه لیس لذواتها کما فی الممکنات بل لوجوداتها الظلیة ویناسب هذه
المعرفة ما قاله ارباب المعقول من ان الکلیة والجزئیة تعرضان للماهیة باعتبار خصوصیة الوجود الذهنی
فلا یوصف بهما الماهیة حال الوجود الخارجی فزید الموجود فی الخارج مثلا قبل التعقل لیس بجزئی کما انه لیس بکلی
بل عرض له الجزئیة بعد الوجود الذهنی الظلی بل نقول جمیع النسب والاضافات والاحکام والاعتبارات
التی تحمل علیه تعالی کالالوهیة والازلیة غیر الصفات الثمانیة الموجودة انما تصدق علیه سبحانه باعتبار التصور
والتعقل واما الذات من حیث هو غیر متصف بصفة ولا مسمی باسم ولا محکوم بحکم فصاحب الشرع تعالی
انما اطلق علی ذاته اسما واحکاما باعتبار التناسب والتشابه لتکون قریبة الی افهام المخلوقات ویکون التکلم معهم
علی قدر عقولهم کما یقال لزید الموجود فی الخارج بدون ملاحظة وجوده الذهنی انه جزئی علی سبیل التشبیه و
التنظیر ویکون حکمهم بالجزئیة لزید انسب واشبه من حکمهم بانه کلی فکذلک الحکم بالوجوب والوجود علی الذات الغنی
العلی اولی وانسب من الحکم بالامکان والامتناع والا فلا یصل الی جناب قدسه تعالی وجوب ولا وجود کما لا یلیق بجناب تنزیهه تعالی امکان وامتناع
هذه المعرفة الشریفة القدسیة فانها اساس الدین وخلاصة علم الصفات والذات تعالت وتقدست وما تکلم بها احد من العلماء ولا اوحد من الکبراء
استاثر الله سبحانه هذا العبد بهذه المعرفة والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب چهارم بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه

علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین که بعضی صوفیه قرار داده اند فی الحقیقة دو شطر اند از سه شطر علم الیقین و پیش است تا بعین الیقین چه رسد بیان آنکه صاحب این علوم مجدد این الف است؛ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مدتی است که از احوال خیر مآل خود اطلاع نه بخشیده اند المسئول من الله سبحانه سلامتکم و استقامتکم بدانند که علم الیقین عبارت از شهود آیاتست که افاده یقین علمی نماید این شهود فی الحقیقة استدلال است از اثر بموثر پس آنچه از تجلیات و ظهورات در مرایای آفاق و انفس دیده شود همه از قبیل استدلال اثر بموثر است اگرچه آن تجلیات را تجلیات ذاتیه نامند و آن ظهور را بی کیف خوانند چه ظهور شئ در مرآت حصول آثار است از آثار آن شئ نه حصول عین آن شئ پس سیر آفاقی و انفسی تمامه قدم از دائره علم الیقین بیرون نکشند و غیر از استدلال از اثر بموثر نصیب آن نباشد قال الله تبارک و تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق دیگران سیر آفاقی را علم الیقین دانسته اند و عین الیقین و حق الیقین در سیر انفسی اثبات نموده اند و بیرون انفس سیر نگفته ــه آن ایشانند و من چنینم یا رب؛ میدانند که حضرت حق سبحانه به بنده از بنده نزدیکتر است پس از بنده تا حق جل و علا در جانب قربیت سیر دیگر متخلل است که وصول بقطع آن منوط است این سیر ثالث نیز فی الحقیقة مثبت علم الیقین است هرچند از دائره ظلیت بیرون نیست اما از شائبه ظلیت پاک و مبرا نیست زیرا که اسما و صفات واجبی جل سلطانها فی الحقیقة ظلال حضرت ذاتند تعالی و تقدس هر جا شوب ظلیت ست دخل آثار و آیات است پس ایشانان از سه سیر علم الیقین یک سیر اول را مخصوص بعلم الیقین ساخته اند و سیر دویم را محصل عین الیقین و حق الیقین گردانیده اند و بسیر ثالث نپرداخته تا دائره علم الیقین تمام شود ــ عین الیقین و حق الیقین هنوز در پیش است ــه قیاس کن ز گلستان من بهار مرا؛ از عین الیقین و حق الیقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند و که دریابد این معارف از حیطه ولایت ارباب ولایت در رنگ علمای ظواهر در ادراک آن عاجزند و در رک ان قاصر این علوم مقتبس از مشکوة انوار نبوت اند علی اربابها الصلوة و السلام و التحیة که بعد از تجدید الف ثانی بتبعیت و وراثت تازه گشته اند و بطراوت ظهور یافته صاحب این علوم و معارف مجدد این الف است کما لا یخفی علی الناظرین فی علومه و معارفه التی تتعلق بالذات و الصفات و الافعال و تتلبس بالاحوال و المواجید و التجلیات و الظهورات فیعلمون ان هولاء للمعارف و العلوم وراء علوم العلماء و وراء معارف الاولیاء

دیگر شطر سوم علم الیقین ع

بل علوم هولاء بالنسبة الی تلک العلوم قشر و تلک للعارف لب ذلک القشر و الله سبحانه الهادی و بدانند که بر سر هر مائة
مجددی گذشته است اما مجدد مائه دیگر است و مجدد الف دیگر چنانچه درمیان مائه و الف فرق است در مجددین
اینها نیز همان قدر فرق است بلکه زیاده ازان و مجدد آنست که هرچه دران مدت از فیوض بامتان برسد بتوسط
او برسد اگرچه اقطاب و اوتاد آن وقت بوند و بدلا و نجبا باشند خاص کنند بده و مصلحت عام را والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات العلی و علی جمیع اخوانه
من الانبیاء والمرسلین و الملئکة المقربین و عباد الله الصالحین اجمعین **مکتوب پنجم**
بمیر شمس الدین علی خلخالی صدور یافته در بیان آنکه صفات او تعالی دو اعتبار دارند اول اعتبار حصول آنها
است فی انفسها و اعتبار دوم قیام آنها است بذات و هر دو اعتبار متمیز و خارج اند و الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی مخدوما صفات واجبی جل سلطانها که موجود اند و قیام بذات دارند تعالی و تقدس دو
اعتبار دارند اعتبار اول آنکه فی حد ذاتها ثابت اند و اعتبار دوم آنکه قیام بذات واجب دارند تعالی
و تقدس باعتبار اول مناسبت بعالم دارند و مبادی تعینات اند و باعتبار دوم از عالم مستغنی اند و هیچ توجهی
بعالم و عالمیان ندارند و ایضا در نظر کشفی باعتبار اول از ذات تعالی و تقدس منفک مینماید و اثبات ذات
تعالی و تقدس ما ورای اینها نموده می آید و باعتبار ثانی نه اینچنین اند و انفکاک متصور نه و ایضا باعتبار اول
حجاب ذات اند تعالی و تقدس و باعتبار ثانی احتجاب مرفوع است در رنگ آنکه بیاضی که قایم بجامه باشد حجاب جامه
نیست غایة ما فی الباب بیاض هر دو اعتبار حصول نفسی و حصول قیامی حجاب ذات جامه نیست هرچند مستور
همان بیاض است اما حجابیت مرفوع است بخلاف صفات واجبی تعالت تقدست که باعتبار اول حجب
اند و باعتبار ثانی غیر حاجب فرق درمیان این دو اعتبار را نزدیک به پانزده سال قطع کرده است
علما متقدمین بفرق این دو اعتبار متنبه گشته اند و گفته اند که حصول عرض فی نفسه همان حصول قیامی او ست
در جوهر و از علما متاخرین بعضی بفرق این دو اعتبار راه یافته اند و تحقیق نموده اند که حصول نفسی
عرض دیگر است و حصول قیامی دیگر لان العرض یقال فی حقه انه وجد فقام فالوجود غیر القیام این تحقیق
متاخران که در عرض نموده اند گویا زینه بود از برای عروج مستمندی و وسیله بود از برای معرفت حاجتمندی
بسیاری از تحقیقات کلامی و فلسفی درین سیر و سلوک مدد نموده است و واسطه معارف الهی جل شانه گشته والسلام

علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی وعلی آله واصحابه من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها

مکتوب ششم بمخدوم زادگی جامع علوم عقلیه ونقلیه محیی الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان بعضی از اسرار که مخصوص از آنجا وجه امر اتباع پیغمبر ما ملت حضرت ابراهیم را علیهما الصلوة والسلام مفهوم میگردد الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی انکارم که مقصود از آفرینش من آنست که ولایت محمدی بولایت ابراهیمی علیهما الصلوات والتحیات منصبغ گردد و حسن ملاحت این ولایت با جمال صباحت آن ولایت ممتزج شود ورد فی الحدیث اخی یوسف اصبح وانا املح

و باین انصباغ و امتزاج مقام محبوبیت محمدیه بدرجه علیا رسد تا که مقصود از امر باتباع ملت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام حصول این دولت عظمی بوده است وطلب صلوات و برکات مماثل صلوة و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام برای این غرض بوده ملاحت و صباحت هر دو منبی از حسن فرات اند تعالی لیکن حسن صفات و افعال و آثار مستفاد از حسن صباحت است که کثیر البرکت است حسن ملاحت بحضرت اجمال مناسب است گویا ملاحت مرکزی است مر حسن را و صباحت دائره آن مرکز و در حضرت ذات تعالی و تقدس چنانچه بساطت است وسعت هست نیز نه آن بساطت و وسعت که در فهم ما در آید و نه آن اجمال و تفصیل که مدرک ما گردد لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر بساطت و وسعت که در حضرت ذات تعالی اثبات می نمائیم از یکدیگر جدا اند نه آنکه عین یک دگر اند چنانچه بعضی گمان برده اند اما تمیزے که

درمیان اسماء و اعتبارات ثابت است خارج از حیطهٔ ادراک ما است و بیرون از دائره افهام ما اسماء ملاحت و صباحت نیز در آن مرتبه متمیز باشند و احکام یکدیگر از هم جدا بوند و کمالاتی که بانها متعلق شوند از هم دگر جدا باشند و آنچه مقصود از آفرینش خود می دانستم معلوم شد که بحصول پیوست و مسئول هزار ساله باجابت قرین گشت الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین ومصلحا بین الفئتین اکمل الحمد علی کل حال و الصلوة والسلام علی خیر الانام وعلی اخوانه الکرام من الانبیاء والملائکة العظام و چون صاحب نیز برنگ ملاحت متلون گشته است لاجرم مقام خلت ابراهیمی نیز وسعتی پیدا کرده است و محیط حکم مرکز نیز یافته باید دانست که مقام محبت بمرتبه ملاحت مناسبت دارد و مقام خلت بمرتبه صباحت و محبت محبوبیت صرف نصیب خاتم الرسل است علیه وعلیهم الصلوة والسلام و محبت خالص مخصوص بحضرت کلیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و حضرت

خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نسبت یاری و ندیمی دارد محب محبوب دیگر است و یار و ندیم دیگر بهر کدام نسبت
علیحده است واین فقیر چون مربای ولایت محمدیه و ولایت موسویه است علی صاحبیهما الصلوة والسلام والتحیة
در مقام ملاحت دارد بواسطه غلبه محبت ولایت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نسبت محبوبیت غالب است
و نسبت محبیت مغلوب و مستور ای فرزند با وجود این معامله که بخلقت من مربوط بوده است کارخانه عظیم بمن حواله فرموده اند
برای پیری و مریدی مرا نیاورده اند و مقصود از خلقت من تکمیل و ارشاد خلق نیست معامله دیگر است و کارخانه دیگر
درین ضمن هر که مناسبت دارد فیض خواهد گرفت والا معامله تکمیل و ارشاد بنسبت بآن کارخانه امریست همچون مطروح
فی الطریق دعوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نسبت بمعاملات باطنیه ایشان همین حکم دارد هر چند منصب نبوت ختم
یافته است اما از کمالات نبوت و خصائص آن بطریق تبعیت و وراثت کمل تابعان انبیا را نصیب است علیهم الصلوات
والتحیات **مکتوب هفتم** بفقیر حقیر عبد الحی که جامع این مکتوبات شریفه است صدور یافته در بیان مراتب سه گانه محبوبیت
و محبیت و محبت و حب و رضا و مرتبه فوق آنها و خصوصیت هر کدام انبیا از پیغمبری ما و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی که محبت ذاتیه که حضرت ذات تعالی و تقدس خود را دوست دارد در رسه اعتبارات است
محبوبیت و محبیت و محبت ظهور کمالات محبوبیت ذاتیه بخاتم الرسل علیه و علی آله و علیهم الصلوات والتسلیمات مسلم است
نهایة ما فی الباب جانب محبوبیت دو کمال است فعلی و انفعالی فعلی اصل است انفعال تابع آن لیکن انفعال علت غائی است
مر فعل را هر چند در وجود متاخر است اما در تصور متقدم و ظهور کمالات محبت نصیب حضرت کلیم الله است علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام و اعتبار سیوم که نفس محبت است ابو البشر حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام اول درینجا مشهود گشت و ثانیا
حضرت ابراهیم نیز علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام اینجا مشهود شده و ثالثا حضرت نوح نیز و همان اعتبار منظور آمده والامر الی الله
سبحانه حضرت ذات تعالی و تقدس چنانچه خود را دوست میدارد کمالات اسمائی و صفاتی و افعالی خود را نیز دوست میدارد
و ظهور این محبت حضرت ذات تعالی و تقدس مر اسمائی و صفات خود را در حضرت خلیل الرحمن است علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام و ظهور محبوبیت اسمائی و صفاتی و افعالی در انبیاء دیگر علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام والتحیات در رنگ
ظهور محبیت اینها و چون اسما و صفات و افعال از ظلال است ظهور محبوبیت آن ظلال هم بتوسط اصول اینها نصیب اولیا مرادان
هم محبوبان است در رنگ محبیت آن ظلال که نصیب اولیاء مریدین و محبین است و فوق مقام محبت ذاتیه مقام حب است
که جامع اعتبارات ثلثه است و جمال آنها و مقام رضا فوق مقام محبت و حب است اگرچه مرتبه رضا فوق مرتبه محبت است لیکن

الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا الی الاسلام وجعلنا من امة حبیبه محمد المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام

۷ متحقق است

در محبت وجود نسبت است اجمالا و تفصیلا و در مقام رضا حذف نسبت که مناسب حضرت ذات است تعالی و تقدس
فوق مقام رضا قدمی نیست مگر خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات از آن مقام خبر داده که فرموده علیه و علی
آله الصلوة والسلام لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و در حدیث قدسی که به این خصوصیت
اشارتست که وارد شده یا محمد انا وانت وما سواک خلقت لاجلک فقال محمد علیه وعلی آله الصلوة والسلام
اللهم انت وما انا وما سواک ترکت لاجلک عظمت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم امروز چه دریابند و بزرگی ایشان
درین نشاء چه بشناسند که محق با مبطل درین دار ابتلا ممتزج است و حق با باطل مخلوط در روز قیامت بزرگی
ایشان معلوم خواهد گشت که امام پیغمبران باشند و صاحب شفاعت ایشان و آدم و من دونه همه تحت لوای ایشان
بوند علیه وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها [illegible]
خاص که فوق مقام رضاست خادمی را از خادمان ایشان هم از ایشان بوراثت و تبعیت [illegible]
سازند از کریمان کارها دشوار نیست و این معنی مستلزم مزیت پیغمبر نیست بر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات [illegible]
با همگنان مخادیم مساوات و تابع را به ایشان مطبوع چه نسبت اصل مقصود دیگر است و تابع طفیلی نهایت [illegible]
تابع بفضل جزئی ممتاز میگردد که در آن محظور نیست چه هر جا که جزئی هم باعتبار صفتی شود [illegible]
که از حیز اعتبار ساقط است کلام ما اشارات و رموز و بشارات [illegible] ولکن لا نصیب منها الا للقلیل الا ان یومنوا بها
فینتج ایمانهم ثمرات تنفع لهم والله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه وعلی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها [illegible]
در بیان فرق ایمان غیب اخص خواص و ایمان عوام و ایمان متوسطان الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است قال الله تبارک وتعالی واذا سألک عبادی عنی فانی قریب وقال الله تعالی
ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا
او تعالی همچو ذات او سبحانه بیچون و بیچگونه است زیرا که چون را به بیچون راه نیست پس چه معنی قرب و معیت بعقل
مدرک شود و یا بکشف و شهود ما در آید و اولیا را ازین معنی بهره و نصیب است که قدمی در مذهب [illegible] دارد ایمان آریم که او تعالی [illegible]
است اما معنی قرب و معیت ندانیم که چیست درین نشاء نهایت نصیب کمل ایمان بغیب است بذات و صفات او تعالی [illegible]
بارگاه است [illegible] پیش ازین هم نوشته آمده است ایمان بغیب نصیب اخص خواص است [illegible] ایمان غیب [illegible]

ایمان بغیب حاصل کرده اند و خصوصاً حضرت غیب الغیب و بیرنگی و تنزیهی ظلال جمال و جلال و وراء ظلال و مقامات تجلیات و ظهورات مطالعه نموده

ایمان بغیب حاصل نموده اند و متوسطان ظلال را اصل انگاشته و تجلیات عین متجلی دانسته با ایمان شهودی خرسند اند و

حق ایشان ایمان بغیب نصیب اعلی او است کل حزب بما لدیهم فرحون باعث بر تصدیع آنکه مولانا عبد الغفور و مولانا حاجی محمد از یاران

مخصوص اند هر چند ایشان را هم احسان است بامثال ایشان هم ابو القاسم و موجب امتنان فقیر است ؎ اگر بما این کار باد شوار نیست · والسلام

مکتوب [illegible]

نهم بملا عارف ختنی صادر شده در بیان فضائل کلمه طیبه لا اله الا الله و تحقیق مقام تنزیه و بیان آنکه ایمان بغیب حقیقی متحقق شود که سماء

سهم چه آن سماء ما از ضبط و هم و خیال بیرون است · الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مولانا محمد عارف ختنی بخشیت نفی آلهه باطله نموده

اثبات معبود بحق جل سلطانه نماید هر چه بدید و هر چه بشنود و هر چه بخیال آمده است آنرا در تحت لا داخل ساخته ایمان بحضرت بیچون جل شانه حاصل کند

تمام ترین عبارت در نفی و اثبات کلمه طیبه لا اله الا الله است قال علیه و علی آله الصلوة والسلام افضل الذکر لا اله الا الله

و قال علیه و علی آله الصلوة والسلام حاکیاً عن الله سبحانه لو ان السموات السبع و عامرهن غیری و الارضین

السبع فی کفة ولا اله الا الله فی کفة افضل نباشد واجب نیاید که یک کلمه آن نفی جمیع ما سوی مینماید چه سموات چه ارضین و چه عرش و چه کرسی چه لوح

و چه قلم و چه عالم و چه آدم و کلمه دیگر آن اثبات معبود بحق میفرماید جل برهانه که خالق سموات و ارضین است و ماسوای حق جل علا آنچه

هست از آفاق و انفس همه بداغ حدوث و چندی متسم است پس ناچار هر چه در مرایای آفاق و انفس متجلی شود و بطریق امثال چند و چون

خواهد بود که شایان نفی است پس معلوم و موهوم و مشهود و محسوس ما همه بیچون چگونه متصف است و بعیب حدث و امکان معیوب پس آنکه

معلوم و محسوس ما منحوت ما است معبود را تنزیه است که از آن متعلق شود عین تشبیه است و کمال که باندازه فهم ما بود عین النقص پس هر چه

باشد تجلی و مکشوف و مشهود گردد همه غیر حق است سبحانه و تعالی وراء الوراء است حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام فرماید اتعبدون

ما تنحتون والله خلقکم و ما تعملون منحوت ما خواه بدست تراشیده باشیم و خواه بعقل و وهم همه مخلوق حق است سبحانه و شایان عبادت

نه شایان عبادت آن حضرت بیچون بیچگونه است که دست و هم ما از دامن کبریای او تعالی کوتاه است دیده کشف و شهود ما از شهود عظمت

و جلال او سبحانه خیره و تباه پس ایمان باین چنین حضرت بیچون و بیچگون جل شانه میسر نشود مگر بطریق غیب که ایمان شهودی ایمان ما نیست کما لا یخفی

بلکه ایمان است بمنحوت خود که از مخلوقات او است تعالی و تشریک است ایمان غیر را با ایمان او تعالی بلکه ایمان بغیر است و بالاعاذنا الله

سبحانه عن ذلک ایمان بغیب وقتی میسر شود که وهم هر چه مستبر بجای والا نگاه نماند و هیچ چیز از آنجا در متخیله

منقوش نگردد و انفسی در اذهان و ایقان او تعالی متحقق است که از ضبط و هم و خیال بیرون است چه هر چند معه تیر و جولان گاه و هم اینجا

بیشتر باشد و سلطنت خیال زیادتر قدم حاصل نبود و این دولت مخصوص انبیاست علیهم الصلوة والتسلیمات و تبعیت دوستان ایشان

التسلیمات علیهم الصلوة [illegible] لما تبعیت

[illegible]

هرکرا باین دولت مشرف سازند ایمان بغیب که عامه مومنان را حاصل است از حیطه وهم خارج نیست چه ورا الورا نزد عوام در جانب بعد است که بجز نگاه وهم است و ورا الورا نزد این بزرگواران علیهم الصلوة والتسلیمات والتحیات جانب قرب که وهم را آنجا مجال نیست تا زمانیکه دنیا برپا است و بحیات دنیا زنده است از ایمان غیب چاره ندارند و ایمان شهودی اینجا معلوم است و چون نشاء آخرت پرتو اندازد و صور وهمی و خیالی را شکنند ایمان شهودی مقبول بود و از نعمت جلیل نجات معتبر باشد انکار نکنم که چون محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم در دنیا بدولت رویت مشرف گشت اگر ایمان شهودی در حق وی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

باید دانست که کلمه نفی را حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تمام کرده هیچ ذره از ذرهای شرک نگذاشته است که مسدود نساخت لهذا انبیاء آمده علیهم الصلوة والسلام در پیش قدم ایشان گشت علیه وعلیهم الصلوات والتحیات و نهایت کمال در این نشاء منوط باتمام نفی است زیرا که ظهور کمالات کلمه طیبه اثبات در وقت نشاء آخرت است غایت ما فی الباب چون خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در این نشاء بدولت رویت مشرف گشت از کمالات کلمه طیبه اثبات در این نشاء نیز نصیب اوفر یافت توان گفت که کلمه اثبات باندازه این نشاء بواسطه بعثت ایشان تمام گشت علیه وعلی آله الصلوة والسلام و همین معنی تواند بود که تجلی ذات در حق ایشان در این نشاء اثبات مینمایند و دیگران را موعود میسازند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها

مکتوب دهم

بحقایق آگاهی برادر حقیقی حضرت ایشان میان محمد سعید صدور یافت در بیان آنکه ظهوری که بانتدلی شائبه ظلیت خالی از ظهور فوق عرشی چون قلب بنهایت خود رسد لمعه از انوار عرشی اقتباس مینماید شیخ ابو یزید بسطامی گوید اگر عرش و آنچه در عرش است در زاویه قلب عارف بیفتند عارف را از فراخی قلب هیچ احساس آن نشود و شیخ جنید تائید این سخن مینماید و بدلیلی اثبات آن میکنند و میگوید که حادث را چون بقدیم مقارن گردد آن را اثر نماند یعنی عرش و ما فیه حادث است قلب عارف که محل ظهور انوار قدم است چون آن حادث را بان قلب اقتران واقع شود مضمحل و متلاشی گردد فکیف که محسوس شود و عجب است عجب از سائر صوفیه که سلطان العارفین و سید الطایفه باشند هرگاه چنین گویند و عرش مجید را در جنب قلب عارف هیچ اعتبار ننهند و عرش را خالی از ظهورات انوار قدم دانسته حادث گویند و قلب را بواسطه ظهور انوار قدم قدیم نامند از دیگران چه گوید و چه نویسد نزد این فقیر که مربای جذبات الهی است آنست که قلب عارف چون بمقتضای استعداد خاص خود بنهایت النهایه رسد و کمال حاصل کند که فوق آن متصور نباشد قابلیت آن پیدا کند که لمعه از لمعات بی نهایت ظهور انوار عرشی بوی فایض گردد و این لمعه بنسبت آن لمعات قطره باشد بنسبت بدریای محیط بل اقل عرش آنست که حضرت حق سبحانه وتعالی آنرا عظیم مینامد و سر آنچه آنرا اثبات میفرماید و قلب عارف را بواسطه جامعیت بر سبیل تشبیه و تمثیل عرش الله میگویند چنانچه عرش مجید برزخ است در میان عالم خلق و عالم

امر در عالم کبیر جامع است هر دو طرف خلق و امر را قلب نیز برزخ است میان عالم خلق و عالم صغیر جامع است هر دو طرف
خلق و امر را پس قلب را نیز بسبیل تشبیه عرش میتوان گفت لیکن قابلیت ظهور انوار قدم که از شائبهٔ ظلیت
منزه و مبرا است مخصوص بعرش مجید است هیچکس نه از عالم خلق و نه از عالم امر و نه از عالم کبیر و نه از عالم صغیر این قابلیت
ندارد و غیر از عرش مجید قلب عارف کامل بواسطهٔ علاقهٔ جامعیت و برزخیت از آن انوار اقتباس مینماید و غرفی از بحر بدست می‌آرد
بعد عرش قلب عارف تمام المعرفه هر جا ظهور است بداغ ظلیت متسم است و کوی از اصل نیافته بایزید اگر سبحانی
گوید بیرسد اما از جنید که مدعی صحو است این سخن زیبا نیست چه کنند که از حقیقه معامله آگاهی نیافتند و از گرداب
دریای ظلیت بساحل نشتافتند این سخن هر چند امروز در نظر اکثر خلق مستبعد مینماید اما امروز را فردا نزدیک است
استعمال نمایند اتی امر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالی عما یشرکون والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات العلی وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وعلی الملائکة المقربین وعلی سائر الصالحین
وعلی المومنین والمومنات اجمعین

مکتوب یازدهم بمخدوم زادگی حقایق و معارف آگاهی مظهر فیض الٰهی مجدالدین خواجه محمد معصوم صدور یافته
در بیان بعضی از خصائص ظهور فوق عرشی و معنی تاویلی کریمه الله نور السموات والارض الآیة و بعضی از خصوص کمالات الشان
فضائل حضرت رضی ما یناسب ذلک نحمده ونصلی علی عبده ونسلم علیه وعلی آله الکرام عالم کبیر با وجود وسعت و تفصیل خود گنجایش
هیئة وحدانی ندارد و قابلیت ظهور بسیط حقیقی که مجرد از نسب و اعتبارات است و معرا از تفاصیل شیون و صفات است ندارد
و اشرف اجزاء عالم کبیر عرش حسن سبحانه که محل ظهور انوار حضرت ذات مستجمع صفات است جل سلطانه و ماورای
عرش مجید هر جا از عالم کبیر است ظهور وقادر آن شائبهٔ ظلیت خالی نیست لهذا رب العالمین سر استوا را در میان اجزاء عالم کبیر
مخصوص بعرش مجید گردانید که افضل اجزاء آن عالم است زیرا که ظهور ظلی از ظلال فی الحقیقه ظهور او نیست تعالی بالعبارات استوا نموده
والیضا ظهوریکه اینجا است و همی است بی تخلل استار هر چند نور آسمانها و زمینها وست تعالی اما آن نور مقرون بحجب ظلال است
بی توسط ظلیت در سینها ظهور نفرموده است و همه آن ظهورات مقتبس از انوار ظهور عرشی است که بحجاب ظلی از ظلال محتجب گشته ظهور فرموده
است در رنگ آنچنانکه از دریای محیط بتوسط ظروف آبها هر جا برند و مستفید گردند و در رنگ آنکه از مشعل کلان چراغهای خورد
گیرانند و اطراف و اکناف را بآن چراغها روشن سازند نا که در کریمه الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح
المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم
تمسسه نار ایمائی است باین معارف زیرا که در کریمه تمثیل برای آن اختیار افتاده تا ظهور آن نور را در سینها بی توسط نفهمند و ظلال

باصل مشتبه نسازند ونور ظل را موقد ومقتبس از اصل دانند یهدی الله لنوره من یشاء الآیة الکریمة محمول
علی مراد الله تعالی ونحن تاولنا بتاویل کشف علینا فنقول بعون الله تعالی سبحانه وحسن توفیقه تعالی الله نور السموات والارض
نور آنست که اشیا باو روشن گردند آسمانها وزمین باو تعالی روشن گشته است چه او سبحانه اینها را از ظلمات
عدم برآورده است وبظلال وجود وتوابع وجود متصف گردانیده منور ساخته است آسمانها وزمین که بآن نور اینها
روشن گشته اند در رنگ مشکوة تصور باید نمود وآن نور را مثابه مصباح باید دانست که دران مشکوة موضوع است وخواص
تمثیل بمشکوة بنابر اشتمال آن مشکوة است بران مصباح واز زجاجه پرده اسما وصفات ملاحظه باید نمود چه آن نور متلبس
باسما وصفات است نه معرا از شیون واعتبارات وزجاجه صفات غیر سلطانه بحسن وخوبی جمال قدم
همچون کوکبی است درخشان وآن مصباح که دران مشکات موضوع است از شجره مبارکه زیتونه القاد یافته است
کنایت از ظهور جامع عرشی است که استوی مرتبه است ازان ظهور چه ظهورات دیگر که باسما وزمین تعلق دارند در رنگ
اجزا اند مران ظهور جامع را وچون آن ظهور جامع لامکانی است ونه بجهت است لا شرقیة ولا غربیة از انوار آن
گفت یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار صفا وجه است مران شجره مبارکه را در بیان صفا ولا نورانیت آن شجره است
که مشتمل بنهایت نور یعنی آن پرده زجاجه از جهت صفا ودرخشندگی ازدیاد آن نور نموده است ودر حسن وجمال
آن افزوده چه کمالات صفات با کمال ذات تعالی وتقدس ضمیمه گشته است وحسن صفات با حسن ذات تعالی مقترن شده
با وجود تضاعف نور وکمال ظهور یهدی الله لنوره من یشاء بلی من لم یجعل الله له نورا فما له من نور این ظهور
جامع که بعرش انتساب یافته است منتهای مشاهدات ومعاینات ومکاشفات است ونهایت تجلیات وظهورات
است تجلی ذات باشد یا تجلی صفات بعد ازان معامله بجهل قرار می یابد چنانچه شمه ازان در بیان خواهد آمد
ان شاء الله تعالی واین ظهور جامع هر چند مقرون بصفات است اما صفات درین موطن حجاب ذات نیستند حجابیت
صفات مر ذات را تعالی وتقدس مخصوص بظهورات ظلیه است زیرا که ظهورات ظلیه در مرتبه علم است وظهور اصل را
در مقام عین بود در علم صفات حجاب ذات شدند در عین نمی بینی که زید را در مرتبه علم چون تعقل کنند ظهور او در علم بصفات
خواهد بود مثل طویل یا قصیر یا عالم یا جاهل صغیر یا کبیر شاعر یا کاتب این همه صفات که تعقل کنند حجاب ذات اویند
همه تقییدات کلیه مفید تشخص او نخواهند گشت وچون ان زید رخت از علم بعین کشید با وجود صفات مشهود گردد
ومعامله از ظلیت باصالة قرار یابد چه صورت علمی زید ظل است مر زید موجود خارجی را که اصل او است

حجاب ذات او نخواهند بود و محسوس شخصی مستجمع صفات خواهد گشت و همچنین مفارقت صفات از حضرت ذات تعالی
و تقدس در مراتب ظلال است و در تصویرات مثال چون وصول باصل میسر گشت صفات را منفک از ذات تعالی نخواهد
یافت و شهود ذات منفک از شهود صفات نخواهد بود و تجلی صفات که از تجلی ذات جدا ساخته اند و تجلی افعال
علاحده دانسته اند همه در مقامات ظلال است بعد از وصول باصل یک تجلی است که متضمن تجلیات ثلثه است
مثلا زید را که می بیند شهود ذات او از شهود صفات او منفک نیست در همان وقت که زید را می بیند می یابد
که او عالم و فاضل است علم و فضل چنانچه حجاب ذات او نیستند منفک از و نیز نیند آری اگر زید را التعقل کند
و صور ظلیه او را ادراک نماید صفات از ذات او منفک خواهند بود و حجاب ذات خواهند گشت چنانچه گذشت
نمی بینی که مرئی در آخرت ذات مستجمع صفات است تعالی و تقدس ذات معرا از اسما و صفات که آن مجرد اعتبار است
زیرا که ذات را از صفات هرگز تجرد نیست و صفات از ذات هرگز منفک نیستند تجرد بآن اعتبار گویند که عارف
کامل را چون گرفتاری ذات تعالی و تقدس استیلا می یابد ملاحظهٔ اسما و صفات از نظر او ساقط میگردد و غیر از
ذات احدیت تعالی هیچ مشهود او نمیماند پس تجرد ذات تعالی و تقدس از صفات باعتبار نظر عارف گشت نه باعتبار
خارج و نفس امر کما سیجیئ تحقیقه ان شاء الله تعالی و ایضا این ظهور جامع منها تصویرات مثال است کمالی که بعد از آن
رود چه در مرآت مثال تصویر نمیتواند یافت چه در مثال امری را تصویر نماید که مشابهت و مناسبت بخارج
داشته باشد اگرچه آن مشابهت در اسم بود و امری که بهیچ چیز و بهیچ وجه در خارج مشابهت ندارد تصویر آن در
مثال محال است و کمالات فوق ازین قبیل اند که هیچ چیز بهیچ وجه مشابهت آنها نیست تا در مثال تصویر آن نموده آید
ازینجا است که در آن موطن جهل همه وقت دامنگیر است و عدم ادراک نشانه ادراک است درین نشاه هر چند از مقام
غیر از جهل ها علم یافت امری دیگر بحصول نپیوسته اما امید است که در آخرت قوتی بخشند و ولی دهند که در شعشان نور
متلاشی نگردد و از حقیقت معامله آگاه بود ـ شعر: تو مرا دل ده و دلیری بین ؛ روبه خویش خوان و شیری بین ؛
آگاه باش که ظهور فوق العرش در وهم میندازد که حضرت حق سبحانه و تعالی فوق العرش مستقر بود و مکان
و جهت او را ثابت باشد تعالی عن ذلک و عما لا یلیق بجناب قدسه تعالی ظهور صورت زید در مرآت مستلزم
استقرار زید نیست در مرآت هر چند بیخردان در توهم افتند ولله المثل الاعلی مومنان در آخرت حضرت
حق سبحانه و تعالی را در بهشت خواهند دید با آنکه بهشت و غیر بهشت نسبت بحق سبحانه برابر اند و همه مخلوق وی اند

تعالی وتجلی که بکوه طور واقع شده بود شائبه حالیت محلیت نداشت ثمانیة ثانی الباب بعضی محال قابلیت ظهور
دارند وبعضی دیگر را این قابلیت نیست مرآت قابلیت ظهور صور دارد ونعل مستور را این قابلیت نیست با انکه
هر دو از آهن اند پس تفاوت در مظهر است نه در ظاهر ونسبة ظاهر به همه مظاهر برابر اند قابل وناقابل همچنین الفاظ ظرفی
که موهم کلیة وجزئیة باشند ویا حالیت ومحلیت از ان مفهوم میگردد از ظاهر مصروف اند وشایان جناب قدس
او تعالی نیستند از تنگی عبارت ارتکاب این الفاظ نموده میگردد ٥ این قاعده یاد دار کانجا که خدا است نی
جزو نه کل نه ظرف نه مظروف است ٭ وچون قلب انسان عرش عالم صغیر است ومشابه عرش عالم کبیر تجلی که آن نیز ثابت است
بی شائبه ظلیت لمعه ازهمان تجلی بی آن شائبه نصیب آن قلب است هرچند آسمانها وزمین نیز از همان تجلی
رسیده است اما در پرده ظلی ظلال است مگر قلب که در رنگ عرش از شائبه ظلیت مبرا است اگرچه ظهور باعتبار صغیر
وکبیر متفاوت است ٥ بقدر آئینه حسن تو مینماید رو ٭ پس تجلی بی شائبه ظلیت بعد از عرش مجید نصیب
قلب کمل انسان است ودیگر انرا ظلیت دامنگیر است باید دانست که ظهور عرشی مبرا از شائبه ظلیت مبرا است اما انجا
صفات با ذات تعالی وتقدس ممتزج است وشیون واعتبارات در ذات تعالی ثابت اگرچه صفات وشیونات
دران مرتبه حجاب ذات نباشند لیکن مرید ودانش مشارک اند ودر محبت وگرفتاری هم گرفتار محبت احدیت
مجرده تعالت وتقدست بشرکت امری راضی نیستند وبحکم کریمه الا لله الدین الخالص دین خالص را خواهانند عدم
شرکت صفات علی تفاوة الدرجات نصیب هیئة وحدانی انسانی است که اخص انسان است وفوق همه اینها هیئة است
وحدانی امر انسان که برنگ جزو ارضی او بر آمده است وحکم ان گرفته باجماعه عمده این معامله جزو ارضی است امور دیگر
در رنگ تحسینات زائده است در انسان دو چیز اند که عرش ندارد وعالم کبیر را ازین نصیب نیست در انسان
جزو ارضی است که در عرش نیست وهیئة وحدانی است که در عالم کبیر نیست وشعوریکه به هیئة وحدانی تعلق دارد
نوع علی نور است که مخصوص بعالم صغیر است پس انسان اعجوبه ایست که لیاقت خلافت پیدا کرده است وبار
امانت برداشته است از خصائص غریبه انسانی است شعور که معامله او بجای میرسد که قابلیت مرآتیت حضرت
احدیت مجرده پیدا میکند وبی اقتران صفات وشیونات مظهر ذات احد میگردد تعالی شانه وحال آنکه حضرت
ذات تعالی وتقدس هیچ وقت مستجمع صفات وشیونات است هیچ وقت ذات را تعالی انفکاکی از صفات
وشیونات نیست با این ش انیکه انسان کامل چون از گرفتاری ماسوای ذات احدیت تعالی وتقدس

آن او گشته گرفتاری بذات احد جل سلطانه پیدا کند و از صفات و شیونات هیچ ملحوظ و منظور و مقصود و مطلوب او نباشد
بحکم المرء مع من احب او را آن ساعت قسم تعالی مجهول الکیفیة بحضرت احدیت مجرده پیدا میگردد و آن گرفتاری که بذات
احد جل سلطانه او را حاصل شده بود نسبت قرب بیچون بذات بیچون در روی اثبات نماید درینوقت انسان کامل مرآت
ذات احد میگردد بتجلیی که از صفات و شیونات دران هیچ مشهود و مرئی نشود بلکه احدیت مجرده تعالت
و تقدست در وی ظاهر و متجلی باشد سبحان الله العظیم ذاتی که از صفات هرگز انفکاک نداشته در مرآت
این انسان کامل بحیثیت تجرد ظاهر و متجلی گشت و حسن ذاتی از حسن صفاتی ممیز شد و این مرآتیت و مظهریت غیر
از انسان کامل احدی را میسر نشده است و حضرت ذات تعالی و تقدس بی اقتران صفات و شیونات در هیچ چیز
غیر از انسان متجلی نگشته عرش مجید در عالم کبیر مظهر حضرت ذات مستجمع صفات است تعالی و تقدس و انسان
کامل در عالم صغیر مظهر ذات احدیست که مجرد از اعتبارات است این مرتبه از اعجوبه‌های انسان است
والله سبحانه المعطی لا مانع لما اعطاه و لا معطی لما منعه والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله و اصحابه الصلوات والتحیات العلی

مکتوب دوازدهم

بمراتب آگاهی برادر حقیقی
حضرت ایشان سلمه تعالی میان غلام محمد صادر یافت در بیان آنکه ملک هر چند مشاهد اصل است و شهود انسان
در مرآت النفس است اما آن دولت را در انسان کالجزء ساخته اند و بقای آن بالتبع بخشیده و ما یناسب ذلک
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام مشاهد اصل اند و متوجه اصل و گرفتار
اصل اند شائبه ظلیت در حق ایشان مفقود انسان بیچاره درین شمار کم است که از دائره ظلیت قدم بیرون
نهد و لیکن بتوسط مرآت آفاق و انفس شهود دهی پیدا کند بعد از وصول باصل پرتوی از شعشعان انوار اصل را در مرآت قلب
متجلی ساخته بعالم مثل باز میگردانند تربیت ناقصان باو حواله میدارند درین رجوع هم تربیت اوست و هم تربیت
دیگران زیرا که آن پرتو انوار اصل که همچو جزو او ساخته اند در مدت رجوع اجزاء دیگر او را نیز منصبغ برنگ می
سازد و متلون بلون خود مینماید چنانچه دیگر اجزا از نقص بکمال می آرد و از غیب بشهود دلالت میکند و چون
مدت دعوت و رجوع تمام شود و کتاب باجل رسد شوق اصل پیدا شود و ندای رفیق اعلی از نهاد او سر بر زند و از
تعلقات عنصری وارسته رخت از غیبت بشهادت کشند و معامله را او کوش باغوش آرد و الملاقات حبیب وصل الحبیب الی الحبیب
باید دانست که ملک هر چند مشاهد اصل است و شهود انسان در مرآت انفس است اما آن دولت را

در انسان کالجز ساخته اند و ببقای بآن بخشیده اند و متحقق بآن گردانیده بخلاف ملک که این دولت را در وی کالجز نگردانیده اند در بیرون نظارگی میکنند و ببقای تحقیقی بآن حاصل نمیشاید انصباغ و تلون که انسان را بلون اصل میسر شده است ملائکه را نه و خصوصیتی که خاکیان را دست داده قدسیان را حاصل نه زیرا که از درون تا بیرون تفاوت بسیار است اگرچه دولت درونی کالجز بود و دولت بیرونی کالکل درون است بیرون بیرون کلامنا اشارة و البشارة لهذا خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند و با وجود اینها استحقاق خلافت پیدا کردند و الله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم زمین از وی بر آسمان تاخته و زمین زمان الیس بداخته و این دولت انسان اوسط جزء ارضی میسر شده است و قلب عرش الله گشته است بدولت عنصر خاک است که جامع کل است و مرکز دائره امکان بلی زمین از پستی ذلی سر حق نها بلو درفعت پیدا کرده است و فروتنی او را سربلند ساخته من تواضع لله سبحانه رفعه الله تعالی و چون انسان ابد از تمامی مدت رجوع و عوج بعد از انصباغ بصبغ اصل رجوع باصل نماید و متوجه بجناب قدس گردد خصوصی انبساطی او را آنجا میسر شود و یقین است که دیگری را نشود و قربی و سرتبه که او را حاصل گردد غیر او را نه چه او وصل عافیت گشته است و بقائی باصل پیدا کرده منصبغ برنگ اصل شده دیگران را چه مجال که با او برابری جویند چه انصباغ دیگران اگرچه باعتبار تجرد و تنزه اکمل و اتم بود اما از قیاس آمده است حکم عاریت دارد و انصباغ انسان چون قصد ذاتی است حکم ذاتی دارد دستان باینها این کمال مخصوص بانبیا است صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم اجمعین مراد از خواص بشر انبیا اند و بوراثت و تبعیت هر کرا باین دولت عظمی مشرف سازند و صحابه انبیا علیهم الصلوات و التحیات ببرکت صحبت این دولت بیشتر میسر بوده و از غیر اصحاب کرام هر کرا نوازند هر چند قلیل بوند بل قل ~~ه~~ اگر بادشه بر در پیرزن بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التحیات و التسلیمات

مکتوب [illegible]

بمیرزا شمس الدین صدور یافته در جواب کتابت او در بیان آنکه نصیب علما از وراثت چیست و نصیب صوفیه چیست و نصیب علمای راسخین چیست که ورثه انبیا اند علیهم و علی نبینا الصلوة والسلام و تبلیغ الدعوات مرسله صحیفه شریفه که از روی کرم صادر فرموده بودند اخوی عزیزی شیخ محمد طاهر رسانیده مسرور و خوشوقت ساختند از آنجا که فقیر واقف بود که تا حصول ملاقات بمکتوبات که مشتمل بر نصائح باشد [illegible] متابعت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات افضلها و من التحیات اکملها [illegible] علم شرائع و احکام است و عمل بمقتضای آن

[illegible]

علم و نصیب جمیع فیها بیا انچه علما دارند احوال و مواجید است و علوم و معارف و نصیب علماء راسخین که ورثهٔ انبیا اند علیهم
الصلوات و التسلیمات با انچه علماء ظواهر دارند و با انچه صوفیه بآن ممتاز اند اسرار و دقایق است که در متشابهات قرآنی
رمزی و اشارتی بآن رفته است و بسبیل تأویل اندراج یافته فهم الکاملون فی المتابعة و المحققون
بالوراثة ایشان بسبیل تبعیت و وراثت شریک دولت خاص انبیا اند علیهم الصلوة و التسلیمات و محرم بارگاه لاجرم
بشرف کرامت علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مشرف گشته اند فعلیکم بمتابعة سید المرسلین و حبیب رب العالمین
علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و اهل طاعتک اجمعین الصلوات و التحیات علما و عملا و حالا
لتکون وسیلة الی حصول الوراثة التی هی مدار السعادات

مکتوب چهاردهم مولانا احمد برکی صدور یافته در جواب استفسار او که صاحب
منصب البته صاحب علم است یا نه؟ و استفسار دیگر که فنا فی الله و بقا بالله تا اکنون بدست نیاید و در عدم اطلاع
بر احوال خود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که در سلک رسید عزای
مصائب نوشته اند انا لله و انا الیه راجعون یاران و دوستان فرمایند که هفتاد هفتاد هزار بار کلمهٔ طیبه لا اله الا الله
بروحانیت مرحومی خواجه محمد صادق و بروحانیت مرحومه همشیره او ام کلثوم بخوانند و ثواب هفتاد هزار بار را بروحانیت
یکی بخشند و هفتاد هزار دیگر را بروحانیت دیگری از دوستان دعا و فاتحه مسئول است نوشته بودند که در مکتوبات اندراج
یافته است که صاحب منصب صاحب علم است مخدوما قطب الاقطاب صاحب علم است و اقطاب لقیات در رنگ اجزای
وی اند و دست و پاهای وی اند بعضی را علم بمداریت خود بود و بعضی دیگر را نبود نوشته بودند که فنا فی الله و بقا بالله
تا اکنون بدست نیامده چه توان کرد که شما در صحبت کم بوده اید انتظار برکت نکردید که از حصول بعضی از احوال شما اطلاع
داده شود اکنون از هندوستان فنا و بقا شما را اثبات میکنیم و این هم کمال که گفته اند شما هم اسمی تمام و شما
انکار این معنی نمایید مسافت بعیده در میان است تا ملاقات صوری میسر شود و اطلاع بر احوال یکنونه متعسر است مشایخ
در فنا و بقا سخنان گفته اند که همه برمز و اشارت است از خود کس هیچ ندیده و بخشش حق سبحانه همه علم و احوال را بکسی نمی بخشد
شخصی را علم با احوال عطا فرموده پیشوا میسازد و جمعی را با او مربوط ساخته بمرتبهٔ کمال و تکمیل میرساند خاص گرداند
بنده مصلحت عیال مرا بود کاش شیخ حسن چند روز دیگر نگاه داشته اطلاع بر بعضی احوال او زاده بخدمت شما مستفیض
آمدن شما مشکل هر از یاران رشید قابل شما اگر کسی می آمد و چند روز اقامت میکرد و فهم سخن میداشت چه بلا خوب
بوده تاخیر ها ضروری نموده مقصود آنست که احوال حاصل شوند اطلاع بر احوال امر دیگر است والباقی عند التلاقی ان شاء الله

والسلام و نصیحتی که لابد است آنست که در درس علوم هیچ وجه فتور در اوقات نه دارند اگر تمام وقت شما مستغرق بدرس شود
هوس ذکر و فکر نکنند ساعات شب از برای ذکر و فکر فراخ است شیخ حسن نیز سبق شگفته باشند و مطالعه گذارند
چون نحو و دانش علم قلیل النصیب است احیای علوم شرعیه نمایند زیاده چه مبالغه نماید اوراق وقایع خواجه الیس سید
اکثر جاها بنظر در آمد مبشر اند از حضرت حق سبحانه و تعالی امیدوار باشند تا از قوة بفعل آیند والسلام مکتوب یازدهم
بسادات عظام و قضاة و اهالی موالی کرام بلده سامانه صدور یافته در نکوهش خطیب آنجا که در عید قربان ذکر خلفاء
راشدین رضی الله تعالی عنهم ترک کرده نخوانده و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی باعث تصدیع خدام
ذوی الاحترام سادات عظام و قضاة و اهالی و موالی کرام بلده سامانه آنکه شنیده شد که خطیب آن مقام در خطبه عید قربان
ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم ترک کرده و اسامی متبرکه ایشان را نخوانده و نیز شنیده که چون جمعی با و تعرض
نمودند بسهو و نسیان خود اعتذار ناکرده بتمرد پیش آمده و گفته که چه شد اگر اسامی خلفاء راشدین مذکور نشده و نیز
شنیده که اکابر و اهالی آن مقام درین باب سهل ورزیده اند و بشدت و غلظت با آن خطیب بی انصاف پیش نیامدند
وای نه یکبار که صد بار وای ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین اگر چه از شرائط خطبه نیست ولیکن از
شعایر اهل سنت است شکر الله تعالی سعیهم ترک نکند آنرا الا عمداً و تمرداً مگر کسیکه دلش مریض و باطنش خبیث اگر فرض کنیم که بتعصب
و عناد ترک نکرده باشد عید من تشبه بقوم فهو منهم را چه جواب خواهد گفت و از مظان تهمت که اتقوا مواضع التهم چگونه
خلاص خواهد گشت اگر در تقدیم و تفضیل حضرات شیخین متوقف است طریق اهل سنت را رافض است و اگر در محبت
حضرت ختنین متردد است نیز از اهل حق خارج و دور است آری حقیقت که بکشمیر نسبت است این خبث را از مبتدعان
کشمیر اخذ کرده باشد معقول و باید شناخت که فضیلت حضرات شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه
نقل کرده اند آنرا جماعه از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است قال الشیخ الامام ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر
ثم عمر علی بقیة الائمة قطعی وقد تواتر عن علی رضی الله تعالی عنه فی خلافته و کرسی مملکته بین الجم الغفیر من شیعته ان ابا بکر
و عمر افضل الامة قال الذهبی ثم قال و رواه عن علی رضی الله تعالی عنه نیفا و ثمانون نفسا و عدد منهم جماعة ثم قال
فقبح الله الرفضة ما اجهلهم و رواه البخاری الذی کتابه اصح الکتب بعد کتاب الله تعالی انه قال خیر الناس بعد النبی علیه و علی آله
الصلوة والسلام ابوبکر ثم عمر ثم رجل آخر فقال ابنه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین و امثال ذلک
عنه و عن غیره من اکابر الصحابة و التابعین کثیرة شهیرة لا ینکرها الا جاهل او معاند و آن بی انصاف باید گفت

که بمحبت جمیع صحابه پیغامبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات امورند و از بغض و ایذای ایشان ممنوع حضرت شیخین از اکابر
صحابه اند واز آل رسول علیه و علیهم التحیات پس بمحبت و مودت احق باشند قال الله تعالی قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی وقال علیه وعلی آله الصلوات والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی
فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی الله فیوشک ان یاخذه این قسم گل بیوار ابتدای اسلام
تا این وقت معلوم نیست که در هندوستان شکفته باشد نزدیک است که ازین معامله تمام شهر متهم گردد بلکه حکام از هندوستان بیزار
مرتفع شود سلاطین وقت نصرهم الله سبحانه بعز الاسلام از اهل سنت و حنفی مذهب اند در زمان ایشان این چنین
بدعت نمودن نهایت جرأت است بلکه فی الحقیقه معارضه کردن است با سلطان و خروج است از اطاعت اولی الامر
و از آن عجب است که مخادیم عظام احتشام درین واقعه خود را معاف دارند و مساهله فرمایند قال الله تبارک و تعالی فی ذم اهل الکتاب
لولا ینهاهم الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم واکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون وقال الله تعالی ایضا
کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون درین صورت تغافل و تقاعد ورزیدن مبتدعان را دلیر ساختن
است و رخنه در دین کردن از مساهلات است که جامعه مبتدعه آنجا بر اهل حق را باطل نموده دعوت مینمایند و در اندک
مدت یک دو روی را در رنگ گیاه از ره می بایند زیاده چه تصدیع دهد چون اهتمام این خبر وحشت انگیز و شورش
آور دور کرد نا فهمیم را حرکت داده بحث کلمه اقدام نموده معذور خواهند داشت والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات **مکتوب سی و نهم** بشیخ
بدیع الدین سهارنپوری صدور یافته در جواب استفسارهای وی و در بیان عجائب و غرائب احوال برزخ صغری
و فضیلت مرگ طاعون و تحمید تحمید و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه رسید انچه مندرج یافته بود که درین
حدود دو حادثه قوی رو داده است اول حادثه طاعون دوم حادثه قحط اعاذنا الله سبحانه وایاکم عن البلیات
نوشته بودند که با وجود این تشویش شب و روز بعبادت و مراقبه صرف میگردد و باطن معمور است الله سبحانه الحمد والمنة
علی ذلک جواب سوالی که اندراج یافته بود سعی اکثر اوقات قراءت چهار قل کرده میشود در کفن مینوشتند
رجال استوب است دستار زائد است اقتصار بر مسنون نمائیم در جواب نامه نمی نویسیم که احتمال تلوث
بقاذورات است در نسبت صحیح به ثبوت نه پیوسته است عمل علمای ما وراء النهر بر آنست که بر پیشانی میت بسم الله
اگر بر جای قمیص کفن پوشند گنجایش دارد و جامهای شهدا همان اکفان ایشان است حضرت صدیق

وصیت کرده بودند کفنونی فی ثوبی هذین برزخ عنصری چون از یک جهت از مواطن دنیوی است گنجایش ترقی دارد
و احوال این موطن نظر باختصاص تفاوت فاحش دارد الانبیاء احیاء یصلون فی القبور شنیده باشند و حضرت پیغامبر ما
علیه و علی آله الصلوة والسلام شب معراج چون بر قبر کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام گذشتند دیدند که در
قبر نماز میگذارد همان لحظه چون بآسمان رسیدند حضرت کلیم را آنجا یافتند معامله این موطن عجائب و غرائب دارد
و درین ایام چون بتقریب فرزندی عظمی مرحومی نظر باین موطن بسیار کرده میشود اسرار غریبه بظهور
می آید که اگر شمه از آن در گفت آید باعث فتنها گردد و هر چند سقف جنت عرش مجید است اما قبر
نیز روضه ایست از ریاض جنت هر چند عقل کوته اندیش در تصویر آن عاجز باشد چشم دیگر است
که تماشای این عجوبها نماید مجرد ایمان اگرچه بعد اللتیا والتی منجی است اما رفع کلمه طیبه مربوط بعمل صالح
است و گریختن از موت گناه کبیره است در رنگ فرار یوم زحف و کسیکه در زمین وبا با صبر باشد و بمیرد
از شهدا است و از فتنه قبر مامون و آنکه صبر نماید و نمیرد از غازیان است آن قال لی مت متّ سمعا وطاعة
وقلت للداعی للموت اهلا و مرحبا چند روز است که بلغم و سرفه زبون ساخته است و ضعف بدن
بهم رسید بضرورت اقتصار بر اجوبه نموده آمد والسلام مکتوب هشتاد سیوم بمیرزا حسام الدین احمد صدور
یافت در بیان آنکه مصیبتهای این عالم اگرچه بظاهر جراحت اند اما فی الحقیقة باعث ترقیات اند و مراهم و در فضائل
مرگ طاعون و بیان مناسب ذلک بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات تصدیع میدهد که صحیفه شریفه که بمصحوب شیخ مصطفی در
باب عزا مصیبتها ارسال داشته بودند مضمون آن مشرف گشت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ این مصیبتها
بظاهر جراحتها بوده است و فی الحقیقة ترقیات و مراهم بعنایت الله سبحانه نتایج و ثمرات که درین
نشأه بر آنها مترتب شده است عشر عشیر آن ثمرات است که از عنایات او تعالی در آخرت
متوقع و مامول است پس وجود فرزندان عین رحمت است هم در حیوة شان منافع و فواید است
و هم بر ممات شان ثمرات و نتایج مترتب است امام اجل محی السنة در حلیة الابرار مینویسد که در زمان
عبدالله بن الزبیر سه روز طاعون واقع شد و در آن طاعون هشتاد و سه پسر از حضرت انس که خادم
حضرت پیغامبر بوده علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات و آن سرور در حق او دعاء برکت فرموده فوت گردیدند
و چهل پسر از حضرت عبدالرحمان بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهم فوت شدند هرگاه باصحاب کرام خیر الانام

علیه وعلی آله الصلوة والسلام این معامله فرمایند با عاصیان در کدام حساب خبر آمده است که طاعون امتان سابق را عذاب بوده است و این امت را شهادت است ملحق جماعه که درین وبای میرند عجب جا ضر شود چه میرند هر هوس می آید که کسی درین ایام باین جماعه ارباب بلا ملحق شود و رخت از دنیا بآخرت بکشد این بلا درین امت بظاهر غضب است و بباطن رحمت میان شیخ طاهر نقل میکردند که در لاهور در ایام طاعون شخصی دیده بود که میگویند که هر که درین ایام نمیرد حسرت خواهد کشید بلی هر گاه که نظر بر احوال این گذشتگان سر داده میشود احوال غریبه و معاملات عجیبه مشاهده میگردد دیگر شهدا ر فی سبیل الله باین خصائص متمیز باشند مخدوما مفارقت فرزندی اعزی قدس سره از اعظم مصائب است معلوم نیست که کسی بمثل این مصیبت مصاب شده باشد اما صبر و شکری که حضرت حق سبحانه وتعالی درین مصیبت این ضعیف قلب را کرامت فرموده از اجل نعم و اعظم انعامات است از حضرت حق سبحانه مسالت مینماید که جزای این مصیبت مدخر بآخرت باشد و در دنیا هیچ ازان جزا ظاهر نشود هر چند مبدا این مسالة از تنگی سینه است والله تعالی واسع الرحمة فلله الآخرة والاولی المسئول من الاخوان الامداد والاعانة ودعاء سلامة الخاتمة والعفو من الزلات اللازمة للانسانية والتجاوز من التقصيرات الناشية من البشرية ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی

مکتوب سی و نهم بشیخ جمال ناگوری صدور یافت

در بیان آنکه علماء راسخین چیست و نصیب علماء ظواهر چیست و نصیب صوفیه چیست در جواب التماسی که نموده بودند الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی العلماء ورثة الانبیاء در مدح علماء عظام کافی است علمی که وراثت علم شریعت است که از انبیاء باقی مانده علیهم الصلوات والتسلیمات وعلم شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش آنکه نصیب علماء ظواهر است شکر الله تعالی سعیهم که تعلق بمحکمات کتاب و سنت دارد و حقیقتش آنکه نصیب علماء راسخین است رضی الله تعالی عنهم که متعلق بمتشابهات کتاب و سنت است و محکمات هر چند امهات کتاب اند اما نتایج و ثمرات آن متشابهات اند که از مقاصد کتاب اند امهات وسایل بیش نیستند از برای حصول نتایج پس لب کتاب متشابهات آمد و محکمات کتاب قشر آن لب متشابهات است که برمز و اشارت بیان اصل مینمایند و از حقیقت آن معامله نشان میدهند علماء راسخین قشر را با لب جمع ساخته اند و مجموع

صورت و حقیقت شریعت را در رنگ شخصی تصور نموده اند که قشر و لباب آن از صورت شریعت و حقیقت شریعت
باشد علم شرایع و احکام را صورت شریعت دانسته اند و علم حقایق و اسرار را حقیقت شریعت یافته
جمعی بصورت شریعت گرفتار گشته از حقیقت آن انکار نمودند و پیر و مقتدای خود را غیر از هدایه و بزدوی
ندانسته و جمعی دیگر هر چند گرفتار آن حقیقت گشته اما چون آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانسته بلکه شریعت
را مقصور بر صورت داشتند و قشر انگاشته و لبی ورای آن تصور نمودند لاجرم از حقیقت آن حقیقت
آگاهی نیافتند و از متشابهات نصیبی فرا نگرفتند و العلماء الراسخون هم الوارثون فی الحقیقة جعلنا الله سبحانه
و ایاکم من محبیهم و مقتفی آثارهم ثانیاً آنکه اخوی میان شیخ نور محمد از جانب ایشان ظاهر ساختند که بفقیر نمودند ما را
از مشایخ سلاسل اجازتهاست از جانب نقشبندیه نیز اجازت میخواهم مخدوما مکرما پیری و مریدی
در طریقه علیه نقشبندیه بتعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره که در سلاسل دیگر متعارف است طریق
این بزرگواران صحبت است و تربیت ایشان انعکاسی است لاجرم در بدایت ایشان نهایت دیگران
اندراج یافته است و راه اقرب گشته و نظر ایشان شافی امراض قلبیه است و توجه شان دافع علل معنویه

نقشبندیه عجب قافله سالارانند ۞ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ۞ معذور خواهند داشت ۞

والعذر عند کرام الناس مقبول والسلام **مکتوب نوزدهم** بمیر محب الله صدور یافته در اتباع سنت سنیه
و اجتناب از بدعت نامرضیه بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بسیادت پناهی اخوی اعزی
میر محب الله میرساند که احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم
و ثباتکم و استقامتکم درین مدت از کیفیت احوال آنجا اطلاع نبخشیده اند بعد مسافت از موانع است
النصیحة هی الدین و متابعة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة والسلام و اتیان السنة السنیة و الاجتناب عن
البدعة الغیر المرضیة و ان کانت البدعة تری مثل فلق الصبح لانه فی الحقیقة لا نور فیها و لا ضیاء و لا للعلیل منها شفاء
و لا للداء منها دواء کیف و البدعة اما رافعة للسنة او ساکتة عنها و الساکتة لابد و ان تکون زائدة
علی السنة فتکون ناسخة لها فی الحقیقة ایضا لان الزیادة علی النص نسخ له فالبدعة کیف کانت تکون رافعة للسنة نقیضة لها
فلا خیر فیها و لا حسن فیها لیت شعری من این حکموا بحسن البدعة المحدثة فی الدین الکامل و الاسلام المرضی بعد
اتمام النعمة و لم یعلموا ان الاحداث بعد الاکمال و الاتمام و حصول الرضا بعید عن الحسن فماذا بعد الحق الا الضلال و لو علموا ان الحکم

في الدين الكامل مستلزم لعدم كماله ومنبئ عن عدم
تمام النعمة لما اجترؤا عليه ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا
والسلام عليكم وعلى من لديكم **مکتوب بستم** بمولانا محمد طاهر بدخشی صدور یافته در فضائل صلوة
وتحریص نمودن بر آنکه ارکان وشرائط وآداب وتعدیل ارکان کما ینبغی بجا باید آورد وما یناسب ذلک
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که از نواحی جونپور نوشته بودند رسید چون متضمن خبر
ضعف بوده باعث بی آرامی گشت منتظر خبر صحت است بدست آینده نامه مرسل دارند وکیفیات احوال
نویسند محبت اطوارا چون این دار دار عمل ودار جزا دار آخرت است سعی در اتیان اعمال صالحه باید نمود
وبهترین اعمال وفاضلترین عبادات اقامت صلوة است که عماد دین است ومعراج مومن است پس اهتمام تمام
در ادای آن مرعی باید داشت واحتیاط باید نمود که از ارکان وشرائط وسنن وآداب آن کما ینبغی ویلیق ادا یابد
در رعایت طمانینت وتعدیل ارکان بتکرار مبالغه نموده می آید نیک محافظت نمایند که اکثر مردم نماز را ضائع
ساخته اند وطمانینت وتعدیل ارکان را برهم زده اند ووعیدها در حق اینجماعه وارد شده اند وتهدیدها آمده وچون نماز
درست شد امید عظیم از برای نجات میسر گشت چه دین برپا شد ومعراج عروج باتمام رسید ٥ بر شکر غلطیده ام منفعل
ز ابرامی کوری سوداییان ٭ والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات
العلی **مکتوب بیست ویکم** بخواجه محمد صدیق ملقب بهدایه صدور یافته در بیان آنکه مراد از قلب که در حدیث قدسی
واقع شده است لا یسعنی ارضی الخ مضغه نیست بلکه حقیقت جامعه که بعضی مشایخ از وسعت آن خبر داده اند اما مضغه که بعد
سلوک وجذبه وبعد از تصفیه وتزکیه بهم تمکین قلب واطمینان نفس از ترکیب اجزای عشره صورت یافته وهیئت وحدانی پیدا کرده ومرتبت
این مضغه بر حقیقت جامعه جنیدیه بهیچ وجه ٭ ودر بیان آنکه این همه کمالات که مضغه را ثابت نموده شد در مقام قاب قوسین است
وسامان او ادنی ورای این است ٭ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند
که در مکتوبات ورسائل خود نوشته اند که ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی وفضل کلی مر ظهور عرشی راست
ودر حدیث قدسی آمده است لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن ازین حدیث لازم می آید که
ظهور قلبی اتم بود وفضل مر او را باشد محبت آثارا حل این سوال منتهی بر مقدمه است بدانکه ارباب ولایت قلب
گویند ومراد حقیقت جامعه انسانی دارند که از عالم امر است وملبسان نبوة علی صاحبها الصلوة والسلام

والمضغة قلب عبارت از مضغه است که بصلاح آن صلاح جسد مربوط است و بفساد آن فساد جسد منوط کما ورد فی
الحدیث النبوی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات ان فی جسد آدم لمضغة اذا صلحت صلح الجسد کله واذا فسدت فسد الجسد کله
الا وهی القلب و وسعت قلب لازم اطلاق اول است از اینجاست که بایزید و جنید قدس الله تعالی اسرارهما از وسعت قلب خبر داده اند و عرش و
مافیه را در جنب عظمت قلب محقر انگاشته و تنگی قلب لازم اطلاق ثانی است درین مقام قلب را تنگی بر نهجی است که جزء
لا یتجزی را که احقر و اصغر جمیع اشیاست دران جا گنجایش نیست بعضی از عرفا که تنگی قلب را بجزء لا یتجزی نسبت داده اند و میشود
آن جزء محقر در نظر در رنگ طبقات سموات و ارض ظاهر میگردد این معامله ورای طور نظر عقل است
فلا تکن من الممترین هذا چون این مقدمه معلوم گشت بدانکه ظهوریکه بحقیقت جامعه مربوط است شک نیست که لمعه است
نسبت بظهور تام عرش و فضل کلی درین مقام مر عرش راست و شیخ بایزید و شیخ جنید که قلب را اوسع از همه گفته اند و
عرش و ما فیه را در جنب آن محقر داشته از قبیل اشتباه شی به انموذج شی است انموذجات عرش و ما فیه را
در جنب جامعیت قلب محقر دیده حکم بر حقایق عرش و ما فیه نموده اند و منشاء این اشتباه را این فقیر در کتب
و رسائل خود مکرر نوشته است و آنچه در حدیث قدسی آمده است موافق لسان انبیاست علیهم الصلوات
والتسلیمات مراد از ان قلب مضغه نیست و شک نیست که ظهور اتم اینجاست و مراد ازین احدیت ذات
تعالی مجرده مراد را مسلم است و عرش را هر چند از ظهور تام که ظهور اصل است نصیب وافر است اما صفات
را دران موطن امتزاج است و چون صفات فی الحقیقه ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس آن
ظهور از شائبه ظلیت پاک و مبرا باشد ازینجاست که عرش را ازین ظهور انسانی که باصل صرف تعلق
دارد و فوقیت است و مرکز این معامله وسعت سوال از حدیث وسعت ان قلب مفهوم میگردد و تو مرا تنگ میگوی
جواب تنگی آن باعتبار عدم گنجایش ماسوی است در وی و وسعت آن باعتبار ظهور انوار قدم است فلا
منافات این فقیر در بعضی رسائل خود تعبیر از ان قلب باین عبارت کرده است الضیق الاوسع والبسیط الابسط
والاقل الاکثر سوال شایان فضیلت حقیقت جامعیت از عالم امر است مضغه که از عالم خلق است و مرکب از
عناصر این فضیلت از کجا یافت جواب عالم خلق را فضیلتی است بر عالم امر که ادراک عوام بلکه ادراک
اکثر خواص از ان مرتبت قاصر است این معنی را این فقیر در مکتوبی که بنام مرحومی فرزندی محمد صادق بیان
طریق نوشته است وضوح ساخته اگر تردد بماند از انجا التفتی طلبد حقیقت این مضغه نسبت عوام [illegible]

عناصر اربعه بهم رسیده است و خواص را بلکه اخص خواص را مضغه ایست که بعد از سلوک و جذبه و بعد از تصفیه
و تزکیه و بعد تمکین قلب و اطمینان نفس بلکه به محض فضل و کرم خداوندی جل سلطانه از ترکیب اجزای عشره
صورت یافته است چهار جزو از عناصر و یکجزو از نفس مطمئنه و پنج جزو از عالم امر این هر دو جزو با وجود
تضاد و تباین یکدیگر بقدرت کامله واجب الوجود تعالی و تقدس صورت تضاد و تباین اینها
زائل گشته جمع شده اند و هیئت وحدانی پیدا کرده این اعجوبه را حاصل نموده اند جزو اعظم
درین معامله عنصر خاک است این هیئت وحدانی . نیز برنگ جزو ارضی بر آمده است و بخاک
بهتر ارزانیه ؎ خاک شو خاک تا بروید گل ⁂ که بجز خاک نیست مظهر گل ÷ ای برادر است
ارباب ولایت بدامان این علوم و معارف نرسد که مقتبس از مشکوة انوار نبوت است علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و قلبی که حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام تمنا و طلب اطمینان آن مسالت نموده همین مضغه است حقیقت
جامعه و علی نبینا و علیه الصلوة والسلام تمکین پیوسته بود و نفس با اطمینان رسیده زیرا که این تمکین
و این اطمینان در مرتبه ولایت صورت می بندد که زینه نبوت است علی اربابها الصلوة والسلام
والتحیة مناسب شان نبوت تقلب و اضطراب مضغه است نه تقلب حقیقت جامعه که آن نصیب عوام است و حضرت رسالت
خاتمیت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که ثبات قلب طلب نموده اند و گفته اللهم یا مقلب القلوب ثبت
قلبی علی طاعتک مقصود ثبات مضغه است و در بعضی احادیث که در باب تقلب قلب وارد گشته اند نظر باحوال آن مضغه است
اگر از قلب معنی گرفته شود که بجا شامل حقیقت جامعه و مضغه بود گنجایش دارد سوال این مضغه هرگاه بشرف لایسعنی قلب
عبدی المؤمن مشرف شده باشد و شایان مرتبه حضرت تعالی و تقدس گشته تقلب و اضطراب او روی چرا بود
و محتاج باطمینان برای چه جواب ظهور هر چند شدت پیدا کند و از شائبه شیون و صفات دارد جهل
و حیرت بیشتر پیدا کند و نکارت و ثافت زیاده تر حاصل آید با است که با وجود این ظهور و با وجود این گنجایش
از کمال جهل و حیرت طلب دلیل به وجود صانع نماید و مسلک عوام نی استدلال یا تقلید یقین بوجود صانع
تعالی پیدا کند پس تقلب و اضطراب مناسب حال آن شد و طلب اطمینان مراد را ضروری بود و این فقیر
در بعضی از رسائل خود نوشته است که عارف صاحب یقین را بعد از رجوع احتیاج باستدلال میگردد

ودرین مقام معلوم شد که در عین حصول و وصول احتیاج بدلیل است این مقام موافق حال کمالات مرتبهٔ
نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة وآن مقام مناسب حال ولایت و چون صاحب این قلب
رجوع بدعوت واقع شود قلق واضطراب وتقلب وتلون قلب او را بیشتر خواهد بود و هرگاه در عین وصول بواسطهٔ اهل حیرت
محتاج بدلیل است در زمان فرقت اولی باستدلال محتاج بود تا بوسیلهٔ استدلال فی الجمله اطمینان پیدا کند با آنکه حکم
که دولتی که چند روز از او پوشیده و شبهه انداز گشته فرقت آن متشمم ساخته جای آن دارد که همواره به قلق و اضطراب بود
و بر دوام بحزن اندوه باشد کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر بعضی وجوه که فارق این دو
اطلاق قلب است بیان میکند بگوش هوش استماع باید نمود حقیقت جامعه که از عالم امر است بعد از تصفیه و تزکیه تمکین
تام بهم رساند او را میسر است بخلاف مضغه که اطمینان او مربوط بادراک عقل است تا زمانی که شی را به عقل نسنجد اطمینان از
قلق نه برآید لهذا حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین از برای
اطمینان قلب خود سوال کرد و گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی فارق دیگر آنکه حقیقت جامعه بذکر متاثر میگردد و چون کمال
ذکر می رسد بذکر متحد میشود و تجوهر بذکر میگردد و درین مقام صاحب عوارف قدس الله تعالی سره مقصد اسنی گفته است
و این تجوهر قلب را بذکر ذات تعالی تعبیر فرموده بخلاف مضغه که ذکر را با او راه نیست تا تاثر او گنجد تجوهر کجا ظهور ذکر او را است
باصالت نه بظلیت نهایت عروج ذکر با وی مذکور است فرق دیگر آنکه حقیقت جامعه چون بنهایت النهایت رسد و از
ولایت خاصه نصیب وافر حاصل کند اگر نمایندگی مطلوب پیدا آرد ظاهر در وی ظل مطلوب خواهد بود نه عین
آن مطلوب در رنگ مرات ظاهر که ظاهر در وی شبح شخص است نه عین شخص بخلاف مضغه که بر خلاف مرات ظاهر
در وی عین مطلوب است نه ظل او لهذا فرمود یسعنی قلب عبدی المؤمن این معامله وراء طور نظر و فکر است زنهار از ینجا حمل
و تمکین فهم نکنی که آن کفر و زندقه است هرچند عقل معاش باور نکند که عین یک شی در شی دیگر ظاهر شود و حلول
و تمکن اینجا نباشد این از قصور عقل است و قیاس غائب بر شاهد فلا تکن من القاصرین فرق دیگر آنست که
حقیقت جامعه از عالم امر است و مضغه از عالم خلق بلکه عالم خلق و عالم امر هر دو اجزای او یند خلق جزو اعظم او است
و امر جزو صغر او از اجتماع این هر دو جزو هیئة وحدانی ایجاد یافته است که اعجوبه روزگار گشته این اعجوبه هر چند از
عالم خلق وانه عالم امر است و هیچ کدام بواسطهٔ هیئة ترکیبی تناسب و تشابه ندارد اما معدود از عالم خلق است
نیز آنکه جزو ارضی درین معامله عمده است کسبی خالی از نفعت او فرق دیگر آنکه سعت حقیقت جامعه باعتبار ظهور

از اینجاست وسعت مضغه که بعد از تنگی آن مکشوف میگردد باعتبار گنجایش مطلوب است که نامحدود و نامتناهی است
و آن هم گنجایش [illegible] اوست که مانع دخول ماسوای است حتی که ذکر را نیز نمی گذارد که دخل سرادقات او گردد و شائبه ظلیت
را نیز نمی ماند که گرد آن حریم مقدس گردد و ایضا فراخی اول چون شائبه چون دارد شایان گنجایش بیچون نبود
و فراخی ثانی چون نصیبی از بیچونی یافته است چون را گنجایش ندهد عجائب کار و باست همین قلب را بعد از جمع
بدعوت ظلمت و غین طاری میگردد از اینجاست که سید البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات فرموده اند انه لیغان
علی قلبی تا چند بیان فرق نماید ما للتراب و رب الارباب ای برادر این مضغه را بر چه گوشت لا یعبأ به خیال نکنی
که آن جوهر نفیس است که خزاین و اسرار عالم خلق در وی مخزون گشته و دفاین و خفایای عالم امر در وی
مدفون شده با زیاتی معاملات خاصه که بهیئت وحدانی او منوط است اول اجزای عشره را بتصفیه و تزکیه جذبه
و سلوک و تمام زکی و مطهر ساخته اند و از دنس تعلقات [illegible] گردانیده اند مثلا قلب را از تعلق گذرانیده بتمکین رسانیده
اند و نفس را از امارگی باطمینان آورده اند و جزو ناری را از سرکشی و نافرمانی باز داشته اند و خاک را از پستی
فطری ارتفاع داده اند علی هذا القیاس جمیع اجزای او را از افراط و تفریط بحد اعتدال و توسط آورده اند بعد از آن
بمحض فضل و کرم این اجزا را ترکیب داده شخص معین ساخته اند و انسان کامل گردانیده قلب آن شخص را که خلاصه
اوست و مرکز وجود او بمضغه تعبیر نموده اند اینست حقیقت مضغه که باندازه عبارت و گفت آمده است والامر الی الله
سبحانه اگر ناقصی گوید که هر انسان مرکب از این اجزای عشره است و از ترکیب اینها هیئت وحدانی دارد گوئیم آری این
اجزا مرکب است اما آن اجزای زکی و مطهر نگشته اند و بجذبه و سلوک از دنس تعلقات ماسوی آزاد نگشته بخلاف اجزای
انسان کامل که بفنا و بقا پاک و پاکیزه گشته اند چنانچه گذشت و در هر انسان چون این اجزا متباین و متمایز بودند
هر جزو را احکام و احوال متمایزه است ناچار از هیئت وحدانی نصیبی ندارند اگر هیئتی پیدا کرده است اعتباری است
نه حقیقی بخلاف اجزای انسان کامل که از تمایز و تباین بر آمده ممتزج و مختلط گشته اند و احکام و احوال متمایزه آنها
زائل گشته بیک حکم قرار یافته اند پس ناچار هیئت وحدانی در وی حقیقی بود نه اعتباری در رنگ آنکه معجون را
از ادویه مختلفه راست سازند و سحق نموده جمیع اجزای او را بایکدیگر خلط کرده هیئت وحدانی ثابت کنند و از احکام متباینه
حکم یکی آرند فافهم و هو سبحانه اعلم ای برادر این همه کمالات که در مضغه اثبات نموده است در مقام عابدیت نیکوتر است که ظاهر
از مظهر متوهم است هرچند اینجا ظاهر اصل است نه ظل آن که صورت بلند اما شخص ظاهر از زنگ [illegible] پاک [illegible]

پس قوسین ثابت باشند و ماورای این مقام مقام اوادنی ست که ظاهراً مطلقاً رنگی نگرفته ست و امرزاید
ایجاد در تحقیق نیامده پس قوسین اینجا مفقود باشند بغیر یکرنگی در اینجا متصور نباشد که مناسب مقام اوادنی ست
و مسئله این مقام علاحده ست تمام ورق را باید گردانید تا از قوسین بسا اوادنی رخت بر بسته شود کلا منا شهادات
در ظهور دلیشارت و کنوز و الله سبحانه اللهم صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و صحبه و سلم و بارک **مکتوب بست و دوم**
بملا محمد صادق کشمیری صدور یافته در بیان شرفت یافتن بلده سرهند بر اکثر بلاد بطفیل حضرت ایشان سلمه الله تعالی و نیابده نمودن
نوری که در گردی از صفت وی راه نیافته از زمین سکنی خود و آن زمین بعد از خوابگاه روضهٔ مقدسه مخدوم زاده کلان خواجه محمد صادق قدس سره گشته

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بعنایة الله تعالی و سبحانه و بصدقه حبیبه تعالی علیه و علی آله الصلوة
والسلام والتحیة والبرکة بلده سرهند گویا زمین احیای من ست که برای من چاه عمیق تاریک پر کرده
صفه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع اثر ارتفاع داده و نوری در آن زمین ودیعت گذاشته اند که
مقتبس از نوری صفتی و بی کیفی ست همرنگ نوری که از زمین مقدسه بیت الله ساطع و لامع ست پیش
از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومه بچند ماه این نور را برین درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویهٔ زمین
سکنای فقیران را نشان داده نوری نمودند ساطع که گردی از صفت و نشان نوری راه نیافته بود و از
کیفیات منزه و مبرا آرزوی آن شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود و این معنی را بفرزند
اعظم که صاحب سر بود ظاهر ساختم و از ان نور و انان آرزوی مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی
باین دولت سبقت کرده و به پردهٔ خاک در دریای نور مستغرق گشت هنیئا لارباب النعیم نعیمها
و للعاشق المسکین ما یتجرع و از شرافت این بلده معظم ست که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیاء الله ست
در اینجا آسوده ست و بعد از مدتی ظاهر شد که آن نور صحیح لمعه ایست از انوار قلبیه این فقیر که اینجا
اقتباس نموده در آن زمین افروخته اند در رنگ انکه چراغی از مشعله بر افروزند قل کل من عند الله نور السموات
والارض سبحان ربک رب العزت عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین **مکتوب بست و سوم**
بمخدوم زاده خواجه محمد عبدالله سلمه الله تعالی ابقاه واوصل الی غایة ما تمناه صدور یافته در بیان آنکه بمقدار اتباع سنت سنیه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی نصیحت که بفرزندی اعزی سلمه الله سبحانه عما یلیق بجناب
و ساتر احبا نموده می آید اتباع سنت سنیه ست علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب از بدعت نا مرضیه

چون اسلام درین اوان غربت پیدا کرده است و مسلمانان غریب گشته اند و تا میروند غربت میکنند تا بجائیکه الله گوئی بر زمین
نخواهد ماند و تقوم الساعة علی شرار الناس سعادتمند کسی است که درین غربت احیای سنتی از سنن متروکه نماید و اماتت
بدعتی از بدع مستعمله فرماید این آن وقت است که از ارسال آن بعثت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام گذشته است و علامات
قیامت پرتو انداخته و سنت بواسطه بعد عهد نبوت مستور شده و بدعت بعلت افشای کذب جلوه گر گشته
و شهرت بدعت باید ترویج بدعت موجب تخریب دین است و تعظیم مبتدع باعث هدم اسلام من وقّر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام
شنیده باشند بهمگی همت و تمامی نهمت متوجه آن باید بود که ترویج سنتی از سنن نموده آید و رفع بدعتی از بدع کرده شود
همه وقت خصوصا درین اوان ضعف اسلام اقامت مراسم اسلام منوط بترویج سنت است و تخریب بدعت گذشتگان
در بدعت حسنه دیده باشند که بعضی افراد آن را مستحسن داشته اند اما این فقیر درین مسئله با ایشان موافقت ندارد هیچ فرد بدعت را حسنه
نمیداند و جز ظلمت و کدورت در آن احساس نمی نماید قال علیه و علی آله الصلوة والسلام کل بدعة ضلالة و می باید که درین غربت
و ضعف اسلام سلامتی منوط باتیان سنت است و خرابی مربوط بتحصیل بدعت هر بدعتی که باشد بدعت را در رنگ کلند میداند که هدم بنیاد
اسلام مینماید و سنت را در رنگ کوکب درخشان می نماید که در شب دیجور ضلالت هدایت می فرماید علمای وقت را حضرت حق سبحانه
و تعالی توفیق دهاد که بحسن هیچ بدعتی لب نکشایند و باتیان هیچ بدعت فتوی ندهند اگرچه آن بدعت در نظر ایشان در رنگ فلق صبح
روشن آید چه تسویلات شیطان را در ماورای سنت سلطان عظیم است در ازمنهٔ ماضیه چون اسلام قوت داشت تحمل ظلمات
بدع می نمود و شاید که بعضی از آن ظلمات در شعشعان نور اسلام نورانی متخیل میشدند و با حکم حسن آن می گشت اگرچه فی الحقیقة
هیچ حسن و نورانیت نداشت بخلاف این وقت که بواسطه ضعف اسلام است تحمل ظلمات بدع صورت ندارد درینجا فتوی متقدمین و متاخرین
متمشی نباید شد چه هر وقت را احکام علیحده است درین وقت عالم بواسطه کثرت ظهور بدعت در رنگ دریای ظلمات بنظر می آید
و نور سنت باعتبار غربت و ندرت در آن دریای ظلمانی در رنگ کرمکهای شب افروز محسوس میگردد و عمل ببدعت آن ظلمت را می افزاید و تقلیل
نور سنت مینماید و عمل بسنت باعث تقلیل آن ظلمت است و تکثیر آن نور فمن شاء فلیکثر ظلمة البدعة و من شاء فلیکثر نور السنة
و من شاء فلیکثر حزب الشیطان و من شاء فلیکثر حزب الله الا ان ... و صوفیه وقت نیز اگر بانصاف بیایند و ضعف اسلام و فشای
کذب ملاحظه کنند باید که در ماورای سنت تقلید پیران خود نکنند و امور مخترعه را بهانهٔ عمل شیوخ دیدن خود نگیرند
سنت ما بهٔ نجات است و مثمر خیرات و برکات و در تقلید غیر سنت خطر در خطر است و ما علی الرسول الا البلاغ پیران ما را حضرت حق سبحانه و تعالی
از ما جزای خیر دهاد که تابعان خود را باتیان امور مبتدعه دلالت نکردند و بتقلید خود ها در ظلمات مهلکه نینداختند و جز بمتابعت سنت

الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون الا ان حزب الله هم المفلحون

و غیر از اتباع صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیه و غیر از عمل بعزیمت هدایت نفرموده اند لاجرم
کارخانه این بزرگواران بلند آمد و پیش طاق وصول ایشان مرتفع گشت اینان اند که سماع و رقص را پشت پا زده
اند و وجد و تواجد را به انگشت شهادت دور ساخته مکشوف و مشهود دیگران نزد این بزرگواران داخل ما سوی است
و معلوم و متخیل آنها قابل نفی معامله این اکابر در ورا و ورای دید و دانش است و در ورا و ورای معلوم و متخیل است و ورای تجلیات
و ظهورات است و ورای مکاشفات و معاینات است اهتمام دیگران در اثبات است و همت این بزرگواران در نفی
ما سوی دیگران تکرار کلمه نفی و اثبات برای آن میکنند تا دایره اثبات وسعت پیدا کند و تمام عالم که ابتدا از
غیب پیداست بتکرار کلمه توحید بعنوان حقیقت منکشف گردد و همه را حق ببینند و حق یابند تعالی و تقدس
بخلاف این بزرگواران که مقصودشان از تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله وسعت دائره نفی است تا هر چه مشهود و مکشوف و معلوم
و متخیل شده بود همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ و منظور نبود اگر فرضا در جانب اثبات امری
ظاهر شود آن را نیز راجع بنفی باید ساخت و غیر از تکلم بکلمه مستثنی در مقام اثبات هیچ نصیب نباشد پس ذکر نفی و
اثبات در طرق دیگران مناسب حال مبتدیان باشد و ذکر نفی که کلمه اثبات محض است بعض از آن مناسب
بود تا نسبت مکشوف بتکرار این کلمه اثبات استقرار و استمرار پیدا کند بخلاف طریق این اکابر که بر عکس است
که اول اثبات است و ثانی نفی آن اثبات پس ذکر اسم الله در این طریق در ابتدای مناسب بود و ذکر نفی و اثبات
بعد از آن صورت بندد اگر ناقصی سوال کند و بگوید که بر این تقدیر اکابر این طریق را از مقام اثبات نصیب
نباشد و غیر از نفی نقد وقت شان نبود جواب گوئیم که اثبات دیگران در اوایل حال این بزرگواران را است میسر
اما از بلند همتی بآن التفات نمی نمایند بلکه شایان نفی دانسته آن را نفی می نمایند و مطلوب مثبت را ورای آن میدانند
پس هم اثبات دیگران ایشان را میسر است و هم نفی از آن اثبات که مناسب مقام کبریایی است ایشان را مسلم
مبتدی انجام پی بکار ایشان نبرد و هر بوالهوسی از حقیقت معامله ایشان آگاه نبود و شمه از عدم حصول این
اکابر که در آن موطن نفس حصول است گفته شد اگر از حصول آن اکابر ایشان لب کشاید خواص با عوام ملحق
شوند و منتهیان در رنگ مبتدیان سبق الف و با اختیار کنند شعر فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست + هم
قصه غریب و حدیث عجیب هست + و مراقبه ذات تعالی و تقدس که دیگران اختیار کرده اند نزد ایشان از حیز
اعتبار ساقط است ولی حصول مراقبه اینجا ظلی از ظلال هیچ نیست تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا ذات او تعالی

بلکه اسماء و صفات او سبحانه نیز بیرون از حیطهٔ فکر و مراقبهٔ ماست این مقام عجز از جهل و حیرت نصیبی نیست ازان
جهل و حیرت که مردم آنرا بجهل و حیرت دانند که آن مذموم است جهل و حیرت اینموطن عین معرفت و اطمینان است
نه آن معرفت و اطمینان که در فهم مردم گنجد که از قبیل چون است و از بیچون بی نصیب این موطن و مرحلهٔ نیابت گنجیم
بیچون خواهد بود و تعبیر ازان خواه بجهل کنیم و خواه بمعرفت من لم یذق لم یدر و ایضا توجه این بزرگواران باحدیت
ذات تعالی و تقدس و از اسم و صفت مجرد است نمی خواهند حق تعالی و تقدس و دیگران از ذات به صفات فرود می آیند و
از ذروهٔ تخصیص به نیگ... عجب کاری است بعضی ازین طائفه ذکر اسم ذات هم نمی نموده اند و بان اکتفا نموده بصفات
فرود می آیند و ملاحظهٔ سمیع و البصیر و العلیم نمی نمایند و باز بسبیل عروج از علیم و بصیر و سمیع باسم الله میروند تنها اکتفا
نکنند و قبله توجه جز احدیت ذات تعالی و تقدس نسازند الیس الله بکاف عبده نص قاطع است و کریمه قل الله ثم ذرهم
مؤید این معنی است بالجمله نقشبندیت بزرگواران این طریقه علیه بلند افتاده است بهر تارک وقت نسبت ندارند
لهذا نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است و مبتدی طریقهٔ ایشان حکم منتهیان طرق دیگر یافته
و از ابتدا سفر ایشان در وطن میسر شده و به خلوت در انجمن بحصول پیوسته و دوام حضور نقد وقت ایشان آمده
ایشانند که تربیت طالبان مربوط بصحبت علیهٔ ایشان است و تکمیل ناقصان منوط بتوجه شریف ایشان نظر
ایشان شفای امراض قلبیست و التفات ایشان دافع علل معنویه یکتوجه ایشان کار صد اربعین میکند و یک التفات
ایشان برابر ریاضات و مجاهدات سنین بیت نقشبندیه عجب قافله سالارانند + که برند از ره پنهان بحرم قافله را
سعادت آثار ازین بیان کسی توهم نکند که این اوصاف و شمائل جمیع ساتذه و تلامذهٔ طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه را حاصل است
کلا بلکه این شمائل مخصوص باکابر این طریقه علیه است که کار را بنهایة النهایه رسانیده اند و مبتدیان رشیدین
اکابر این نسبت ارادت درست کرده اند و رعایت آداب نموده اندراج نهایت در بدایت در حق ایشان ثابت است بلا
مبتدی این طریق که بشیخ ناقص این طریق برسد اندراج نهایت در حق او متصور نیست چه شیخ او بنهایت نرسیده
در حق مبتدی نهایت چگونه متصور شود بیت ازکوزه برون همان تراود که دروست + نجات آثار الطریق
این اکابر طریق اصحاب کرام است علیهم الرضوان و این اندراج نهایت در بدایت اثر آن مندرج است که در صحبت
خیر البشر میسر میشد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات زیرا که در اول صحبت آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام آن میسر میشد
که در انتها کم است که دیگران را میسر گردد این فیوض و برکات همان فیوض و برکات است که در قرن اول بظهور می پیوست

هرچند در ظاهر آخر از اول دورست نسبت بوسط اما فی الحقیقة آخر باول از وسط نیز دیگر ست و تفصیل
بعضی آن متوسطان آنرا باور ندارند بلکه اکثری از متاخران نیز معلوم نیست که بحقیقت این معامله
وارسند والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب بیست چهارم بحاجی محمد دکنی صدور یافت

در جواب کتابت او الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مراسله
شریفه که از کمال اخلاص و مودت مرسل داشته بودند موجب فرحت فراوان گشت نسبت رابطه همواره
شمارا با صاحب رابطه میدارد و بواسطه فیوض انعکاسی میشود شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و قبض و بسط هر دو
یار و هی طیران این راه اند به قبض دلگیر نشوند و به بسط خوشحال نگردند آرزوی آن نموده بودند که در جمیع ذرات
بود جمال لایزال در مرات ذرات مشاهده نمودن از قصور نظر ست ذرات را چه مجال که مرایای
آن جمال گردند آنچه در مرایای ذرات مشهود می گردد ظلی از ظلال بی نهایت آن جمال ست او تعالی
وراء الوراء باید جست بیرون دائره آفاق و انفس باید طلبید که احوال نسبتی شما دارید فوق متمنای شماست
زنهار بتقلید مردم به پستی میل نکنند و تمنای نزول از اوج به حضیض ننمایند کارخانه اکابر بلند ست ان الله
سبحانه تعالی یحب معالی الهمم المسئول من الله سبحانه تمتیعکم بالصوریة المعنویة والسلام

مکتوب بیست پنجم

بخواجه شرف الدین حسین در آنکه هر عملی که بر وفق شریعت غرا کرده آمد داخل ذکر ست سری بود الحمد لله وسلام علی عباده
الذین اصطفی صحیفه شریفه که فرزندی اعزی مصحوب مولانا عبد الرشید و مولانا جان محمد ارسال داشته بودند رسید
و مبلغ نذر نیز رسید جزاکم الله سبحانه خیرا استماع خبر صحت شما فرحت فراوان رسانید ای فرزند فرصت و صحت غنیمت ست
و فراغ مغتنم همواره اوقات را بذکر الهی جل شانه مصروف باید ساخت هر عملی که بر وفق شریعت غرا کرده آید
داخل ذکر ست اگرچه بیع و شری بود پس در جمیع حرکات و سکنات مراعات احکام شرعیه باید نمود تا همه ذکر گردد چه ذکر
عبارت از طرد غفلت ست و چون مراعات اوامر و نواهی در جمیع افعال نموده آید از غفلت امر و ناهی آنها نجات
میسر شد و دوام ذکر او تعالی حاصل گشت اند وام ذکر را با دو شت حضرت خواجها ست قدس الله تعالی اسرارهم که
آن مقصود باطن ست و این در ظاهر نیز متمشی ست اگرچه متعسر ست وفقنا الله سبحانه وایاکم بمتابعة صاحب الشریعة علیه وعلی آله الصلوات
والسلام والتحیة

مکتوب بیست ششم

مکتوب بست و ششم بعرفان پناهی مرزا حسام الدین احمد ارسال یافته در جواب کتابت او که از آنجا بوئی جانب داری می آید ودر آنکه تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف بی صبیان بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه مکرمت که مصحوب قاصد کشمیر کرم ده ارسال داشته بودند بمطالعه آن مشرف گشت چون متضمن خیریت حضرت مخدوم بوده فرحت بخشید جزاکم الله سبحانه خیر الاندراج یافته بود که مخدوم زاده کلان وخواجه جمال الدین حسین بواسطه شرم تلقین میان شیخ الهداد انجا نتوانستند رسید مخدوم ما هنوز ازین قسم سخنان بوی جانب داری می آید و نیز طرح و وضع مباینت ومخالفت مفهوم میگردد انا لله وانا الیه راجعون مخدوم زاده کلان بایستی شرم وصیت والد بزرگوار خود میکردند وشرم توجه وافاده که در خصوص ایشان نسبت بهر دو مخدوم زاده بامر حضرت ایشان واقع شده بود منظور میکردند ومیان شیخ الهداد با وجود دعوی پیری سرشتی بانتهای دین امر جرات می نمودند وحفظ وصیت وسبقت افاده میکردند آنچه شما نوشته اید حق وصواب خواهد بود اما مکتوبیکه مخدوم زاده کلان بمصحوب برادر عزیز خود ارسال داشته بودند متضمن کمال تواضع بوده وشیش بسر فرط طلب وشوق عبارتها در آن مکتوب انشا نموده بودند که فی الجمله طلب ایشان را از آن عبارت متصور نیست بعد از ارسال مکتوب مکر انحرافی راه یافته باشد ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب اما فقیر میداند که وصیت ایشان بی حکمت نخواهد بود ومیداند که عاقبت محمود خواهد داشت اما افسوس است که آن قسم طلب که شما از آن مکتوب ایشان مفهوم می گشت بر باد رود وضد آن بجای آن نشیند بر دوستان وهوا خواهان این معنی بسیار گران است جای آنست که تمام اندازند مکر ما اگر کار بمجرد تلقین تمام است مبارک باشد نزد فقیر تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف بی است مر صبیان را که بمجرد همین تعلیم محصل ملکه مولویت است چه مضایقه متوقع از کرم التفات شما آنست که پله طرف داری را بگذارند وبجمیع ایشان بمسا واست آشنایی کنند زیاده چه مبالغه نماید والسلام مکتوب بست وهفتم بمولانا محمد طاهر بدخشی در جواب تشکیکات شیخ عبد العزیز جونپوری در مکتوب اول که بنام اوست ارسال یافته بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف که بعد از مدت مدید ارسال داشته بودند رسید فرحت رسانید حضرت حق سبحانه وتعالی بجمعیت ظاهر وباطن متحلی ومتزین داراد فقیر درین مدت سه مکتوب بشما نوشته است از آن جمله یک مکتوب شما رسیده است مسا فقیر بعید عند نمیاید ومکتوبیکه بنصیحت آداب شیخ عبد العزیز نوشته بودند بمصحوب مکتوب شما نیز رسید وآنچه اندراج نموده بودند بوضوح انجامید بجا اندراج یافته بود که اگر حقایق ممکنات که صور علمیه اند عدمات باشند که اضداد صفات اند

لازم می آید حصول آن عدمات در ذات متعالی وتقدس وهو سبحانه منزه عن ذلک عجب شبه ایست میدانند که حضرت
حق سبحانه علیه حصول نیست وهیچ کدام نقصانی نه دروی صورت حصول اگر بایید اشود وقتی نیز اندراج یافته بود که حقایق ممکنات
باید که وجودی وثبوتی باشند شما دعوی که حقایق عبارت از ارواح ونفوس ممکنات ست بلی جوده وثبوت علمی
دارند که در حقایق کار ست باید که این اعتراض اول بر شیخ محی الدین بکنند که گفته الاعیان الثابته ما شمت رائحة الوجود عجب گاه ست اینجا
حقایق عبارت از ارواح ونفوس ممکنات داشته واعیان ثابته معلومات همه گذاشته ونیز اندراج یافته که
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات واولیا علیهم الرضوان وسائر افرادان که از ممکنات اند اگر حقایق اینها عدمات باشند
شرف وکرامت از این زمره علیه مسلوب ومعدوم کرده چرا مسلوب ومعدوم گردد که او تعالی حکمت بالغه وقدرت کامله خود
عدمات ایشان تربیت خود ساخته آیا عکوس اسما وصفات خویش ساخته بشرف نبوت وولایت مشرف گردانیده وبظلال
کمالات خود متحلی گردانیده معزز ومکرم ساخت چنانچه انسان را از ما هین خلق کرده به بدایع علیا رسانیده العجب
مکرمت انسان را در نظر در آورند وتنزیه وتقدیس واجب را تعالی وتقدس از دست داوند می گویند همه وست
اشیا خسیسه ورذیله را عین حق میگویند تعالی وتقدس وازان مقوله تحاشی نمی نمایند وحقایق عدمیه مر انسان را
تجویز نمی نمایند وازان تحاشی دارند حضرت حق سبحانه وتعالی انصاف دهاد ونیز اندراج یافته بود که سخن
اجماعی را بابداع ارتفاع می توان نمود سخن مبدع مقوله همه وست را میدانیم مقوله همه از وست مجمع علیه
علما ست تا این زمان که راه ملامت وشناعت بر صاحب فصوص مسلوک ست بواسطه همین مقوله
که همه وست میگوید وحاصل معارف فقیر که نوشته ست همه از وست که مقبول شرع وعقل ست فکیف که موید
بکشف والهام گردد وشیخ مشار الیه بعد از ذکر اعتراضات در مقام شفقت آمده نوشته اند که اگر حقایق ممکنات ارواح
انسانی دارند موافق جمهورست از جمهور کدام صنف را مراد داشته باشند تا این زمان مسموع نشده ست که حقایق
ممکنات را کسی ارواح انسانی گفته باشد العجب کل العجب شیخ خیال کرده که هر کسی سخن را بقیاس وتخمین میگوید
وبتفکر وتخیل می بافد کلا معارفی که بی کشف والهام در گفت ونوشت آید وبی شهود ومشاهده در تحریر وتقریر
گنجد بهتان وافترا ست علی الخصوص که مخالف قوم گو شیخ مشار الیه تا چه اعتقاد داشته باشد واین معارف را از
کدام قبیل فهمیده بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین والسلام +

مکتوب بست وهشتم بمولانا محمد صادق کشمیری در جواب استفسارهای او بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات

میرساند مکتوب شریف رسید چون متضمن احوال پسندیده بود موجب فرحت گشت نوشته بودند که در درایت معامله
بجای رسیده است که حمل صفات بروی تعالی و تقدس بی تکلف می نماید و ویرا سبحانه وراء همه میابند سعی می نمایند که
که این حمل بی تکلف هم میسر شود و بحیرت صرف انجامد پرسیده بودند که در رشحات از بابا آبریز نقل کرده است که گفته چون حق
سبحانه و تعالی روز ازل گل آدم میسرشت من آب بران گل میریختیم تاویل این چگونه باشد بدانند که در خدمات
طینت حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چنانکه ملائکه کرام را علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام دخل داده بودند
روح او را قدس سره نیز دخل داده باشند و خدمت آبریزی باو سپرده و بعد از نشاء عنصری او بلکه بعد از کمال
او برین معنی او را اطلاع داده باشند جائز است که حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح مجرده را قدرتی بدهد که افعال
اجسام صادر نماید از ین قبیل است آنچه بعضی از کبرا از افعال نشاة خود خبر داده اند که پیش از وجود عنصری ایشان بعرصه
متعاله صادر شده بودند آن صدور افعال از ارواح مجردهٔ ایشان بوده و اطلاع برین معنی ایشان را بعد از
وجود عنصری حاصل شده جمعی را صدور این افعال در توهم تناسخ می اندازد حاشا و کلا که بدنی دیگر را تعلق گرفته باشد
روح مجرده است که باقدار خداوندی عمل سلطانی کار بدن میکند و ارباب را در ضلالات می اندازد درین مقام
مجال سخن بسیار است و تحقیقات غریبه فائض گشته اگر توفیق یافت جائی ثبت خواهد نمود ان شاء الله تعالی الآن وقت و
مساعدت نمود و ایضا پرسیده بودند که در رشحات می نویسد که چون خواجه علاء الدین قدس سره از مولانا نظام الدین
خاموش قدس سره گران خاطر شده خواستند که از ایشان سلب نسبت کنند مولانا در آن وقت التجا بروحانیت
آنسرور علیه و علی آله الصلوت والسلام و از آن حضرت علیه و علی آله الصلوت والسلام به حضرت خواجه خطاب رسید
که نظام الدین از آن ماست کسی را بر وی مجال تصرف نباشد و جای دیگر در همین کتاب
می نویسد که در پیری حضرت خواجه احرار قدس سره از مولانا سلب نسبت نمودند مولانا می گفت
که خواجه ما را پیر یافتند و هر چه داشتم بردند و در آخر کار مفلس گردانیدند این چگونه بود که
حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوت والسلام کسی را که از خود ساخته باشند و
فرموده که کسی را بر وی مجال تصرف نیست حضرت خواجه احرار قدس سره چگونه بر وی تصرف کنند
بدانند که حضرت خواجه قدس سره این نقل را نمی پسندیدند و در سلب نسبت مولانا توقف داشتند و
میفرمودند که مولانا عبدالرحمن و غیر ایشان از مریدان مولانا سعدالدین کاشغری که مرید مولانا نظام الدین است

بسیارند و هیچ یکی باین نقل لب نگشاده است و بعرد و قبول پیش نیامده مولانا فخر الدین علی از کجا نوشته باشد
و اگر این خبر صدق می داشت بتواتر نقل میشد لتوافر الدواعی علی نقله و چون بتواتر منقول نگشت و به خبر
واحد قرار گرفت معلوم شد که در صدق آن تردد است و بعضی از نقلهای دیگر که صاحب نفحات کرده است
از صدق دور اند و اهل این سلسله علیه در آن نقلها ترددها دارند والله سبحانه اعلم و ایضا حضرت خواجه قدس سره
می فرمودند که مفلس ساختن دلالت بر سلب ایمان دارد اعاذنا الله سبحانه منه و این معنی تجویز نمودن بسیار مشکل است
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب **مکتوب بیست و نهم** بتفصیل بشیخ
عبد الحق دهلوی صدور یافت در بیان آنکه بهترین نعمتها که این نشأه حزن و اندوه است و گواراترین نعیم این مائده
الم مصیبت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما مکرما درد و مصائب هر چند تحمل اذی است اما مکتسبها
است بهترین نعمتهای این نشأه حزن و اندوه است و گواراترین نعم این مائده الم مصیبت این شکرپاره ها را بلای
تلخ غلاف رقیق در فرموده اند و این حیله را ابتلا نامیده سعادتمندان نظر بر حلاوتها انداخته
و آن تلخی را در رنگ شکر می خایند و مرارت را بر عکس صفرا شیرین می یابند چرا شیرین نیابند که افعال محبوب است
شیرین اند علتی مگر اورا تلخ یابد که بما سوای گرفتار است دولتمندان در ایلام محبوب آن قدر حلاوت و لذت می یابند
که در انعام محبوب نیابند هر چند هر دو از محبوب اند لیکن در ایلام نفس محب را دخلی نیست و در انعام قیام مراد نفس است
هنیئا لارباب النعیم نعیمها ؛ اللهم لا تحرمنا اجرهم و لا تفتنا بعدهم بوجود شریف ایشان درین غربت اسلام
اهل اسلام را مغتنم است سلمکم الله سبحانه و ابقاکم والسلام **مکتوب سی ام** بخواجه محمد اشرف و حاجی محمد فرکتی در جواب
سوال یکی از درزش نسبت رابطه و دیگری از فتور مشغولی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی صحیفه که اخوی اعزی اشرفی ارسال داشته بودند رسید و کیفیات احوال که اندراج یافته بود بوضوح انجامید خواجه
محمد اشرف درزش نسبت رابطه را نوشته بودند که بحدی استیلا یافته است که در صلوات آنرا مسجود خود
میدانند و می بینند و اگر فرضا نفی کنند منتفی نمیگردد محبت اطوار این دولت متمنای
طلاب است از هزاران یکی را اگر بدهند صاحب این معامله مستعد تام المناسبت است
تمی که باندک صحبت مقتدا جمیع کمالات را جذب نماید رابطه را چرا نفی کنند که او مسجود الیه است نه
مسجود له چرا محاریب و مساجد را نفی نکنند ظهور این قسم دولت سعادتمندان را میسر است تا در جمیع

احوال صاحب رابطه را متوسط خود دانند و در جمیع اوقات متوجه او باشند نه در رنگ جماعه بیدولتان که خود را مستغنی
دانسته و قبله توجه را از شیخ خود منحرف سازند و معامله خود را برهم زنند دیگر خبر فوت والده فرزندان خود نوشته
بودند إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ خوانده فاتحه خوانده شد و در اثنای خواندن اثر اجابت مفهوم گشت مولانا خواجه
محمد انهما نموده بودند که قریب دو ماه است که فتوری در مشغولی رفته است و آن ذوق و حلاوت که سابقا داشت
نمانده مودت اطوار اغم نیست اگر در دو چیز فتور نرفته باشد یکی ازان دو چیز متابعت صاحب شریعت است علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات دویم محبت و اخلاص است بشیخ خود با ثبوت این دو چیز اگر هزاران ظلمات
طاری شود باک ندارد و آخر او ضایع نخواهند گذاشت اگر عیاذا بالله سبحانه در یکی ازین دو چیز نقصان پیدا
کرد خرابی در خرابی است اگر چه بحضور و جمعیت باشد که آن استدراج است که عاقبت خرابی دارد و از حضرت
حق سبحانه تعالی بتضرع و زاری ثبات این دو امر خواهند و استقامت برین دو امر مسئلت نمایند فانهما ملاک الامر
ومدار النجاة والسلام علیکم وعلی سائر الاخوان خصوصا علی المحب القدیم مولانا عبد الغفور سمرقندی مکتوب
سی و یکم بخواجه شرف الدین حسین صدور یافته در بیان وعظ و نصیحت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی فرزند
عزیز فرصت مغتنم است باید که تمام عمر بامور لاطائل صرف نشود بلکه تمام بمرضی حق جل وعلا صرف یابد نماز
پنجگانه بجمعیت و جماعت با تعدیل ارکان باید که ادا یابد و نماز تهجد را از دست ندهند و استغفار سحر را رایگان
نگذارند و بخواب خرگوش محظوظ نباشند و بحظوظ عاجله مغرور نگردند و تذکر موت و اهوال آخرت نصب العین دل دارند
بالجمله از دنیا معرض باشند و بآخرت مقبل بقدر ضرورت بدنیا پردازند و سائر اوقات باشتغال امور آخرت
معمور دارند حاصل کلام آنکه دل باید که از گرفتاری ما سوی آزاد باشد و ظاهر باحکام شریعه متحلی و متزین
کار اینست غیر این همه هیچ + باقی احوال بخیر است والسلام مکتوب سی و دویم بمرزا ابراهیم الله قلیچ
صدور یافت در جواب عریضه او که شکایت از جمعیت باطن نوشته بود و مناسب ذکر بعد الحمد والصلوات وتبلیغ
الدعوات میرساند صحیفه شریفه که در باب عزا نوشته بودند رسید إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ما هم بتوفیق الله سبحانه
بقضاء او تعالی راضی شدیم شما هم راضی باشید دعاء و فاتحه مدد و معاون کردید دیگر خبر خلاصی شما
باعث مسرت و فرحت گشت و ازدو الم یکی الم تسکین یافت لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک شکایت
از جمعیت باطن نوشته بودند بی التفاتی ظاهر را تاثیر عظیم است در تصرف باطن چون در باطن

کدورت پابند تدارک آن بتوبه و استغفار نمایند و چون صورت هایله ظاهر شود بکلمهٔ تمجید لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم لفظ دفع آن بکنند و تکرار معوذتین در آن وقت مغتنم است باقی احوال مستوجب حمد است
لله سبحانه الحمد والمنة دایما و علی کل حال و نعوذ بالله سبحانه من حال اهل النار فقیر از اثر ضعف و شدت بنا بر آن تفصیل
احوال ننوشته حضرت حق سبحانه و تعالی ما و شما را بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة استقامت
کرامت فرماید والسلام **مکتوب سی و سیوم** به مولانا محمد صالح کولابی صدور یافته در بیان آنکه محبوب در نظر محب
در همه حال محبوب است اگر انعام فرماید و اگر ایلام نماید بلکه نزد اقل ایلام ازدیاد محبت بخش است از انعام و مزیت حمد بر
شکر و ما یناسبه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی اعزی مولانا محمد صالح معلوم فرمایند که
محبوب در نظر محب بلکه در نفس الامر همه وقت محبوب است و همه حال محبوب اگر ایلام فرماید محبوب است و اگر انعام
نماید محبوب نزد اکثر مردم که بدولت محبت مشرف گشته اند در وقت انعام ازدیاد محبت محبوب است از وقت ایلام
ازدیاد هر دو در وقت مساوات است و نزد اقل عکس این معامله است و ایلام ازدیاد محبت بخش است از انعام
و مقصد این دولت عظمی حسن ظن است بمحبوب حتی که اگر محبوب بر حلقوم محب اجرا سکین نماید و هر عضو او را از عضو دیگر جدا
سازد محب اثر عین صلاح خود داند و بهبود خود تصور کند و چون بحصول این حسن ظن کراهت فعل محبوب از نظر
محب برخاست بدولت محبت ذاتی که مخصوص حبیب رب العلمین است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات و معها است از
جمیع نسب و اعتبارات مشرف گشت و در ایلام زیاده از انعام محبوب التذاذ و فرح یافت الکلام که این مقام
فوق مقام رضاست چه در رضا دفع کراهت فعل ایلام محبوب است و اینجا التذاذ باین فعل زیرا که هر چند
از جانب محبوب جفا بلند پیشتر بود از جانب محب فرح و سرور زیاده تر باشد تعالی شانه سبحانها و چون محبوب در نظر محب
بلکه در نفس الامر همه وقت و همه حال در نظر او محبوب است لاجرم محبوب در همه وقت و همه حال بلکه در واقع و نفس الامر
محمود و ممدوح نیز خواهد بود و محب در وقت ایلام و انعام او مادح و ثنا خوان او فیصدق لهذا
المحب الصادق ان یقول صادقا و مصدوقا الحمد لله رب العلمین علی کل حال و یصیر هذا المحب
من الذین یحمدون له سبحانه فی السراء والضراء حقیقة ما نا که مزیت حمد بر شکر از این رهگذر است که در
شکر انعام منعم ملحوظ است که راجع بصفة بلکه بفعل است و در حمد ملحوظ حسن و جمال محمود است سواء کان
ذاتیا او صفتیا او فعلیا و سواء کان انعاما او ایلاما فان ایلامه سبحانه حسن کانعامه تعالی فیکون الحمد ابلغ فی الثناء و اجمع لمراتب

الحسن والجمال والبقی فی حالتی السراء والضراء بخلاف السکر فانه مع قصوره سریع الزوال علی شرف الهلاک بزوال الانعام وهلاک الاحسان سوآل تو در بعضی از مکتوبات خود نوشته که مقام رضا فوق مقام محبت و مقام حب ست وانیجا مینویسی که این مقام محبت فوق مقام رضاست توفیق درمیان دو سخن چیست جواب این مقام محبت وراء آن مقام محبت حب ست چه آن مقام مشتمل بر نسب و اعتبارات ست اجمالا و تفصیلا اگرچه آن محبت را محبت ذاتی گویند واین حب را حب ذات تصور کنند زیرا که انجا قطع نظر از ملاحظه شیون و اعتبارات نیست بخلاف این مقام که از نسبت و اضافات معراست کما مر وانچه در بعضی مکتوبات اندراج یافته ست که فوق رضا قدمگاهی نیست الا خاتم الرسل را علیه و علیهم علی آله الکمل الصلوت والتسلیمات مگر عبارت ازین مقام ست که مخصوص باوست علیه وعلی آله الصلوة والسلام والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها باید دانست کراهت ظاهر منافی رضا باطن نیست و مرارت صورت منافی حلاوت حقیقت نه زیرا که ظاهر صورت عارف کامل را بر صفات بشریت واگذاشته اند باقیات کمالات او گردد و ابتلاء و آزمایش پیدا کنند و محق با مبطل ممتزج بود این ظاهر و صورت عارف کامل را نسبت با باطن و حقیقت او در رنگ جامه تصور باید نمود نسبت به شخص لابس این جامه معلوم ست که جامه را نسبت بان شخص چه مقدار ست هم چنین ست قدر صورت نظر بحقیقت او این صورت عارف را بی بصران در رنگ کوه می انگارند و مثل صوری حقائق خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکار می آیند و حرمان کسب می نمایند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی **مکتوب سی و چهارم** بنور محمد تاری صدور یافته در جواب عریضه که از تواردات احوال نوشته بود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف رسید از تواردات احوال نوشته بود ذکر موضع انجامید بدانند که حضرت حق سبحانه وتعالی چنانچه داخل عالم نیست خارج عالم هم نیست چنانچه منفصل از عالم نیست بعالم متصل هم نیست او تعالی ست ازین همه صفات دخول و خروج و اتصال و انفصال از وی سبحانه مسلوب ست خالی ازین صفات اربع اورا سبحانه باید جست و بیرون این صفات او را تعالی باید یافت اگر رنگی ازین صفات ممتزج ست گرفتاری ظلال و مثال حاصل ست بلکه بصفت بیچونی و بیچگونی که گردی از انی علیت نداشته باشد او را تعالی باید طلبید اتصال بیچونی با او مرتبه پیدا اگر دوین دولت نتیجه صحبت بگفتن و نوشتن راست نمی آید و اگر بنویسند که فهم کند و که دریابد بکار خود سرگرم باشند و تا چنین حالات کیفیات احوال را نویسانی باشند والسلام **مکتوب سی و پنجم** به میرزا دکی خواجه

محمد عبد الله سلمه الله تعالی صدور یافته در جواب استفسارهای که نموده بودند از توحید و از عین الیقین و ما یناسب ذلک
بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب مخدوم زاده میرساند صحیفه شریفه رسید از مطالعه
آن فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلای آن اندراج یافته بود نیک مبارک
ست این دولت که شما را در سه ماه میسر شده ست دیگران را اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظیم شمرند
و امر عظیم تصور نمایند شکر این نعمت بجا باید آورد و چون میداند که فطرت شما بلند ست و به تحسین این قسم احوال
از شائبه عجب مبرا ست اظهار این نعمت نموده آمد لئن شکرتم لازیدنکم بعض قاطع ست نوشته بودند بیگاه توحید ظهور کرده
گرفته آیند دولت نیز مبارک باشد باادب قبول این وارد نمایند اما در غلبه این حال آداب شرعیه را نیک مراعات
فرمایند و حقوق بندگی را کما ینبغی بجا آرند نوشته اند که این شعبده بر تقدیر صدق و صحت بواسطه استیلای محبة
محبوب ست که محب هر چه بیند و داند غیر از محبوب نه بیند و نداند و از هر که لذت و ذوق بگیرد از امتزاج
به محبوب دارد و درین صورت مشهود محب کثرت ست لیکن بعنوان وحدت پس فنا درین موطن
متحقق نباشد زیرا که در فنا رفع شهود کثرت ست بالکل بواسطه استیلاء شهود وحدت این فنا نیز نسبت
بعدم شهود کثرت ممکنات گفته اند حقیقت فنا وقتی متحقق شود که کثرت اسماء و صفات و شیون و اعتبارات
نیز بتمامها از نظر مختفی گردند و جز احدیت ذات مجرد تعالی هیچ چیز ملحوظ و منظور نباشد حقیقت تمامی
سیر الی الله اینجا جلوه گر گردد و خلاصی از گرفتاری ظلال بالکلیه درین مقام صورت بندد و این زمان
معامله باصل اصول افتد و از دوال بمدلول رسیده شود و از علم بعین و از گوش باغوش عروج
نموده آید وصل عریان متحقق گردد و کذا و کذا ثم کذا و کذا بغیر از رمز و اشارت و آن هم مبهم سر در
کم از آن موطن لب نتوان کشاد مخدوم زاده اذا ما بیان آن عین الیقین می طلبند و می خواهند
که آن عین الیقین در علم گنجد مشکل کارست چه کنند و چه گوید مبهم سان وانماید معقول سازد دیگر مخدوم زاده
از کرم معذور دارند و از طلب علم بطلب حال گرایند دو سوالی که مخدوم کرده اند هر دو سوال از بلند فطرتی
خبر داد یک سوال از بیان عین الیقین بطرز خاص بوده چنانچه گذشت و سوال دیگر از بیان تاویل متشابهات
قرآنی بوده که علم آن نصیب علماء راسخین ست جواب سوال دویم از جواب سوال اول هم دقیق تر ست
و پوشیده تر و شایان استتار ست و منافی ظهور و اظهار علم تاویل متشابهات از اسرار مخصوصه است که به رسل علیهم الصلوات

والتسلیمات از ایشان که اقل قلیل را بتبعیت وراثت ازین علم نزلی اسنانی وارند ودرین نشأ برقع
ازجمال شان برایشان نکشیدند امامیدست که انشاء الله تعالی حضرت جم غفیر از ایشان نیز بتبعیت باین دولت
مستعد کردانند این قدر معلوم می آید که درین نشأ نیز بعضی دیگر را او را آن اقل رو ست که بهاین دولت
مشرف سازند اما علم حقیقت معامله ندهند وتأویل را منکشف نسازند بالجمله جایز است که تأویل
متشابهات حاصل آن بعض بوده باشد که چه حاصل دارد زیراکه متشابهات کنایات از معاملات است روا بود که
معامله حاصل شود وعلم بان معامله تیسر نگردد واین معنی در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است بدیگران
تا چه رسد سوال شما ازین معامله امیدوار ساخته است رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ والسلام

مکتوب سی وششم بخواجه محمد تقی صدور یافته در بیان بحث امامت وحقیقت مذهب اهل سنت وجماعت
ومذهب مخالفان ودر بیان آنکه اهل سنت متوسط اند درمیان افراط وتفریط که روافض وخوارج اختیار کرده اند
ومدح اهل بیت آن سرور صلی الله علیه وسلم وما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات
میرساند محبت درویشان وارتباط والفت بایشان ورغبت استماع سخنان این طایفه علیه ومیل باوضاع
واطوار این طبقه سنیه از جلائل نعم خداوندیست جل سلطانه واز اعظم دول وتعالی مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله
الصلوة والسلام المرء مع من احب پس محب ایشان با ایشان است ودر حرم حریم قرب بطفیل ایشان محرم تا سعادت اطوار
فرزندی خواجه شرف الدین حسین ظاهر ساختند که این اوصاف حمیده در ایشان با وجود تعلقات شتی جمع است واین
معنی پسندیده با وجود گرفتاری بهای لاطائل مجتمع الله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح جم غفیر
وفلاح ایشان مستلزم فلاح جمع کثیر منا رالیه ظاهر ساختند که ایشان بسخنان تو نشانند ورغبت باستماع علوم نو دارند
اگر چند کلمه بجناب ایشان نویسی بهتر باشد اجابة للملتمس چند کلمه نوشته شد چون درین ایام از بحث امامت بسیار مذکور
میشود وهرکس درین باب بظن وتخمین سخن میراند بضرورت درین مبحث چند سطر نوشته آمد وحقیقت مذهب اهل سنة
ومذهب مخالفان بیان نموده شد تجابنا آثارا من علامات اهل السنة والجماعة تفضیل الشیخین ومحبة الختنین تفضیل شیخین که با محبت
ختنین جمع شود از خصائص اهل سنت وجماعت است تفضیل شیخین باجماع صحابه وتابعین ثابت شده است چنانچه
نقل کرده اند آنرا اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است وشیخ ابوالحسن اشعری می فرماید که تفضیل ابوبکر وعمر رضی الله عنهما
بر باقی امت قطعی است واز حضرت امیر نیز بتواتر ثابت شده است که در زمان خلافت خود ودر ایام مملکت خود در حضور جم غفیر کرده خود منبر

که ابوبکر و عمر بهترین این امت اند چنانچه امام ذهبی گفته ست و امام بخاری روایت کرده که حضرت امیر فرموده
ست که بهترین مردم بعد از پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام ابوبکر ست بعد عمر بعد مرد دیگر پس گفت پسر
او محمد بن حنفیه بعد تو ئی فرمود نیستم مگر یک مردی از مسلمانان بالجمله تفضیل شیخین از کثرة روات ثقات بحد ضرورت
و تواتر رسیده انکار آن یا از راه جهل ست یا از راه تعصب چون مجال انکار نیافت عبدالرزاق که از اکابر شیعه ست نیز ناچار
بتفضیل شیخین قائل گشت و گفت که چون علی شیخین را بر خود تفضیل داده من هم به تفضیل او
ایشان را بروی تفضیل میدهم و اگر او تفضیل نمیداد من هم تفضیل نمیدادم گناه ست که من دعوی محبت علی نمایم در
او مخالفت کنم و چون در زمان خلافت حضرت ختنین ظهور فتن و اختلال در امور مردم بسیار شده بود و بعضی
مردم از این راه کدورت بی حد پیدا گشته و عداوت و کینه در میان مسلمانان استیلا یافته بضرورت محبت ختنین نیز از
جمله شرائط سنت و جماعت اعتداد نموده اند تا جاهلی از این راه سوء ظن باصحاب خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام
پیدا نکند و بجانشینان پیغمبر علیه و علیهما الصلوة والسلام بغضی و عداوتی حاصل نیارد پس محبت حضرت
امیر شرط تسنن آمد و آنکه این محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت و خارجی نام یافت و آنکه در محبت امیر طرف
افراط اختیار کرد و زیاده از انچه شاید بوقوع آورد و غلو در آن محبت نمود و بسب و طعن اصحاب خیر البشر علیه
علیهم الصلوة والسلام زبان کشود و ترک طریق صحابه و تابعین و سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
کرد رفضی نام یافت پس اهل سنت متوسط اند در میان افراط محبت امیر و در میان تفریط آن محبت که
روافض و خوارج اختیار کرده اند و شک نیست که حق در وسط ست و افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه
امام احمد حنبل از حضرت امیر روایت کرده که گفته که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام فرمود که
در تو مثلی ست از عیسی دشمن داشتند او را یهود تا آنکه بر مادر او بهتان بستند و دوست
داشتند او را النصاری تا آنکه فرود آوردند او را بمنزلی که او نداشت یعنی ابن الله
گفتند پس امیر فرمود هلاک گردند در من دو مرد یکی آنکه در محبت من افراط نماید
و آنچه در من نیست مرا اثبات کند و دیگری آنکه با من دشمنی نماید و بعداوت
بر من بهتان بندد پس حال خوارج را بحال یهود تشبیه فرمود و حال روافض
را بحال النصاری که هر دو از حق وسط دو طرف افتاده اند خیلی جاهلی باید که اهل سنت

وجماعت را از محبان حضرت امیر نداند و محبت امیر را مخصوص بر فضه دارد محبت امیر رفض نیست
تبری از خلفا ثلثه رفض است و بیزاری از اصحاب کرام مذموم امام شافعی میفرماید ؎ لو کان
رفضا حب آل محمد ٭ فلیشهد الثقلان انی رافضی ٭ یعنی حب آل محمد رفض نیست چنانچه گمان می برند و اگر همین حب را
رفض گویند پس رفض مذموم نیست زیرا که رفض قوم از راه تبری دیگران می آید نه از راه محبت ایشان پس محبان
اهل بیت رسول علیه وعلی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات اهل سنت باشند و فی الحقیقة گروه اهل بیت هم ایشانند
شیعه که دعوی محبت اهل بیت رسول علیه الصلوة والسلام می نمایند و خود را گروه اهل بیت میگیرند
اگر محبت اهل بیت اقتصار نمایند تبری از دیگران نکنند و تعظیم و توقیر جمیع اصحاب پیغمبر علیه الصلوة والسلام
والتحیات بجا آرند و مشاجرات ایشان را بر محامل نیک محمول دارند داخل اهل سنت باشند و از خوارج و روافض
بیرون بودند زیرا که عدم محبت اهل بیت یا تعظیم و توقیر جمیع اصحاب کرام تسنن بالجمله منافی تسنن بر حب محبان
او علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات عاقل منصف هرگز بغض اصحاب را بر حب ایشان نخواهد گزید و
بدوستی پیغمبر همه او دوست خواهد داشت علیه وعلیهم الصلوات والتحیات قال علیه الصلوة والسلام من احبهم فبحبی احبهم
ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم بر سر اصل سخن رویم و گوییم چگونه عدم محبت اهل بیت در حق اهل سنت گمان برده
شود که ان محبت جز و ایمان این بزرگواران است و سلامتی خاتمه را بر رسوخ ان محبت مربوط ساخته اند والد بزرگوار این
فقیر که عالم بودند بعلم ظاهری و بعلم باطنی در اکثر اوقات ترغیب محبت اهل بیت میفرمودند و میفرمودند که این
محبت را در سلامتی خاتمه دخلیست عظیم نیک رعایت آن باید نمود در مرض موت ایشان این فقیر حاضر بود چون
معامله ایشان باخر رسید و شعور این عالم کم ماند فقیر دران وقت سخن ایشان را بایشان یاد داد و ازان محبت استفسار نمود در آن
بیخودی فرمودند که غرق محبت اهل بیتم شکر خدا عز وجل را آن وقت بجا آوردند محبت اهل بیت سرمایه اهل سنت
ست مخالفان ازین معنی غافلند و از محبت متوسط ایشان جاهلند جانب افراط را اختیار کرده اند و ما ورای افراط را تفریط انگاشته
حکم بخروج نموده اند و مذهب خوارج انگاشته اند ندانسته اند که در میان افراط و تفریط حد وسطی است که مرکز حق است و موطن
صدق که نصیب اهل سنت گشته است شکر الله تعالی سعیهم عجب است که خوارج را اهل سنت گشته اند و استیصال شیعیان اهل
بیت ایشان نموده اند از رفضه در آن وقت ای و نشانی نبوده و اگر بوده حکم عدم داشته مگر بزعم فاسد
خود محبان اهل بیت را رفضه تصور کنند و اهل سنت را روافض گویند عجب معامله است که اهل سنت را از

رفض تبری از صحابه
خروج بغض اهل بیت هم

خوارج میشمردند که افراط محبت ندارند و گاهی بعض محبت را این بزرگواران خواص منوده ایشان را در بعض
میدانند لهذا ایشان از جماعت خود اولیا و عظام اهل سنت را که دم از محبت اهل بیت میزنند و اظهار حب آل محمد مینمایند
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات روافض انگارند و بسیاری از علماء کرام اهل سنت که منع از افراط آن محبت مینمایند
و در تعظیم و توقیر حضرت خلفاء ثلثه میکوشند خوارج میدانند وای هزار وای این جرأتهای نامناسب ایشان اعاذنا الله
سبحانه من افراط تلک المحبة و من تفریطها از افراط محبت است که تبری از خلفای ثلثه و غیر ایشان را شرط محبت اهل بیت دانسته اند
انصاف باید نمود که این چه محبت است که شرط حصول آن تبری از جانشینان پیغمبر بود علیه و علیهم الصلوة والسلام و سب و طعن
اصحاب خیر البشر باشد علیه و علیهم الصلوات والتحیات گناه اهل سنت همین است که با محبة اهل بیت توقیر و تعظیم جمیع اصحاب آن
سرور مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و هیچ یکی را از ایشان با وجود منازعات یکدیگر به بدی یاد نمی کنند و از هوا و تعصب
دور میدانند از جهت تعظیم صحبت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام و تکریم مصاحبان او علیه و علی آله الصلوة والسلام
مع ذلک محق را محق میگویند و مبطل را مبطل با بطلان او را از هوا و هوس دور میدانند و بر اجتهاد حواله
مینمایند روافض از اهل سنت وقتی خشنود گردند که اهل سنت نیز در رنگ ایشان از دیگر اصحاب کرام تبری نمایند
و سوء ظن با این اکابر دین حاصل کنند و منشأ خوشنودی خوارج مربوط بعداوت اهل بیت است و منوط به بغض آل
محمد علیه و علیهم الصلوات والبرکات ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
نزد اکابر اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در وقت منازعات و محاربات یکدیگر سه گروه
بودند جمعی بدلیل و اجتهاد حقیت جانب امیر را معلوم نموده بودند و جمعی دیگر نیز بدلیل و اجتهاد حقیت
جانب دیگر یافته و طائفه دیگر متوقف بودند و هیچ جانب را بدلیل ترجیح نداده پس بر طائفه
اولی نصرت جانب امیر واجب آمد که موافق اجتهاد ایشان است و بر طائفه دوم نصرت جانب مخالف
امیر لازم که مؤدای اجتهاد ایشان است و بر طائفه سیوم توقف لازم است و ترجیح یکی بر دیگری
خطا پس هر سه فرقه بمقتضای اجتهاد خود عمل نموده اند آنچه بر ایشان لازم و واجب بود بجا آوردند
پس ملامت چه گنجایش دارد و طعن چه مناسب بود امام شافعی فرماید و نیز منقول از عمر بن
عبد العزیز است تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا از این عبارت مفهوم میشود
که بحقیت یکی و خطای دیگری هم لب نباید گشود و همه را جز به نیکی یاد نباید کرد و هم چنین در صحبت

نبوی آمده است علیه و علی اله الصلوة والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا یعنی چون اصحاب من مذکور گردند وا زمنا قب
ایشان یاد کرده شود شما خود را نگاه دارید و یکی را بر دیگری اختیار نکنید لیکن جمهور اهل سنت بدلیلی که برایشان ظاهر شده
باشد برآنند که حقیقت در جانب امیر بوده و مخالف او را خطا رسیده لیکن این خطا چون خطاء اجتهادی است
از ملامت و طعن دور است و از تشنیع و تحقیر پاک و مبرا از حضرت امیر منقول است که فرموده برادران ما بر ما
بغی گشتند اینها نه کافرانند و نه فاسقان زیرا که ایشان را تاویلی است که منع کفر و فسق میکند پس اهل سنت
در قضیه هر دو تخطیه محاربان امیر مینمایند و هر دو حقیت جانب امیر قائل لیکن اهل سنت زیاده از اطلاق لفظ خطا که
ناشی از تاویل است در حق محاربان تجویز نمیکنند و زبان را از طعن و تشنیع ایشان نگاه میدارند و محافظت صحبت
خیر البشر مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات آن سرور فرموده علیه و علیهم الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی
لا تتخذوهم غرضا یعنی از خدا بترسید جل شانه از خدا بترسید جل سلطانه در حق اصحاب من از
برای تاکید این کلمه را بتکرار فرمود مگیرید اصحاب مرا نشانه تیر ملامت خویش و نیز فرموده اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب من همچو ستاره اند هر کدام ایشان که اقتدا کنید راه یابید و احادیث دیگر هم
در باب تعظیم و توقیر جمیع صحابه بسیار آمده اند پس همه را معزز و مکرم باید داشت و ذلات ایشان را بمحامل نیک حمل باید
نمود این است مذهب اهل سنت درین مسئله و رفضه درین باب غلو می نمایند و محاربان امیر را تکفیر میکنند و بانواع طعن
و اقسام شتم ایشان زبانهای خود را آلوده میسازند اگر مقصود ظهور حقیت جانب امیر است و اظهار خطاء محاربان او
پس آنچه اهل سنت اختیار کرده اند کافی است و بر حد اعتدال است سب و طعن اکابر دین نمودن از زیادت
و تدین دور است که رفضه اختیار آن نموده و شتم اصحاب پیغمبر علیه و علی اله الصلوات والسلام دین و ایمان خود تصور
کرده عجب نیست که سب جانشینان پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات جزو اعظم اوست طوائف مبتدعان هر کدام
بدعتها اختیار کرده اند و از اهل سنت جدا گشته در میان جمیع آن طوائف فرقه خوارج و روافض دور از معامله اند و از حق بعید
افتاده اند جمعی که سب و لعن اکابر دین را جزو اعظم ایمان خود تصور کنند از حق چه نصیب خواهند داشت رافضی دوازده فرقه اند همه
تکفیر اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والسلام مینمایند و سب خلفاء راشدین را عبادت میدانند این جماعت از
بسیار در حق رفضه آمده است کاشکی از سمی رفض هم اجتناب مینمودند و تبری از اصحاب پیغمبر علیه و علیهم
الصلوات والتحیات می کردند هندوان هندوستان نیز خود را هندو میگویانند و از کفر تحاشی

میکنند و خود را کفار نمیدانند و کفار ساکنان دار حرب را می انگارند غلط فهمیده اند هر دو صنف کفار اند بحقیقت
کفر متحقق اینها مگر اهل بیت پیغمبر را علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در رنگ خود ها تصور کرده اند و ایشان را نیز دشمنان
ابی بکر و عمر خیال نموده و این جماعة بحکم تقیه که دارند اکابر اهل بیت را منافق و مخادع انگاشته اند و حکم کرده اند
که حضرت امیر سی سال بحکم تقیه با خلفاء ثلثه صحبت نفاق داشته اند و بناحق تعظیم و توقیر ایشان نموده عجب نموده
عجب معامله ایست اگر محبت اهل بیت رسول ﷺ محبت رسول است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات باید که دشمنان رسول را
نیز دشمن باشند و سب و لعن اینها بیشتر از سب و لعن دشمنان اهل بیت کنند هرگز ابوجهل را که دشمن رسول است علیه و علیهم
الصلوات والتحیات بانواع آزار و جفاهای بیشمار بآن سرور رسانیده علیه و علی آله الصلوة والسلام ازین جماعت کسی (شنیده)
است که سب و لعن او کرده باشند و در مساوی او زبان کشاده ابوبکر صدیق را که احب الرجال الی رسول الله است
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بزعم فاسد خود دشمن اهل بیت تصور نموده به سب و طعن او زبان درازی مینمایند و
نامناسب باو منسوب میسازند اینچه دیانت و تدین است خذلهم الله سبحانه که ابوبکر و عمر و سائر صحابه کرام با اهل بیت رسول
علیه و علی آله الصلوات والسلام دشمن بودند و بغض و عداوت با آل محمد داشته باشند این بی انصافان کاشکی دشمنان
اهل بیت را سب کنند و لعن تمامی اکابر صحابه ننمایند و سوء ظن به بزرگان دین پیدا نسازند این زمان
درین باب مخالفت ایشان با اهل سنت مرتفع میگردد چه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت را دشمن اند و بطعن
و تشنیع ایشان قائل از خوبی اهل سنت است که شخص معین را که بانواع کفر مبتلا بود باحتمال اسلام و توبه جز
نمی گویند و اطلاق لعن بروی تجویز نمی کنند بر کافران علی الاطلاق لعنت تجویز میکنند اما بر کافر معین
تجویز لعن نمیکنند تا زمانی که سوء خاتمه او بدلیل قطعی معلوم شود و فحش بی تحاشی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
لعن میکنند و اکابر صحابه را سب و طعن می نمایند هداهم الله سبحانه سواء الصراط درین مبحث در دو مقام اختلاف
عظیم است میان اهل سنت و مخالفان مقام اول آنکه اهل سنت بحقیت خلافت خلفاء اربعه قائلند و هر چهار را خلفاء
برحق میدانند زیرا که در حدیث صحیح آمده است که خیار از مغیبات است الخلافة بعدی ثلثون سنة و این مدت
بخلافت حضرت امیر تمام شده پس مصداق این حدیث هر چهار خلیفه باشند و ترتیب خلافت برحق باشد مخالفان
انکار حقیت خلافت خلفاء ثلثه مینمایند و خلافت ایشان را بتعصب و تغلب منتسب می سازند و امام برحق
غیر از امیر دیگری را نمیدانند و بیعتی که از امیر بخلفاء ثلثه واقع شده بود بر تقیه حمل میکنند و در

میان اصحاب خیر الانام علیه وعلیهم الصلوة والسلام صحبت نفاق می انگاشتند و مدارات یکدیگر را مخادع
تصور مینمایند زیراکه بزعم ایشان موافقان امیر ومخالفان او بحکم تقیة البتة صحبت نفاق داشتند و خلاف آنچه در دل
ایشان بوده بزبان ظاهری ساختند و مخالفان نیز بزعم ایشان اعدا امیر و دوستان امیر بودند با ایشان بنفاق زندگی
میکردند و سعادت و اموالات مینمودند پس بزعم ایشان جمیع اصحاب پیغمبر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات منافق و
مخادع بودند بظاهر خلاف آنچه در باطن بود ظاهر میکردند پس بدترین امتها بدترین این امت اصحاب کرام باشند و بدترین
صحبتها صحبت خیر البشر بود علیه وعلی آله الصلوة والسلام که این اخلاق ذمیمه از آنجا ناشی شده است و بدترین قرون
قرن اصحاب باشد که پر از نفاق و عداوت و بغض و کینه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه وتعالی در کلام
مجید خود ایشان را رحماء بینهم میفرماید اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء هرگاه سابقان این امت را باین اخلاق ذمیمه
متصف سازند در لاحقان چه خیریت خواهند یافت این طائفه مگر آیات قرآنی و احادیث نبوی را که در فضل صحبت
خیر البشر علیه وعلیهم الصلوة والسلام و در فضیلت اصحاب کرام وعلیه وعلی آله الصلوة والسلام و خیریت این امت وارد شده
اند ندیده اند و یا دیده اند ایمان ندارند قرآن و احادیث بتبلیغ اصحاب کرام بما رسیده است چون اصحاب مطعون
باشند دینی که از راه ایشان بما رسیده است نیز مطعون خواهد بود و نعوذ بالله من ذلک مقصود این جماعة
مگر ابطال دین است و انکار شریعت او علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات میکنند کاشکی امیر و موافقان امیر را اسلم
میداشتند مداغ تقیه که از صفات اهل مکر و نفاق است متهم نمی ساختند جماعة از موافقان امیر یا از مخالفان
که سی سال با یکدیگر صحبت + بنفاق دارند مکر و خداع زندگانی نمایند چه خیریت در اینها خواهد بود و
اینها چگونه شایان اعتماد خواهند بود و ابو هریره رضی الله تعالی عنه را که طعن مے کنند ونمیدانند
که در طعن او نصف احکام شرعیة مطعون میگردد زیراکه علماء مجتهدین فرموده اندکه احکام
شرعیه سه هزار احادیث وارد شده است یعنی سه هزار احکام شرعیه بسنت ثابت شده است از آنها
یکهزار و پانصد بروایت ابو هریره بثبوت پیوسته است پس طعن او طعن نصف احکام شرعیة باشد و امام
بخاری گوید که راویان ابی هریره زیاده از هشتصد اند از اصحاب کرام و تابعین یکے از ایشان
ابن عباس است و ابن عمر نیز از وی روایت کند و هم چنین جابر بن عبد الله و انس بن مالک از روات
اوست و صد حدیث از حضرت امیر نقل میکنند و طعن ابی هریره آن حدیث معتبرے است چنانچه

علما تحقیق آن فرموده اند و حدیث دعا ران سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام مر ابی هریره را بفهم در علما ر
معروف ست قال ابوهریره بحضرت مجلسا لرسول صلی الله علیه و علی آله و سلم فقال من یبسط منکم ردائه حتی
افیض فیه مقالتی فیضمها الیه ثم لا ینساها فبسطت بردة کانت علی فافاض رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم
مقالته فضممتها الی صدری فما نسیت بعد ذلک شیئا پس الحجر در زعم خود شخصی بزرگ و دین را دشمن امیر دانستن و
طعن و تهمت در حق او جائز داشتن از انصاف دورست این همه کلها افراط محبت ست که نزدیک ست که سر از ربقه
ایمان بیرون اندازد اگر فرضا تقیه در حق امیر تجویز نموده آید چه خواهند گفت در اقوال امیر که بطریق تواتر
در افضلیت شیخین منقول گشته اند و هم چنین کلمات قدسیه او که در عین خلافت و مملکت خود در حقیت خلافت خلفا
ثلثه ها در شده چه تقیه همین قدر ست که ستر حقیت خلافت خود نماید و بطلان خلافت خلفا ثلثه را ظاهر نسازد اما
اظهار حقیت خلافت خلفا ثلثه و بیان افضلیت شیخین امریست علیحده و ورای آن تقیه که محملی غیر از صدق و
صواب ندارد و بتقیه رفع آن صورت نه بندد و ایضا احادیث صحاح که بحد شهرت رسیده است بلکه متواتر المعنی گشته
که در فضیلت حضرات خلفا ثلثه و غیر ایشان وارد گشته است و بعضی را از ایشان مبشر بجنة ساخته ان احادیث را
چه جواب خواهند گفت زیرا که تقیه در حق حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام مجوز نیست چه تبلیغ بر پیغمبر
لازم ست علیهم الصلوة والتسلیمات و ایضا آیات قرانی که درین باب نازل گشته اند تقیه آنجا متصور نیست حضرت
حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف دهاد و معلوم ارباب معقول ست که تقیه از صفات جبانت ست با سد الله
انتساب ... نامناسب ست بحکم بشریت صفة تقیه در یکساعت یا دو ساعت یا یک روز یا دو روز اگر تجویز نموده آید گنجایش
دارد تا سی سال در سه همه این صفت جبانت اثبات نمودن و مضمر تقیه داشتن
بسیار منکر ست اصرار بر صغیره کبیره گفته اند اصرار بر صفتی از صفات ارباب شقاق
یا اصحاب نفاق چه خواهد بود کاش قباحت این امر را بفهمند از تقدیم شیخین گریخته اند که مستلزم
اهانت امیر ست و تقیه اختیار کرده اند که شناعت صفة تقیه را که از صفات ارباب نفاق است
نمی فهمند هرگز تجویز آن منکر نمیکردند و از دو بلیه اهون اختیار می نمودند بلکه گوئیم در تقدیم شیخین
هیچ اهانت امیر نیست حقیت خلافت امیر بحال خودست و درجه ولایت و رتبه هدایت و ارشاد او کرم الله وجهه
بحال خود و در اثبات تقیه تنقیص و توهین لازم ست که این صفة از خصایص ارباب نفاق است اما

لوازم اصحاب کرو خداع مقام دویم آنکه اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم مشاجرت و منازعات اصحاب خیر البشر را علیه
و علیهم الصلوات والتسلیمات بر محامل نیک محمول میدارند و از هوا و تعصب دور میدانند زیرا که نفوس ایشان در صحبت
خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتحیات مزکی شده بود و سینهای ایشان از عداوت و کینه پاک گشته غایة ما فی الباب
چون هر کدام را رای و اجتهاد بوده و هر مجتهد را عمل بموافق رای خود واجب بضرورت در بعض امور مخالفت آرای
مخالفت و مشاجرت لازم گشت و هر یکی را تقلید رای خود صواب آمد پس مخالفت شان در رنگ موافقت برای حق
بوده نه برای هوا و هوس نفس اماره مخالفان محاربان حضرت امیر را تکفیر میکنند و انواع طعن و تشنیع در حق محاربان
تجویز مینمایند هرگاه اصحاب کرام در بعض امور اجتهادیه بان سرور علیه و علی اله الصلوات والتسلیمات مخالفت
کردند بخلاف رای آن سرور علیه و علی اله الصلوة والسلام حکم نموده اند و آن اختلاف ایشان مذموم نبوده
و منع آن با وجود نزول وحی ننامده مخالفت با امیر در امور اجتهادیه چرا کفر باشد و مخالفان چرا مطعون و
ملام باشند محاربان جمع غفیر اند از اهل اسلام و از اجلای اصحاب اند و بعضی از ایشان مبشر بجنت تکفیر و تشنیع ایشان
امر آسان نیست کَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ قریب نصف دین و شریعت را نزدیک است که ایشان تبلیغ کرده
باشند اگر ایشان مطعون باشند اعتماد از شطر دین می خیزد و چگونه این بزرگواران مطعون باشند که روایت
هیچ کدام اینها را هیچکس رد نکرده نه امیر نه وزیر صحیح بخاری که اصح کتب است بعد کتاب الله تعالی و شیعه نیز بران اعتراف
امیر است و هم از مخالفان امیر و به موافقت و مخالفت راجح و مرجوح ندانسته است چنانچه از امیر روایت کند از معاویه
نیز روایت دارد و اگر شائبه طعن در معاویه در روایت معاویه بودی هرگز در کتاب خود در روایت او را جای
نکردی و هم چنین در سلف که نقاد احادیث بوده اند هیچ یکی باین وجه در روایت حدیث فرق
نکرده است و مخالفت امیر را منشا طعن نساخته باید دانست لازم نیست که امیر در جمیع امور خلافیه
محق باشند و مخالفان ایشان بر خطا هر چند در امر محاربه حق بجانب امیر بوده زیرا که بسا است که در احکام خلافیه
صدر اول علماء تابعین و ائمه مجتهدین مذهب غیر امیر را اختیار کرده اند و حکم بمذهب او نکرده
اگر حق بجانب امیر متعین بودی بخلاف ان حکم نکردی قاضی شریح که از تابعین و صاحب اجتهاد بوده است
بمذهب امیر حکم نکرده و شهادت امام حسن را علیه الرضوان بواسطه نسبت بنوت منظور نداشته
و مجتهدین بقول قاضی شریح عمل نموده اند و شهادت پسر را برای پدر تجویز نکرده اند و در مسائل

دیگر هم اختیار اقوال غیر امیر که مخالف رای امیر بوده است بسیارست بر متتبع منصف مخفی نخواهد بود و تفصیل آن
اطالت میطلبد پس بر مخالفه امیر گنجایش اعتراض نباشد و مخالفان مطعون و ملام نباشند حضرت عایشه صدیقه
رضی الله تعالی عنها که حبیبه حبیب رب العلمین بوده است تا لب گور مقبوله و منظوره او علیه الصلوة والسلام بوده حضرت
پیغمبر مرض موت را به حجره او بسر برده و در کنار او جان داده و در حجره مطهره او مدفون گشته مع
ذلک اشرف حضرت صدیقه عالمه و مجتهده بوده است و پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام بیان شطر دین را
باو حواله فرموده و اصحاب کرام در مشکلات احکام رجوع بوی مینمودند و حل معضلات از وی یافتند این چنین
صدیقه مجتهده را بواسطه مخالفت حضرت امیر مطعون ساختن و اشیاء ناشایسته را بوی منتسب نمودن
بسیار نامناسب ست و دور از ایمان به پیغمبر ست علیه و علی آله الصلوة والسلام حضرت امیر اگر داماد
حضرت پیغمبر ست و پسر عم اوست حضرت صدیقه زوجه مطهره اوست علیه و علی جمیع اهل بیته الصلوات
والسلام حبیبه مقبوله او علیه و علی آله الصلوات والسلام پیش ازین بچند سال داب فقیر آن بوده که اگر طعام
می پخت مخصوص بر روحانیات مطهره اهل عبا می ساخت و آن سرور حضرت امیر و حضرت فاطمه و حضرت امامین
را ضم میکرد علیهم الصلوات والتسلیمات شبی در خواب میبیند که آن سرور حاضر ست علیه و علی آله الصلوة والسلام
فقیر بر ایشان عرض سلام میکند متوجه فقیر نمیشوند و بجانب دیگر دارند درین اثنا بفقیر فرمودند که من طعام
در خانه عایشه میخورم هر کس را طعام فرستد بخانه عایشه فرستد این زمان فقیر دریافت که سبب عدم توجه
شریف ایشان آن بوده که فقیر حضرت صدیقه را درآن طعام شریک نمیساخت بعد ازان حضرت صدیقه را
بلکه سائر ازواج مطهرات را که همه اهل بیت اند شریک می ساخت و بجمیع اهل بیت توسل مینمود پس ایذا که به حضرت پیغمبر
علیه و علی آله الصلوة والسلام از راه حضرت صدیقه برسد نیاده است از ان ایذا است که از راه حضرت امیر رسد بر عقلا اصحاب انصاف
این معنی مخفی نیست آری این بر تقدیریست که محبت حضرت امیر و تعظیم او بواسطه محبت و تعظیم حضرت پیغمبر باشد علیه و علی
آله الصلوات والسلام و بواسطه قرب او علیه و علی آله الصلوة والسلام فاما کسی محبت امیر را استقلالا اختیار کند و حب حضرت
پیغمبر را درآن مدخل نه نهد از بحث خارج ست و قابل مخاطبه نه غرض او ابطال دین ست و هدم شریعت میخواهد که
بی توسط حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام راهی اختیار کند و از محمد بعلی گراید و هو عین الکفر محض الزندقة
وعلی از وی بیزارست و ازکردار او در آزار و دوستی اصحاب و ختنان او علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بواسطه دوستی پیغمبر ست علیه و علی آله

الصلوٰة والسلام قال علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام من احبهم فبحبی احبهم و همچنین کسی با ایشان دشمن است بدشمنی پیغمبر دشمن گشت
کما قال علیه الصلوٰة والسلام من ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی کسی که باصحاب من متعلق شده است بمحبت من است که بمن تعلق گرفته
است و همچنین بغض ایشان بغض من است که بمن متعلق گشته است طلحه و زبیر رضی الله تعالی عنهما از کبار اصحاب اند و از
عشرهٔ مبشره بجنت طعن و تشنیع ایشان نامناسب است و لعن و طرد ایشان عاید بلاعن و طاعن همان طلحه و زبیر اند که حضرت فاروق
خلافت را بعد از خود در میان شش نفر شوری گذاشت و طلحه و زبیر را از اهل آن ساخت و بر ترجیح یکی بر دیگری دلیل واضح نیافت و
طلحه و زبیر باختیار خود نصیب خلافت را گذاشتند و هر یکی ترک حظ خود گفته و همان طلحه است که بدن خود را بواسطه حسن ادب که
نسبت بآن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام از وی بوجود آمده سپر گشته است و سر او را در حمایت آن سرور آورده در کلام
مجید ثنای او برین فعل آمده و همان زبیر است که مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام قاتل او را وعید و تشنیع فرموده
حیث قال علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام قاتل الزبیر فی النار و لاعن زبیر از قاتل او هیچ کمی ندارد فالحذر ثم الحذر
عن طعن اکابر الدین و ذم کبراء الاسلام الذین بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الاسلام و نصرة سید الانام و انفقوا
اموالهم لتائید الدین باللیل والنهار و فی السر والجهار و ترکوا لحب الرسول عشائرهم و قبائلهم و اولادهم و ازواجهم
و اوطانهم و مساکنهم و عیونهم و زروعهم و انهارهم و اشجارهم و آثروا نفس الرسول علیه وعلیهم الصلوٰة والسلام علی انفسهم و
آثروا محبته علی محبتهم و محبة اموالهم و ذریاتهم هم الذین نالوا شرف الصحبة و فازوا فی صحبته برکات النبوة
و شاهدوا الوحی و تشرفوا بحضور الملک و رأوا الخوارق والمعجزات حتی صار غیبهم شهادة و علمهم عینا و اعطوا من الیقین ما لا یعطی لاحد من
بعدهم حتی لا یبلغ انفاق غیرهم مثل احد ذهبا مبلغ انفاق شعیرهم ولا نصیفه و هم الذین اثنی الله تعالی علیهم فی القرآن
المجید و رضی عنهم و رضوا عنه ذلك مثلهم فی التورٰة و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع
سمی الله تعالی غایظهم کفارا لیغیظ بهم الکفار فلیحذر عن غیظهم کما یحذر عن الکفر و الله سبحانه الموفق جماعه که این چنین نسبت را بآن سرور
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات درست کرده باشند و مقبول و منظور او علیه و علیهم الصلوات والتحیات گشته اگر در بعض احکام
با یکدیگر مخالفه کنند و مشاجرت نمایند برای وجهیا و تحمل فرمایند مجال طعن و اعتراض نیست بلکه حق و صواب در
موطن اختلاف و عدم تقلید رای غیر خود است امام ابو یوسف را بعد از وصول بدرجه اجتهاد تقلید امام ابی حنیفه رضی الله
تعالی عنهما خطا است و صواب تقلید رای خود است امام شافعی قول صحابی را هر صحابی که باشد خواه صدیق باشد خواه امیر
برای خود تقدیم میدهد و عمل بمقتضای خود اگر چه مخالف قول صحابی باشد صحیح میداند هر گاه مجتهد مستعد را گنجایش

مخالفه آرای اصحاب گشت اگر اصحاب با یکدیگر مخالفة نمایند چرا مطعون باشند با آنکه نزد ایشان اصحاب کرام در امور اجتهادیه
با آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیات حکم نموده با وجود نزول وحی ذم بر خلاف ایشان نیامده و بر خلاف
ایشان منع وارد نگشته چنانچه گذشت اگر این خلاف کنندگان وعید نازل گشتی منع بیتی چنانکه در مکالمه آن سرور
علیه وعلی آله الصلوة والسلام رفع صوت مینمودند چگونه منع آن صوة آمد و وعید بران رفع مرتب گشت قال الله تبارک
تعالی یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون
و اسارای بدر خلاف عظیم واقع شده بود حضرت فاروق وسعد و معاذ حکم بقتل آن اسارای نموده بودند و دیگران تخلیص وفدیه
حکم کرده بودند و مقبول رای آن سرور علیه وعلیهم الصلوة والتحیات حکم تخلیص و فدیه بوده هو ۱ صنع ÷ ÷ ÷
اختلافات بسیار است ازین قبیل است اختلافی که در آوردن قرطاس نموده بودند آن سرور علیه وعلی آله
وعلیهم الصلوة والتسلیمات در مرض موت طلب قرطاس فرموده بودند تا از برای ایشان چیزی بنویسند جمعی گفتند قرطاس باید آورد
و جمع دیگر منع آوردن قرطاس نمودند حضرت فاروق از آن جماعة بوده که به آوردن قرطاس راضی نشده و گفت حسبنا
کتاب الله طاعنان ازین راه بر حضرت فاروق ریز کرده اند و زبانها طعن و تشنیع کشاده گردانیدند فی الحقیقة محل
طعن نیست زیرا که حضرت فاروق دانسته بودند که زمان وحی منقطع گشته است و احکام سماوی تمام شده غیر رای
و اجتهاد در اثبات احکام گنجایش نمانده درین وقت آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام هرچه خواهند نوشت
در امور اجتهادیه خواهد بود که دیگر افراد را در آن شرکت است بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار پس صلاح دران دید که در منظور علیه تصحیح
ایشان را تصدیع نباید داد و به رای و اجتهاد دیگران کفایت باید نمود حسبنا کتاب الله یعنی قرآن مجید و ماخذ قیاس
و اجتهاد سنت و مستنبطان را کافی است احکام را از آنجا استنباط خواهند نمود تخصیص کتاب الله تواند بود که برای
آن باشد که تقصیر این معلوم کرده باشند که این احکام که در صدد نوشتن آنها اند ما خذ آنها در کتاب است نه در سنت تا که
سنت نموده آید پس منع حضرت فاروق از جهت شفقت و مهربانی بوده که آن حضرت و شدت وجع با مری تصدیع
نکشند چنانکه امر آوردن آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام نیز برای امتحان بوده نه وجوب تا دیگران از ایشان استنباط
آن نموده باشند و اگر امر آوردن برای وجوب بودی در تبلیغ آن مبالغه فرمودی و بمجرد اختلاف اعراض از آن ننمودی
سوال حضرت فاروق در آن وقت گفته اهجر استفهموه مراد ازان چه باشد جواب حضرت فاروق شاید در آن وقت
فهمیده باشند که این کلام از ایشان بوسه وجع بی قصد و اختیار واقع شده است چنانچه از لفظ اکتب متوهم میشود

رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم یکلم الناس فیقول من اراد ان یهدی الی رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم فلیهد الیه حیث کان فکلمته فقال لها لا تؤذینی فان الوحی لم یاتنی وانا فی ثوب امراة الا عائشة قالت اتوب الی الله من اذاک یا رسول الله ثم انهن ارسلن الرسول صلی الله علیه وآله وسلم فکلمته فقال یا بنیة الا تحبین ما احب قالت بلی قال فاحبی هذه وعن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت ما غرت علی احد من نساء رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ما غرت علی خدیجة وما رایتها ولکن کان یکثر ذکرها وربما ذبح شاة ثم یقطعها اعضاء ثم یبعثها فی صدائق خدیجة فربما قلت له کانه لم یکن فی الدنیا امراة الا خدیجة فیقول انها کانت وکانت وکان لی منها ولد وعن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم العباس منی وانا منه واخرج الدیلمی عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال اشتد غضب الله علی من آذانی فی عترتی واخرج الحاکم عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم قال خیرکم خیرکم لاهلی من بعدی اخرج ابن عساکر عن علی کرم الله تعالی وجهه ان رسول الله صلی الله تعالی علیه قال من صنع الی اهل بیتی یدا کافاته علیها یوم القیمة اخرج ابن عدی والدیلمی عن علی رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم قال اثبتکم علی الصراط اشدکم حبا لاهل بیتی ولاصحابی ع الهی بحق بنی فاطمه که بر قول ایمان کنی خاتمه اگر دعوتم رد کنی ور قبول من و دست و دامان آل رسول صلی الله تعالی علیه وعلیهم وعلی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة الکرام المقربین وعلی سائر عباد الله الصالحین اجمعین

مکتوب سی و هفتم بفقیر حقیر عبدالحی که جامع این مکتوبات شریفه است صدور یافته در بیان فضائل کلمه طیبه لا اله الا الله وما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم

لا اله الا الله هیچ چیز در تسکین غضب جل وعلا سلطانه ازین کلمه طیبه نافع تر نیست هرگاه این کلمه تسکین غضب دخول نار نماید غضبهای دیگر که دون آنست بطریق اولی تسکین آنها نماید چرا تسکین نماید که بنده بتکرار این کلمه طیبه نفی ماسوی نموده از همه گردن تافته است و قبله توجه معبود حق ساخته منشاء غضب توجهات شتی بوده که بنده بآن مبتلا گشته بود ولیس فلیس این معنی در عالم مجاز مشاهده نمائی چون مالکی از مملوکی در آزار باشد و بر وی غضب نماید بعد ازین نشاری که وارد و توجه خود را از ماسوای مالک خود گردانیده تمام خود را متوجه مالک گرداند این زمان ناچار مالک را شفقت و مرحمت در حق مملوک خود پیدا گردد و غضب آزار مرتفع شود و این کلمه طیبه کلید خزینه نود و نه رحمت که برای آخرت ذخیره فرموده است می یابد و می دانند که شفیع تری از برای رفع ظلمات کفر و کدورات شرک این کلمه طیبه دیگری نیست کسیکه تصدیق باین کلمه کرده باشد و ذره ایمان حاصل نموده مع ذلک بسوم کفر در ذایل شرک مبتلا گشته امید است که بشفاعت این کلمه طیبه از عذاب بیرون آید و از خلود دوزخ نجات یابد چنانچه در دفع عقوبات سائر کبائر این است شفاعت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم انفع و ادخل است

و آنکه گفتیم که باشر این است زیرا که در امم سابقه ارتکاب کبائر کمتر است بلکه امتزاج سوم کفر و ذمایل شرک نیز
اندک بیشتر محتاج شفاعت این امت است در امم سابقه همین بر کفر مصر بودند و جمیع دیگر ایمان با خلاص
آورده و امتثال اوامر نموده هلاک میگشتند این امت پر گناه اگر مثل کلمه طیبه شفیعه ایشان نمی بود و مثل
خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتحیات شفاعت شان نمی نمود و امت شفیعه و سبب عفو ایشان قدر عفو و غفران
حق جل و علا که در شان الله امت بکار خواهد رفت معلوم نیست که در شان سایر امم با ضعیفه بکار رود و بود و شد رحمت
را گو یا برای این امت پر ذنوب ذخیره ساخته اند ه که مستحق ترحمت گناهگار شده و چون حق سبحانه و تعالی
عفو و مغفرت را دوست میدارد و هیچ ماده برای عفو و مغفرت برابر این امت پر تقصیر نیست لاجرم این امت
خیر الامم گشت و کلمه طیبه که شفاعت کننده ایشان است افضل الذکر آمد و پیغمبر شفیع ایشان سید الانبیا خطاب یافت
علیهم الصلوات والتحیات اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما [illegible] ارحم الراحمین چنین باشد و اکرم الاکرمین
چنین بود ه بار کریما کار ما شوریده است [illegible] و کان ذلک علی الله یسیرا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا
و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین [illegible] از فضائل این کلمه است قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible]
قال لا اله الا الله دخل الجنة [illegible] لا اله الا الله [illegible] دخل جنت [illegible] و از برکات [illegible]
طیبه [illegible] و دیگر از برکات این کلمه مقدسه [illegible]
[illegible] کلمه طیبه [illegible] محمد رسول الله [illegible]
[illegible] رسالت با ولایت [illegible] کمالات ولایت [illegible]
هر دو سعادت وابسته کرد ولایت [illegible] ظلمات ظلال پاک ساز و نوبت ما بدرجه علیا رسان اللهم لا تحرمنا من برکاتها [illegible]
و ثبتنا علیها و امتنا علی التصدیق بها و احشرنا مع اهلها [illegible] بحرمة [illegible] علیهم الصلوات
والتحیات والتسلیمات والبرکات ایضا چون نظر قدم وا پس ماند و پر و بال همت فرو ریزد و
مسالک الغیب صرف افتد در آن موطن جز به پای کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله
نتوان رفت و جز در کنار این کلمه مقدسه قطع آن مسافت نتوان نمود و بیک گفتن
کلمه طیبه بنده ان موطن هم باشد و اعانت حقیقت این کلمه مقدسه یک گام راه از آن
مسافه قطع میتوان [illegible] خود و در و حق جل سلطانه نزدیک می افتد و هر ذره ای از آن مسافت [illegible]

تمام دائره عالم امکان پس ازینجا فضیلت این ذکر را باید دریافت که تمام دنیا را در جنب آن هیچ مقداری و حسابی نیست که شکل حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط عظمت این کلمه طیبه باعتبار درجات گویند هفتاد و چند وجه بیشتر یک درجه است ... نظر آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر این باشد که کسی در گوشه خزیده باشد و بتکرار این کلمه طیبه ملتذ و محظوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزوها میسر نیست و از غفلت و اختلاط خلق چاره نه ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

مکتوب سی و ششم بحاجی یوسف کشمیری صدور یافته در بیان آنکه اهل الله را در باطن برابر خردله تعلق بدنیا نیست هرچند ظاهر ایشان ببعض اسباب دنیاوی تشبث نمایند و ما یناسب ذلک

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی معرفة خدا جل سلطانه بر آنکس حرام که برابر خردله در باطن او محبت دنیا بود و باطن او را منقطع تعلق بدنیا باشد و یا این مقدار خاطری از دنیا در باطن او خطور کند با آنکه ظاهر او که از باطن بر اصل جدا افتاده است و از آخرت بدنیا آمده و باختلاط مردم پیدا کرده بحصول المناسبة المشروطة فی الافادة والاستفادة اگر سخن از دنیا گوید و باسباب دنیوی تشبث نماید گنجایش دارد و هیچ مذموم نبود بلکه محمود بود تا حقوق عباد معطل نشود و طریق افاده و استفاده مسدود نگردد پس باطن این شخص بهتر از ظاهر اوست حکم جوی نمای گندم فروش دارد مردم ظاهربین در رنگ خودها او را گندم نمای جو فروش تصور می نمایند و ظاهر او را از باطن او بهتر میدانند و خیال میکنند که بظاهر نیز تعلق وهمی نماید و باطن گرفتار است ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات العلی

مکتوب سی و هفتم بسید عبدالباقی سارنگپوری صدور یافته در بیان اصحاب یمین و اصحاب شمال و سابقان و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ایدکم الله ارشدکم الله تعالی که اصحاب شمال اصحاب حجب ظلمانی اند و اصحاب یمین اصحاب ارباب حجب نورانی اند و سابقان که ازین حجب و از آن حجب بر آمده اند و یک قدم بر شمال و قدم دیگر بر یمین نهاده گوی سبقت از میدان اهل برده اند از ظلال امکانی و ظلال وجوبی بالا گذشته اند از اسم و صفت و از شان و اعتبار جز ذات نخواسته تعالی و تقدس اصحاب شمال ارباب کفر و شقاوت اند و اصحاب یمین اهل اسلام و ارباب ولایت اند و سابقان بالاصالة انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و بتبعیت هر کرا این دولت مشرف

ساختند این دولت بیشتر بتبعیت وراثت اکابر اصحاب انبیاست علیهم الصلوات والتحیات و بسبیل قلت و ندرت غیر
اصحاب نیز متحقق است و فی الحقیقه این شخص نیز از زمره اصحاب است که متحقق بکمالات انبیا علیهم الصلوات والبرکات
در حق او بکر فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام لا یدری اوّلهم خیر ام آخرهم هر چند فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام خیر القرون قرنی
والله سبحانه اعلم لیکن اجماع اهل سنت است بر فضیلت شیخین و بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کسی نیست
که بر ابوبکر سبقت کرده باشد سبق سابقان این امت اوست و اقدم پیشینیان این ملت او حضرت فاروق بتوسل او
بدولت فضیلت مشرف گشته است و بتوسط او از دیگران بالا گذشته از اینجاست که فاروق را خلیفه صدیق میگفتند
و در خطبه خلیفه رسول الله می خواندند شهسوار این معامله حضرت صدیق است و حضرت فاروق ردیف اوست شور
ردیفی که بشهسوار مرافقت نماید و بعض خصوصیات او مشارکت فرماید بسر اصل سخن رویم و گوئیم که سابقان از احکام
یمین و شمال خارج اند و از معاملات ظلمانی و نورانی فوق اند کتاب ایشان ورای کتاب یمین و کتاب شمال است و محا
سبه ایشان ورای محاسبه اصحاب یمین و اصحاب شمال کاره [illegible] علیهم حسنه [illegible] و دلال بانیان جدا اصحاب یمین
و رنگ اصحاب شمال از کمالات ایشان چه دریابند دایره ولایت در رنگ عامه مومنان از اسرار ایشان چه درک کنند
حروف مقطعات قرآنی رموز اسرار ایشان است و متشابهات فرقانی کنوز اسرار وصول ایشان و وصول اصل
ایشان را از ظل فارغ ساخته است و ارباب ظلال را از حریم خاص ایشان دور و مهجور داشته [illegible] و بسیاری مغضوب
ایشانند که از فزع اکبر ایمن اند و غمگین نمی گردند و باهوال قیامت در رنگ دیگران از جا نمی روند اللهم اجعلنا من محبیهم [illegible]
سید حبیب الصمد که سید المرسلین است علیه وعلی آله علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات مکتوب پنجم [illegible] بمولانا امیر [illegible]
صدور یافته در بیان خرق حجب که باعتبار شهود است نه باعتبار وجود و مناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی خرق
حجب اسما و صفات و شیون و اعتبارات از حضرت ذات تعالی و تقدس دو قسم است خرقی است که باعتبار شهود است و
خرقی است باعتبار وجود خرق وجودی ممتنع است و خرق شهودی ممکن بلکه واقع هر چند نصیب
اقل قلیل از خواص خواص بود و آنچه در خبر آمده است ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة
لو کشفت لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه مراد از این کشف و خرق تواند خرق وجودی
است که ممتنع است و آنچه این فقیر در بعضی رسائل خود نوشته است از خرق جمیع حجب از حضرت ذات تعالی
و تقدس مراد از آن خرق شهودی است چنانچه حضرت حق سبحانه و تعالی شخصی را بصارتی کرامت فرماید که ماورای جمیع [illegible]

و استارهای مستوره را به بیند در اینجا خرق حجب و استار باعتبار شهود است فکذا الحال پس معلوم شد که آنچه
این فقیر نوشته است از جواز خرق منافی خبر عدم جواز خرق حجب نیست آن خرق دیگر است این خرق دیگر
فلا تکن من الممترین والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب چهل و یکم بشیخ فرید الدین سرهندی صدور یافته در بیان آنکه مرتب نهایت النهایة مرتبه پیش خواهد

که هر ذره آن موطن باضعاف مضاعف زیاده از تمام دائره امکان بود و لعنایة الله سبحانه و بالصدقه حبیبه علیه و علی آله
الصلوة والسلام در وقت عروج مرتب نهایت النهایة مرتبه پیش آمد که هر ذره آن موطن باضعاف مضاعف زیاده از تمام
دائره امکان بوده پس اگر قدره از آن موطن سلوک نموده قطع کرده شود گویا زیاده از اضعاف دائره
امکان قطع میسر شده باشد ظاهر که کسی مسافه طویله را از آن مرتبه طی کرده باشد پس معلوم شد که از
امکان تا نسبت مرتب وجوب چه مقدار بعد هست که هیچ مقداری نیست کاشکی حکم قطره و نسبت
بدریای محیط پس از پا بقوت پای خویش بکوی دوست نتوان رسید چشم شود و رانجی توان دید
لا تحمل عطایا الملک الا مطایاه

مکتوب چهل و دوم بخواجه جمال الدین حسین ولد میر حسام الدین
در بیان مختار بودن حضرت شیخ سیر را در آفاق و انفس و نهایات نمودن تخلیه و تجلیه را و در آن سر منع نمودن حضرت
ایشان قدس سره این معنی را و نهایت النهایت را بیرون انفس و آفاق اثبات فرمودن بعنایة الله سبحانه بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله الکرام وصحابه العظام الی یوم القیام فرزند عزیز ایها الله
تعالی فی الدارین بگوش هوش بشنود که چون سالک بعد از تصفیه و تخلیص هیئت بذکر الهی جل سلطانه اشتغال نماید
و ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده پیش گیرد و تزکیه حاصل کند و اوصاف رذیله او باخلاق حسنه تبدیل یابد و توبه و انابت
میسر گردد و حب دنیا از دل او بیرون رود و صبر و توکل و رضا حاصل آید و این مقامات حاصل شود [illegible] بترتیب در عالم
مثال مشاهده نماید و خود را که در قید بشریت دید از رذائل صفات پاک و معرا بیند [illegible] سیر آفاقی را تمام کرده [illegible] این طائفه
در تحقیق اصطلاح [illegible] هر لطیفه از لطائف سبعه انسانی را در عالم مثال بصورت نوری از انوار مناسب آن قرار داده اند و علامت صفای
هر لطیفه را ظهور نوری از آن انوار مشخصه مقرر ساخته اند [illegible] لطیفه قلب ابتدا نموده [illegible] بترتیب تا لطیفه اخفی که منتهای
لطائف [illegible] اند مثلا علامت صفای قلب سالک را ظهور آن قلب [illegible] اند و در مثال بصورت نور سرخ و علامت صفای روح را بصورت نور زرد
قرار داده [illegible] پس حاصل سیر آفاقی آنست که سالک تبدیل اوصاف و تغییر اخلاق خود [illegible] در آئینه عالم مثال مشاهده نماید و زوال ظلمات و کدورات خود را در آن عالم احساس کند

تا بیقین بصفاتی خود او را حاصل آید تبرک به خود او را ثابت کرد و چون سالک درین سیر ساعت عشقیه فنا احوال و اطوار خود را
در عالم مثال که از جمله آفاقست مشاهده می نماید و انتقال خود را در این عالم از هیئتی بهیئتی می بیند گویا سیر در آفاق دارد
هر چند این سیر فی الحقیقه سیر در نفس سالک است و حرکت کیفی ست در اوصاف و اخلاق او اما چون از دو دیدی مظهر
نظر او آفاق است نفس سیر نیز آفاق ملقب گشت بتمامی این سیر آفاق منسوب ست تمامی سیر الی الله قرار
داده اند و فنا را مربوط این سیر داشته و تعبیر سلوک باین سیر نموده و بعد این سیری که واقع شود آنرا سیر انفسی و فنا
و آنرا سیر فی الله نیز گویند و بقا متعلق بهمه درین موطن اثبات مینمایند و درین مقام حصول جذبه بشریت و آنرا قابلیت
آن پیدا کرده اند که ظلال و عکوس اسم جامع که رب اوست در مرایای این لطائف ظاهر کردند و این لطائف مواد
تجلیات و ظهورات آن اسماست این هم جامع باشد باید سیر را سیر انفسی برای آن نامند که نفس مرایای ظلال و عکوس اسما است
ما سیر سالک در نفس است اما چنانچه در سیر آفاقی گذشت که باعتبار مرتبت آنرا سیر آفاقی گفته اند نه آنکه سیر در آفاق است
درین سیر فی الحقیقه سیر ظلال اسماست در مرایای نفس لهذا این سیر را سیر معشوق در عاشق گفته اند ~~~~~
آئینه صورت از سفر دور است ✽ کان پذیرای صورت از نور است ✽ این سیر را سیر فی الله باین اعتبار توان گفت
که گفته اند سالک درین سیر متخلق باخلاق الله میگردد و از خلقی بخلقی دیگر انتقال مینماید زیرا که مظهر را بعضی
از صفات ظاهر نصیب است و در فی الحقیقه پس گویا سیر در صفات او تعالی متحقق گشت این ست نهایت تحقیق این مقام
و تصحیح این کلام مناسب بمقام تا چه حال ...... باشد و متکلم کلام را تا چه مراد بود هر کس باندازه فهم و دریافت خود
چیزی میگوید متکلم از کلام خود اراده معنی می نماید و سامع از همان کلام معنی دیگر می فهمد ایشان سیر انفسی را
بی تکلف سیر فی الله میگویند و فی تماشی اثر انتهای با الله فی نامند و مقام وصال و اتصال می انگارند و این
اطلاقات برین فقیر بسیار گران می آید لاجرم در تصحیح و توجیه آن ارتکاب تمحل و تکلف نموده می آید که پاره از آن
تمحل از کلام ایشان ماخوذ است و پاره از راه افاضه و الهام آمده و سیر آفاقی گویا تخلیه مناسب مقام فناست و
تحلیه مناسب مقام بقا این سیر انفسی را نهایت نه نهاده اند و بعدم انقطاع آن اگرچه عمر ابدی میسر شود حکم نموده و گفته اند
که شمائل و اوصاف محبوب را نهایت نیست پس لا یزال در مرتبت سالک متخلق بتجلی صفات و صفات او خواهد بود و ظهور کمالات
کمالات او خواهد شد پس انقطاع کجا بود و نهایت چگونه مجوز باشد گفته اند ~~~~~ اگرچه عمری تا به تند و خود بود ✽ در این فنا و
بقا که بسیر آفاقی و سیر انفسی حاصل شده اطلاق اسم ولایت مینمایند و نهایت کمال را تا انجا میدانند و بعد از آن اگر سیر

شده نیز در اینجا سیر رجعی ست که معبر است بسیر عن الله بالله و هم چنین سیر رابع را که آنرا سیر فی الاشیا بالله گفته اند
نیز به نزول تعلق دارد و این دو سیر را برای تکمیل و ارشاد قرار داده چنانچه آن دو سیر برای حصول نفس ولایت و کمال آن است
جمعی گفته اند که پنجاه هزار حجب که وارد شده است ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة در سیر آفاقی خرق می یابد چه
در هر لطیفه از لطائف سبع ده هزار حجب خرق می گردد و چون آن سیر تمام می رسد حجب تماما مرتفع گردد و سالک بسیر فی الله
متحقق شود و بمقام وصل می رسد این است حاصل سیر و سلوک ارباب ولایت و نسخه جامع کمال تکمیل ایشان و درین باب
آنچه برین فقیر بمحض فضل و کرم خداوندی جل سلطانه ظاهر ساخته اند و آن سلسله فرموده اند اظهارا للنعمة و شکرا للعطیة
[illegible] فاعتبروا یا اولی الابصار این است که الله تعالی وراء الوراء [illegible] حضرت حق سبحانه و تعالی که بیچون و بیچگون است
چنانچه وراء آفاق است وراء انفس است نیز پس سیر آفاقی را سیر الی الله گفتن و سیر انفسی را سیر فی الله نامیدن معنی ندارد
بلکه سیر در هر دو آفاقی و انفسی داخل سیر الی الله است سیر فی الله سیری است که بیرون از آفاق و انفس بعیدت دو داده و در نهایت است
[illegible] است سیر فی الله که سیر انفسی قرار داده اند و آن سیر را بی نهایت گفته اند و بعضی ابدی قطع آن تجویز نداشته چنانکه گفته اند
چون انفس در رنگ آفاق داخل دائره امکان است پس بر این تقدیر قطع دائره امکان ممکن نباشد لا جرم گویند السیر ان
و اما د [illegible] سرمدا و لا تحقق الفنا ابدا و لا یتصور البقا حینئذ فکیف الوصل و الاتصال و کیف القرب و الکمال سبحان
هرگاه بزرگان از آن سیر به کفایت کنند و الی الله را فی الله انکار کنند و امکان را وجوب تصور کنند و چون از بیچون تعبیر فرمایند
از خوردان [illegible] نظر آن چه گله نماید [illegible] حکایت کند چه باشد نفس را که مرآت تام [illegible] حق گفته اند جل و علا که سیر را با وجود
نهایت بی نهایت انگاشته ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه در مرتبه سالک که درین سیر انفسی قرار داده اند آن ظهور ظهور ظلی
از ظلال اسما و صفات است نه ظهور عین اسما و صفات چنانچه تحقیق این معنی در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت ان شاء الله
تعالی حکیم و چگونه این [illegible] باوجود علم و تمیز بجناب قدس او تعالی جائز دارم و در ملک او تعالی غیر او را سهیم شریک
سازم هر چند حقوق این اکابر قدس الله تعالی اسرارهم بر ذمه خود لازم دارم که انواع تربیت مربی ایشانم اما حقوق حضرت واجب الوجود
تو تربیت او تعالی فوق [illegible] از این ورطه نجات یافته ام و در ملک مقدس او تعالی غیر او را سهیم شریک نساخته
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله او تعالی بیچون و بیچگون است و هر چه بداغ چونی و چندی متسم است
جناب او تعالی مسلوب است پس [illegible] ورای آفاق و انفس او را سبحانه گنجایش نباشد و هر چه درینها ظاهر گردد [illegible]
و چون بود پس لاجرم آفاق و انفس باید گذاشت [illegible] آفاق و انفس باید جست و هم چنین در دائره امکان چه آفاق چه

بعض چنانچه ذات او سبحانه گنجایش نیست اسما و صفات او را نیز گنجایش نیست تعالت و تقدست و شبه و مثال اینها بلکه ظلیت اسما و صفات و مثالات
اینها نیز بیرون آفاق و انفس ست اینجا بلبش انعکاس نیست و زیاده از انعکاس قدرت نه ظهور کرا و تجلی کجا زیرا که اسما و صفات
او سبحانه در رنگ ذات او تعالی بیچون و بیچگونه اند و بی شبه و مثال از آفاق و انفس بیرون بلکه معنی ظلیت اسما و صفات
او تعالی نداند فکیف الوصول الی الاسماء والصفات تعالت و تقدست عجائب کار و باری است اگر سخنی از مکشوفات
و معلومات یقینیه خود بگوییم که موافق مذاق مشائخ نباشد و مطابق مکشوفات ایشان نیز ممکن باشد و که قبول کند
و اگر نه گوییم و مستتر نماییم تجویز التباس حق بباطل کرده باشیم و جواز اطلاق ما لا یجوز علی الحق تعالی و تقدس نموده
بضرورت آنچه حق است و شایان جناب قدس اوست تعالی اظهار می نماییم و آنچه نا شایان جناب قدس اوست سبحانه
و تعالی سلب می کنیم و از خلاف دیگران اگر چه آزارم و غم نخورم خوف از مخالفت دیگران وقتی متحقق شود که در معامله خود
تذبذب داشته باشیم و در مکشوفات خود مشتبه باشیم هر گاه در مثال فلق صبح حقیقت کار را ظاهر نمایند و در رنگ قمر لیله البدر معامله را
واضح سازند و از ظلال تمام بگذرانند و از شبه و مثال بالا برند اشتباه کجا بود و تذبذب که را باشد حضرت خواجه قدس سره
میفرمودند که علامت صحت احوال حصول یقین است بر کمال و ظهور تذبذب و اشتباه چگونه صورت بندد که بعنایت حق سبحانه
و تعالی اطلاع بر تفصیل احوال مقرره این بزرگواران میسر شده است و معارف این توحید و اتحاد و احاطه و سریان که مکشوف
گشته و حقیقت مکشوف و مشهود ایشان بحصول پیوسته و دقایق علوم و معارف ایشان بوضوح انجامیده تا مدتها در مقام
احاطت و سریان بوده تفصیل و تکثیر شان الا شاء الله تعالی واسطه آخر الامر بفضل خداوندی جل سلطانه ظاهر گشت که
این همه شهود های ظلال است دیگر قدمی از شبه و مثال مطلوب ما ورای اینها است مقصود ما سوای این سوای اینهان نا چار از آن
همت نافته متوجه جناب قدس بیچون گشته و از همه بیزار شده و چون مستقیم است میل شمائل و جهت وجهی للذی فطر
السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین اگر معامله این چنین بودی هرگز بخلاف مشائخ ادعای سخن گفتمی و بطن و تخمین ایشان
مخالفت کردمی و ایضا این خلاف اگر در ذات و صفات باری جل سلطانه تعلق نداشتی و در تنزیه و تقدیس حضرت او تعالی نبودی البته
اظهار خلاف مکشوف این کابر بوقوع نیامدی و سخن از مخالفت علوم ایشان بحصول نه پیوستی که من کمینه خوشه چین
خرمنهای دولت ایشانم و ریزه خوار سفره های نعم ایشانم مگر اظهار نمایم که ایشان بتوفیق حق سبحانه در مرتبه فنا اند
و با صفات کرم و احسان متصف گردانیده اما چه توان کرد که حقوق خداوندی جل سلطانه فوق حقوق ایشان است چون
بحث بذات و صفات او تعالی افتد معلوم شود که اطلاق بعضی امور نا شایان جناب قدس او نیست تعالی در این مقام

[illegible] در مقام بندگی [illegible] خلاف علما با مشایخ رحمهم الله سبحانه در امور [illegible]
مسئله توحید وجود و غیرها از راه نظر و استدلال است و خلاف این فقیر با ایشان در این امور از راه کشف و شهود و علما [illegible]
[illegible] شیخ علاء الدوله در مسئله وحدت وجود بطور علما مفهوم شود
[illegible] که این مسئله متضمن احوال غریبه است و مشتمل بر معارف عجیبه غایت
[illegible] و کشف این احوال و مکاشف [illegible] سوال [illegible] مشایخ [illegible]
باشند [illegible] کشوف و شهود ایشان بود [illegible] احوال
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نام ایشان [illegible]

[illegible] علما [illegible] ایشان [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] کمالات [illegible] این احوال و معارف کمالات دیگر است که
[illegible] نسبت [illegible] حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط [illegible]
[illegible] سیر [illegible] خرق حجب گفته اند که در سیر آفاقی حجب ظلمانی
[illegible] ثابت شده و مشهود گشته
که خرق حجب ظلمانی [illegible] که سیر آفاقی و سیر انفسی میسر شود و خرق حجب نورانی مربوط
بسیر [illegible] ولا صفة ولا شأن ولا اعتبار [illegible]
خرق الحجب النورانی [illegible] الوصل [illegible] وجودا [illegible] و سیر آفاقی
معلوم نیست که نصف حجب ظلمانی خرق شده باشد خرق حجب نورانی آنجا چه صورت دارد و غایة ما فی الباب
در حجب ظلمانی مراتب متفاوت اند که اشتباه میگردد چه حجب نفسانی در ظلمت فوق حجب قلبی است [illegible]
قلیل [illegible] ظلمانی نورانی تخیل شود فی الحقیقة ظلمانی است و نورانی [illegible]
[illegible] ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

که این فقیر را بتسلیک آن مشرف ساخته اند اهیست که جامع جذبه و سلوک است و تخلیه و تحلیه بجا باهم جمع
اند و تصفیه و تزکیه دران موطن بایکدیگر مقترن و سیر نفس درآن مقام متضمن سیر آفاق است و در عین تصفیه
تزکیه است و در عین تخلیه تحلیه نفس جذبه محصل سلوک است و نفس شامل آفاق لیکن تقدم ذاتی مر تخلیه و جذبه
است و تصفیه را بر تزکیه سبقت ذاتی است و ملحوظ نظر نفس است نه آفاق پس ناچار درین طریق راه قریب تر است
و بوصول نزدیکتر شد بلکه گوئیم که این طریق البته موصل است و احتمال عدم وصول آنجا مفقود است از حضرت حق
سبحانه و تعالی استقامت مسئلت باید نمود و فرصت باید طلبید والله گفتیم که این طریق البته موصل است زیرا که اول قدم این جذبه
است که بلعیز وصول است و موقع توقفات با منازل سلوک است یا موطن جذبه که متضمن سلوک نباشند و درین طریقه
هر دو مانع مرتفع است زیرا که سلوک طفیلی است و در ضمن جذبه بحصول می پیوندد پس اینجا سلوک خالص است اینجا ابتر
تا سلسله گردد و این طریقی است که شاه راه انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات این بزرگواران ازین راه بمنازل
وصول علی تفاوت مراتب درجاتهم رسیده اند و آفاق و انفس را بیک گام قطع کرده کام دیگر ماورای آفاق و انفس نهاده
اند و معامله را از سلوک و جذبه فوق برده زیرا که نهایت سلوک تا نهایت سیر آفاقی است و نهایت جذبه تا نهایت
سیر انفسی و چون سیر آفاقی و انفسی بنهایت رسید معامله سلوک و جذبه تمام گشت بعد ازان نه سلوک نه جذبه این معنی فهم را
خود فهم هر مجذوب سالک و سالک مجذوب نیست زیرا که نزد ایشان ماورای آفاق و انفس قدمگاهی نیست اگر از قصر
عمر ابدی یابند در سیر نفس صرف نمایند و هنوز انرا تمام نداند بزرگی گوید ــه ذره گر بس نیک و گر بس بد بود
گرچه عمری تک زند هم خود بود ٭ چنانکه گذشت و دیگری فرماید والتجلی من الذات لا یکون الا بصورة المتجلی له
ما رای صورة فی مرآت الحق ما رای الحق ولا یمکن ان یراه باید دانست که پیران من و بخدا رهنمایان من که توسل
ایشان درین راه چشم داشته ام و بتوسط شان ازین مقوله کتابها ده و در طریقت سبق الف با از ایشان
گرفته ام و ملکه مولویت از توجه تشریف شان حاصل کرده ام اگر علم دارم بطفیل ایشان است و اگر معرفت است
هم از التفات ایشان طریق اندراج النهایة فی البدایة ازین بزرگواران آموخته ام و نسبت انجذاب بجهت قوت
از ایشان اخذ نموده و بیک نظر ایشان آن دیده ام که مردم در اربعین نه بینند و بیک کلام شان آن یافته ام
که دیگران در سیقل نیابند ــه آنکه به تبریز یافت یک نظر شمس دین ٭ طعنه زند بر دو صد چله که برجا ٭ خوش گفت
آنکه گفت ــه نقشبندیه عجب قافله سالارانند ٭ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ٭ از

علو فطرت و سمو همت ابتدای طریقت را از سیر نفسی قرار داده اند و سیر آفاقی را در ضمن آن سیر قطع نموده
سفر در وطن در عبارت ایشان کنایت ازین سیر است و طریق این بزرگواران راه اقرب است و
بوصول نزدیکتر نهایت سیر دیگران بدایت سیر ایشان است لهذا فرموده اند ما نهایت را در بدایت درج می کنیم
بالجمله طریق این بزرگواران میان سایر طرق مشایخ قدس الله اسرارهم جمیعهم بسیار عالی است و حضور و آگاهی
ایشان توان گفت که فوق آگاهی های اکثر ایشان است ازینجاست که فرموده اند نسبت ما فوق همه نسبتهاست
و از نسبت حضور و آگاهی مراد داشته اند لیکن چون ورای وراء آفاق و انفس و ورای سلوک و جذبه ولایت اولیا را
قدمگاهی نیست و گذرگاهی نه ناچار این بزرگواران نیز از بیرون آفاق و انفس خبر نداده اند و از ماورای سلوک
و جذبه سخن برآورده باندازه کمالات ولایت می فرمایند اهل الله بعد از فنا و بقا هر چه میبینند در خود میبینند و هر چه می شناسند در خود
می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است و فی انفسکم افلا تبصرون لله سبحانه الحمد و المنة که این بزرگواران هر چند از بیرون
انفس خبر نداده اند اما گرفتار انفس هم نمیند میخواهند که انفس را نیز در رنگ آفاق تحت لا سازند و بعلت غیریت نفی آن
نمایند حضرت خواجه بزرگ قدس سره میفرمایند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمه لا نفی
آن باید کرد ع نقش بندند ولی بند سهر نقش نیستند ؛ هر دم از بوالعجبی نقش دگر پیش آرند
ع نقشبندانند ولیک از نقش پاک ؛ نقش ما هم گرچه پاک از لوح خاک ؛ اینجا سری است باید دانست که نفی
غیریت دیگر است و بقای غیریت دیگر نشان ما بینهما آنکه گفتیم که ولایت را بیرون جذبه و سلوک و آفاق و انفس قدمگاهی
نیست زیرا که ماورای این ارکان اربعه ولایت مبادی و مقدمات کمالات نبوت است که ولایت را از آن شجره بلند بالا
دست کوتاه است اکثر از اصحاب انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و قلیلی از سائر امم به تبعیت و وراثت انبیا علیهم الصلوة و التحیات
باین دولت مستعد گشته اند و باین راه جامع جذبه و سلوک قطع منازل بعد نموده در ماورای سلوک و جذبه قدم
نهاده اند و از دائره ظلال تمام بیرون رفته انفس را در رنگ آفاق واپس گذاشته اند و درین مقام تجلی ذاتی برقی که
دیگر اکابر را لحظه لحظه است ایشان را دائمی است بلکه معامله این بزرگواران فوق تجلی است چه برقی و چه غیر برقی
زیرا که تجلی نحوی از ظلیت می طلبد و نقطه از ظلیت برین بزرگواران کوه عظیم است هدایت کار این بزرگواران جذب
محبة الهی است جل سلطانه و چون بغایت بی نهایت خداوندی جل سلطانه و عظم شانه این محبت ساعة
فساعة استیلا می یابد و قوت و غلبه پیدا میکند ناچار محبت ماسوی درجة فدرجة رو بزوال مے

می آرد و تعلق گرفتاری اغیار بتدریج مرتفع میگردد و چون صاحب دولتی را باستیلاء محبت خداوندی جل
سلطانه محبت ماسوی بالکل زائل گشت و محبت و گرفتاری جناب قدس خداوندی جل سلطانه بجای آن گشت
ناچار اوصاف رذایل و اخلاق ردیه او بتمام مرتفع شد و متحلی باخلاق حمیده گشت و بمقامات عشره متحقق آمد و چنانچه بسیر
آفاقی تعلق داشت بی مونت سلوک تفصیلی و بی ریاضات و مجاهدات شاقه میسر شد زیرا که محبت تقاضای اطاعت محبوب مینماید
و چون محبت بکمال رسید اطاعت بتمام حاصل آمد و چون اطاعت محبوب بر وجه اتم باندازه قوت بشری حاصل گشت
مقامات عشره میسر شد و بهمین سیر محبوبی چنانچه سیر آفاقی بدست آمد سیر انفسی نیز بانجام رسید زیرا که مخبر
صادق فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام المرء مع من احب و چون محبوب ماورای آفاق و انفس است محب را
نیز بحکم معیت از آفاق و انفس باید گذشت پس ناچار سیر انفسی را نیز و اپس گذارد و دولت معیت حاصل کند پس این
بزرگواران بدولت محبت نه بآفاق کار دارند نه بانفس بلکه آفاق و انفس تابع کار ایشان است و سلوک و جذبه طفیلی
معامله ایشان سرمایه این بزرگواران محبت است که اطاعت محبوب از آن لازم است و اطاعت محبوب مربوط باتیان
شریعت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که دین مرضی اوست تعالی پس علامت کمال محبت کمال
اتیان شریعت آمد و اتیان کمال شریعت منوط بعلم و عمل و اخلاص است اخلاصی که در جمیع اقوال و اعمال صورت
بندد و در جمیع حرکات و سکنات متصور شود که نصیب مخلصان است بفتح لام مخلصان بکسر اللام ازین معامله چه یابند
والمخلصون علی خطر عظیم شنیده باشند بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که مقصود از سیر و سلوک و جذبه و تصفیه
تطهیر نفس است از اخلاق ردیه و اوصاف رذیله که رئیس آن همه نام گرفتاری است بانفس و حصول مرادات و هواهای
انفس است پس از سیر انفسی چاره نبود و از صفات ذمیمه بصفات حمیده رفتن گذرنه و سیر آفاقی خارج از مقصود است
و غرض متعدیه بآن متعلق نیست زیرا که گرفتاری آفاق بواسطه گرفتاری انفس است چه هر کس
که کسی دوست میدارد بواسطه دوستی خود دوست میدارد و اگر فرزند و مال را دوست میدارد
برای تمتع و انتفاع خود دوست میدارد و چون در سیر انفسی دوستی خود بواسطه استیلاء محبت حق جل
و علا زایل گشت دوستی فرزند و مال در ضمن آن نیز زایل شد پس سیر انفس ضروری آمده و سیر آفاقی
بطفیل و در ضمن آن میسر گشت لهذا سیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بانفس مقصور گشت و آفاقی بطفیل
و ضمن منقطع شد بلی سیر آفاقی هم نیک است اگر فرصت قطع آن بدهند و بی تحمل توقفات بانجام آن

رسانند و اگر فرصت قطع آن ندهند و بتوقفات مبتلا سازند نزدیک است که آفاقی را داخل بالا یعنی
شمرده شود و از سوم حصول مطلوب استعداد نموده آید سیر نفسی هر قدر که قطع کرده شود مغتنم است که از سید بحجبه
رفتن است نعمت عظیم است که این سیر را بانجام رسانند و بیرون دائره نفس خرامد چه در کار است
که کسی تلوینات نفس را در مرآت آفاق مشاهده نماید و تغیرات خود را در آفاق معاینه کند چنانچه
صفای قلب خود را مثلا در مرآت مثال معلوم سازد و آن صفا را صورت نور سرخ ببیند چرا وجدان
خود را کار نفرماید و بصیرت خود صفائی آنرا حواله نکند مثلی مشهور است که دوازده ساله الطبیب چه حاجت
چه بوجدان صحیح خود تلوینات احوال خواهد دریافت و تفرس صحت و سقم خود معلوم خواهد ساخت
آری سیر آفاقی علوم و معارف و تجلیات و ظهورات بسیار دارد اما جمیع آنها را حکم ظلال است
و مثلی شبه و مثال هرگاه سیر نفسی بظلال تعلق داشته باشد چنانچه در رسائل و مکاتیب تحقیق
آن نموده است سیر آفاقی باید که بظل الظل متعلق شود چه آفاق همچون ظل است مر نفس را و مرآت
مر ظهور او را سبحانه باید دانست که احوال نفس را که در مرآت آفاق مشاهده می‌نماید و صفا و تجلیه را آنجا معلوم
میسازند در رنگ آنست که کسی در خواب یا در واقعه در عالم مثال خود را بادشاه ببیند یا خود را قطب وقت
آنجا مشاهده نماید فی الحقیقه نه بادشاه است و نه قطب است بادشاه و قطب آنست که در خارج باین منصب مشرف
گردد نهایة ما فی الباب ازین خواب و ازین واقعه استعداد بادشاهت و قابلیت قطبیت را معلوم می
گرداند باید که تا معامله از قوت بفعل آید و از گوش تا آغوش رسد در ما نحن فیه نیز تزکیه و تجلیه منوط بسیر
نفسی است آنچه در سیر آفاقی دیده است استعداد و قابلیت تزکیه و تجلیه است پس تا در خارج بسیر نفسی خود را
مزکی و مطهر نه بیند و بوجدان خود را مصفی نیابد فی الحقیقه از فنا بی نصیب است و از تحقق بمقامات بی بهره است و از اطوار عجمه
بجز پوست بدست نیاورده پس ناچار سیر نفسی داخل سیر الی الله گشت و تمامی سیر الی الله که مقام فنا است امر بوط بتمامی سیر نفسی شد
و سیر فی الله مراحل بعد از سیر نفسی صورت می‌بندد و کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف
سعادت آثارا چون در سیر نفسی تعلق علمی و حبی که بذات سالک منسوب بوده زایل میگردد و گرفتاری که بخود داشت
مرتفع میشود و گرفتاری دیگران ضمن زوال گرفتاری خود است او نیز زایل میگردد چه گرفتاریهای دیگران بواسطه گرفتاری
خود است چنانچه تحقیق آن بالا گذشت پس سیر آفاقی آمد که العشق قطع گشت و سالک بهمین یک سیر هم از گرفتاری دیگران نجات یافت بیر

سیر آفاقی و نفسی

آن تحقیق معنی سیر انفسی و معنی سیر آفاقی بی تکلف است آمده چه فی الحقیقه سیر انفسی است و قطع تعلقات نیز هم سیر آفاق است چه قطع تعلقات النفس
بتدریج سیر در انفس است قطع تعلقات آفاق که در ضمن سیر انفسی صورت می یابد سیر در آفاق
است بخلاف سیر آفاقی و سیر انفسی بطور دیگران که محتاج بتکلف است چنانچه گذشت بلی هرجا حقیقت است
از تکلف آزاد است والله سبحانه الموفق لشنو شنو ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه در مرتبه سالک که در سیر انفسی گفته اند
و آنرا تجلیه بعد تخلیه دانسته اند فی الحقیقه آن ظهور ظهور اسما و صفات نیست و تجلیه بعد تخلیه نیست بلکه ظهور ظلی از ظلال اسما
و صفات است که محصل تجلیه است و مسهل تزکیه و تصفیه بیانش آنست که سبقت از آن طرف است که منشأ مبدأ است
است اول ظهور ظلی از ظلال مطلوب در مرتبه طالب بحصول می پیوندد تا ظلمات و کدورات طالب را زائل گرداند
و تصفیه و تزکیه او را حاصل کند بعد از زوال ظلمات و حصول تزکیه و تصفیه که مربوط بتمامی سیر آفاقی است تجلیه
صورت می بندد و استعداد تجلیه پیدا میشود و شایان ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه میگردد و این سیر
انفسی تحصیل تجلیه است که منوط بتزکیه و تصفیه است و تجلیه که در سیر آفاقی متوهم شده بود صورت تجلیه بود نه حقیقت
تجلیه تا در سیر انفسی حصول تجلیه (ظهور) متصور شود چنانچه گفته اند ازین بیان لازم آمد که پیوستن ظلی پیش از گسستن است تا
است تا ظلی از ظلال مطلوب در مرتبه سالک منعکس نشود (گسستن) از غیر مطلوب متصور نباشد اما پیوستن اصل بعد از گسستن
گسستن است پس از مشایخ هر که پیوستن را مقدم داشته است مراد از آن ظلی باید داشت و هر که گسستن را بر پیوستن مقدم
ساخته است مراد از آن پیوستن اصل باید نمود تا نزاع فریقین لفظی راجع گردد شیخ ابو سعید خراز قدس سره در [illegible]
است میگوید تا نرهی نیابی تا نیابی نرهی ندانم کدام پیش بوده معلوم گشت که یافت ظلی پیش از رهیدن است و یافت
اصل بعد از رهیدن فلا اشتباه چنانچه در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب ظهور ظلال آفتاب است تا عالم را از ظلمات
خالی سازد و صفا بخشد بعد از زوال ظلمات و حصول صفا طلوع نفس آفتاب است پس ظهور ظل آفتاب بر زوال
ظلمات سابق است و طلوع نفس آفتاب از زوال ظلمات لاحق طلوع پادشاهان بعد از حصول تخلیه و تصفیه است
هر چند تخلیه و تصفیه بی مقدمه طلوع شان متصور نیست فظهر الحق وارتفع النزاع و زال الاشتباه والله سبحانه الملهم

مکتوب چهل و سیوم بمولانا محمد فضل صدور یافته در بیان معنی آنکه گفته اند در ان حضرت ذوق یافت هست نه یافت و در تحقیق اندراج النهایة فی البدایة که خاصه این طریقه علیه است و بیان افضلیت این طریقه بر طرق دیگر

و ما ینا ذلک الحمد لله و سلام علی [illegible] در عبارت مشایخ این طریقه علیه قدس الله تعالی اسرارهم واقع شده است که [illegible]

حضرت جل سلطانه ذوق یافت است نه یافت این سخن منافی مقام اندراج نهایت در بدایت است که موطن جذبه خاص
این بزرگواران است دران مقام حقیقت یافت نیست که مخصوص بانتهاست لیکن چون چاشنی از نهایت
در بدایت درج کرده اند ذوق یافت آنجا میسر است و چون از جذبه بمعامله بیرون رود و از ابتدا بتوسط آید ذوق یافت
نیز در رنگ یافت رو بعدم آرد نه یافت باشد نه ذوق یافت و چون کار بنهایت رسد یافت میسر گردد و ذوق یافت
مفقود بود و چون ذوق یافت در منتهی مفقود است ناچار التذاذ و حلاوت در حق وی کمتر است منتهی ذوق و حلاوت
را در قدم اول گذاشته است و در آخر محمول زاویه بی حلاوتی و بی مزگی گشته کان رسول الله صلی الله تعالی
علیه و آله وصحبه وسلم و بارک متواصل الحزن دائم الفکر سوال چون منتهی را یافت مطلوب میسر شد ذوق یافت چرا
مفقود گشت و مبتدی چون از یافت بی نصیب است ذوق یافت از کجا یافت جواب دولت یافت نصیب باطن منتهی است
که بعد انقطاع تعلق او که بظاهر خود داشت باین دولت مشرف گشته است و چون باطن را بظاهر او تعلق نمانده
است ناچار نسبت باطن بظاهر سرایت نکند و از یافت باطن ظاهر ذوق نگیرد و ملتذ نشود پس باطن منتهی را
یافت مطلوب حاصل بود و ظاهر او را ذوق آن یافت نباشد باقی ماند ذوق باطن که یافت نصیب او است
چون باطن را نصیبی از بیچونی یافته است آن ذوق نیز از عالم بیچونی خواهد بود و در مدرک ظاهر که سراسر چون است
نخواهد در آمد پس بسا است که بظاهر نفی ذوق باطن نماید و باطن را نیز در رنگ خود بی حلاوت داند چه ذوق
چون دیگر است و ذوق بی چون دیگر و چون ظاهر منتهی از ذوق باطن او خبر ندارد عوام ظاهر بین از باطن منتهی
چه خبر خواهند داشت غیر از انکار نصیب ایشان چه خواهد بود و ذوقی که بفهم ایشان در آید ذوق ظاهر است که از
عالم چون است ازینجا است که سماع و رقص و وجد و تواجد و اضطراب و امثال اینها که از احوال ظاهر است و از اذواق
صورت نزد ایشان عزیز الوجود است و عظیم القدر بلکه بسا است که اذواق و مواجید را منحصر درین
امور دانند و کمالات ولایت را در غیر این امور منکر اند هداهم الله سبحانه سواء الصراط احوال
ظاهر نسبت باحوال باطن حکم چون دارد و نسبت بیچون نصیبی ندارد بلکه ظاهر را دخلی در آید بلکه ظاهر بنفی
آن ذوق حاکم است هر چند بیافت باطن ظاهر اطلاع دارد اما ذوق آن یافت را نمی تواند دریافت
پس نظر بظاهر توان گفت که منتهی را یافت میسر است اما ذوق یافت مفقود است و مبتدی سالکین
طریقه عالی که ذوق یافت اثبات مینمایند با وجود فقدان یافت بواسطه آنست که این بزرگواران در ابتدا

چاشنی از آن نهایت درج می‌نمایند و بطریق انعکاس پرتوی از نهایت در باطن مبتدی می‌اندازند و چون ظاهر
مبتدی با باطن او مرتبط است و قوت تعلق در میان ظاهر و باطن او ثابت است ناچار آن پرتو نهایت و آن چاشنی
ولایت از باطن بظاهر مبتدی می‌دود و ظاهر را برنگ باطن او منصبغ می‌سازد و ذوق یافت بی‌اختیار در ظاهر
او وا میگردد و پس است آمد که در مبتدی حقیقت یافت مفقود است و ذوق یافت حاصل است ازین بیان علو طریقهٔ اکابر
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم و رفعت نسبت علیهٔ ایشان معلوم میشود و حسن تربیت و کمال اهتمام این بزرگواران
در حق مریدان و طالبان مفهوم می‌گردد در قدم اول آنچه خود دارند باندازهٔ حوصلهٔ مرید رشید بطالب صادق عطا می‌فرمایند
و بعلاقه و ارتباط حاجتی بالتفات و انعکاس تربیت آدمی نمایند بعضی از مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم از سخن اندراج
النهایة فی البدایة که ازین بزرگواران صادر شده است در اشتباه اند و در حقیقت این سخن تردد دارند و تجویز نمی‌کنند که
مبتدی این طریق برابر منتهی طرق دیگر باشد عجب است که مساوات مبتدی این طریق با منتهی طرق دیگر از
کجا فهمیده اند شاید از اندراج نهایت در بدایت این بزرگواران سر بر زده است و این عبارت دلالت بر مساوات
ندارد و مقصود ایشان آنست که درین طریق شیخ منتهی بتوجه و تصرف خود چاشنی از دولت نهایت خود بطریق
انعکاس بمبتدی رشید عطا می‌فرماید و در بدایت او نمک نهایت خود مندرج می‌نماید مساوات کجاست و محل اشتباه کدام
در حقیقت آنچه گنجایش تردد است و این اندراج دولتی است بس عظیم مبتدی این طریق هرچند حکم منتهی ندارد
اما از دولت نهایت بی‌نصیب نیست فرضاً اگر این مبتدی را فرصت قطع طریق و وصول و طی منازل آن نشد
از دولت نهایت بی‌نصیب نخواهد رفت و آن ذره نمک کلیت را ملیح و نمکین خواهد ساخت بخلاف مبتدیان طرق
دیگر که از نهایت دور از کارند و قطع منازل و طی مسافات زیر بار دای هزار وادی اگر ایشان را فرصت این قطع
نشد و طی مسافات در حق ایشان تجویز ننمایند و چون در میان مبتدی این طریق و مبتدیان طرق دیگر فرق
صحیح گشت و مزیت این مبتدی بر دیگر ارباب بدایت لایح شد باید دانست که در میان منتهیان این طریق و طرق
دیگر نیز همین قدر فرق است و مزیت این منتهی بر منتهیان طرق دیگر همان مقدار ثابت است بلکه نهایت این طریقه
علیه و نهایات سائر طرق منسلخ است این سخن را از من باور دارند یا نه اگر بر سر انصاف آیند شاید باور دارند
آنکه بدایت و نهایت آمیز باشد از نهایت دیگران البته امتیاز خواهد داشت ناچار نهایت آن نهایات خواهد بود
سالکی نوشته است از نهایت ارشش پیدا است لو سلاسل دیگر با میگویند که نهایت ما وصول بحق است سبحانه

و آن را شما بداهت خود میگوئید پس از حق کجا خواهید رفت و نهایت شما ورای حق چه خواهد بود که ما از حق بحق میرسیم [گذشتیم] جل سلطانه از ظلیت گریخته باصل الاصل می پیوندیم و از تجلیات اعراض نموده متجلی را می جوئیم و ظهورات را پس گذاشته ظاهر را و از باطن بطون میخواهیم و چون در ظلیت مراتب متفاوته است از یک ظلیت بظلیت دیگر میرویم و از آن ظلیت دیگر بظلیت ثالث قدم می نهیم الی ماشاء الله تعالی حضرت حق سبحانه و تعالی هر چند بسیط حقیقی است اما او را وسعت نیز ثابت است نه وسعتی که طول و عرض دارد که از امارات امکان و علامات حدوث است وسعت او تعالی و تقدس مانند ذات او سبحانه بیچون و بیچگونه است و سیری که در آن وسعت واقع میشود نیز بیچون و بیچگونه است و صاحب سیر نیز با وجود چونی و چندی بقوت بیچونی و بیچگونگی قطع آن منازل بیچونی می نماید و از چون به بیچون می گراید بیچارگان بی سر و برگ از حقیقت معامله چه دریابند و گرفتاران عالم چون از بیچون چه خبر دارند نارسائی خود را اعتراض می انگارند و نادانی خود را مباهات می نمایند ع بیخبری چند ز خود بیخبر ٭ عیب پسندند بزعم هنر ٭ این قدر نمی فهمند که نهایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بلکه نهایت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التحیات نیز حق است سبحانه و نهایت ایشان با نهایت این بزرگواران علیهم الصلوات و التحیات متحد نیست بلکه با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند پس تواند که جمعی را نهایتی میسر شده باشد که ورای نهایت ایشان بود و دون نهایت آن بزرگواران علیهم الصلوات و التحیات باشد پس ثابت شد که نهایت همه حق است سبحانه و تفاوت در میان طوایف علی تفاوت درجاتهم ثابت است یا آنکه گوئیم که همه نهایت خود را وصول بحق میدانند جل سلطانه لیکن بسیاری هستند که ظلال و ظهورات حق را حق میدانند تعالی و تقدس با وجود تفاوت درجات آن ظلال و ظهورات پس نهایات جمیع ارباب نهایات نفس الامر وصول بحق نشد تعالی و تقدس بلکه بزعم هر یکی منتهای او حق است سبحانه پس اگر ابتدای یکی ظلال و ظهورات حق باشند تعالی و تقدس که نهایت دیگریست بزعم خود و نهایت آن یکی وصول بحق باشد تعالی کبریاؤه ورای آن ظلال و ظهورات است چه استبعاد بود و چه محل انکار و اشتباه باشد ع قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور ٭ حاش لله که برارم بزبان این گله را ٭ همه شیران جهان بسته این سلسله اند ٭ روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را ٭ ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین.

مکتوب چهل و چهارم

به محمد صادق ولد حاجی محمد مومن صدور یافته در جواب استفسار او که از وحدت وجود پرسیده بود و تطبیق دادن آن را به علوم شرعیه [در میان ایشان] و ایضا پرسیده بود از احب الله سبحانه عبد الله بچه معنی است الحمد لله [و سلام]

علی عبادہ الذین اصطفی پرسیدہ بودند کہ صوفیہ بوحدۃ وجود قائل اند و علما آنرا کفر و زندقہ میدانند و ہر دو طائفہ از
فرقہ ناجیہ اند حقیقت این معاملہ نزد تو چیست محبت اثار التحقیق این مبحث را این فقیر در مکتوب در رسائل خود بتفصیل
نوشتہ ست و نزاع فریقین را بلفظ راجع داشتہ مع ذلک چون پرسیدہ اند سوال را از جواب چارہ نبود لہذا بر سبیل اختصار
چند کلمہ نوشتہ آمد بدانند کہ از صوفیہ علیہ ہر کہ بوحدت وجود قائل ست و اشیا را عین حق می بیند تعالی
و حکم بہمہ اوست می کند مرادش آن نیست کہ اشیا با حق جل و علا متحد اند و تنزیہ تنزل نمودہ تشبیہ گشتہ است
و واجب ممکن شدہ و بیچون بہ چون آمدہ کہ این ہمہ کفر و الحاد ست فہو سبحانہ الآن کما کان فسبحان من لا یتغیر
بذاتہ ولا بصفاتہ ولا فی اسمائہ بحدوث الاکوان او سبحانہ و تعالی بر ہمان صرافت اطلاق خود ست از اوج وجوب
بحضیض امکان میل نفرمودہ بلکہ معنی ہمہ اوست آنست کہ اشیا نیستند و موجود اوست تعالی و تقدس منصور
کہ انا الحق گفت مرادش آن نیست کہ من حقم و با حق متحدم کہ آن کفرست و موجب قتل او بلکہ معنی قول او آنست
کہ من نیستم موجود حق ست سبحانہ غایۃ ما فی الباب صوفیہ اشیا را ظہورات حق میدانند تعالی و تقدس و مجالی اسما
و صفات او سبحانہ می انگارند بی شائبہ تنزل و بی مظنہ تغیر و تبدل و رنگ آنکہ ظل از شخص ممتد شود نمی توان
گفت کہ آن ظل با آن شخص متحد ست و نسبت عینیت دارد یا آن شخص تنزل نمودہ بصورت ظل ظاہر شدہ است بلکہ
آن شخص بر صرافت اصالت خود ست و ظل از وی بوجود آمدہ ست بی شائبہ تنزل و تغیر ہر چند در بعضی اوقات جمعی را
بوسطہ کمال محبت کہ بوجود شخص پیدا کردہ اند وجود سایہ از نظر شان مختفی گردد و غیر از شخص ہیچ چیز مشہود ایشان
نباشد شاید کہ بگویند کہ ظل عین شخص ست یعنی ظل معدوم است و موجود ہمان شخص ست و پس ازین تحقیق لازم آمد
کہ اشیا نزد صوفیہ ظہورات حق اند تعالی نہ عین حق جل سلطانہ پس اشیا از حق باشند تعالی نہ حق جل شانہ پس معنی
کلام ایشان کہ ہمہ اوست ہمہ از وست باشد کہ مختار علما کرام ست و نزاع در میان علما کرام و صوفیہ عظام کثرہم
سبحانہ الی یوم القیام فی الحقیقہ ثابت نباشد و مآل قولین یکی بودہ این قدر فرق ست کہ صوفیہ اشیا را ظہورات
حق میگویند تعالی و علما این لفظ نیز تحاشی مینمایند از جہت تحرز نمودن از توہم حلول و اتحاد سوال صوفیہ اشیا را
با وجود ظہورات معدوم خارجی میدانند و موجود در خارج جز حق را نمی بینند سبحانہ و علما اشیا را موجودات خارجیہ
میگویند پس نزاع فریقین بمعنی ثابت شد جواب صوفیہ ہر چند عالم را معدوم خارجی میدانند اما در خارج وجود وہمی
از برای اثبات مینمایند و اذیت خارجی میگویند و از کثرت وہمیہ خارجیہ انکار نمیکنند مع ذلک میگویند کہ این وجود وہمی

که در خارج نمود پیدا کرده است نه از قسم آن وجودات وهمیه است که بارتفاع وهم مرتفع گردد و ثبات و استقرار ندارد
بلکه این وجود وهمی و این نمود خیالی چونکه بصنع حق سبحانه و نقاش قدرت کامله او تعالی است از زوال محفوظ
است داخل مضمون معامله این نشاء را با آن نشاء مربوط است سوفسطائی که عالم را اوهام و خیالات
می دانند ارتفاع اشیا را بارتفاع وهم و خیال می انگارند و میگویند که وجود اشیا تابع اعتقاد ما است لنفس الامر تحقق ندارند
اگر آسمان را زمین اعتقاد کنیم زمین است و زمین باعتقاد ما آسمان و شیرین را اگر تلخ دانیم تلخ است و تلخی باعتقاد
ما شیرین بالجمله این بیخردان انکار ایجاد صانع مختار جل سلطانه مینمایند و اشیا را باو تعالی مستند نمیدارند
ضلوا فاضلوا لیس صوفیه اشیا را در خارج وجود وهمی که ثبات و استقرار دارد و بارتفاع وهم مرتفع نمیگردد اثبات
مینمایند و معامله این نشاء و آن نشاء که مخلد و مؤبد است بآن وجود مربوط میدارند و علماء اشیا را در خارج موجود
میدانند و احکام خارجی ابدی را بر اشیا مرتب میدانند مع ذلک وجود اشیا را در جنب وجود حق جل و علا ضعیف
و نحیف تصور مینمایند و وجود ممکن را نسبت بوجود واجب تعالی و تقدس هالک میدانند پس نزد فریقین اشیا را
در خارج وجود ثابت گشت که احکام این نشاء و آن نشاء بآن مربوط است و بارتفاع وهم و خیال غیر مرتفع است
فارتفع النزاع و زال الخلاف غایة ما فی الباب صوفیه این وجود را وهمی میگویند بواسطه آنکه در وقت عروج وجود اشیا از
نظر ایشان مختفی میگردد و غیر از وجود حق جل شانه در نظر ایشان نمی ماند و علما از اطلاق لفظ وهم بر آن وجود تحاشی
مینمایند موجود وهمی نمیگویند تا قاصر نظری بارتفاع آن حکم نکند و از ثواب و عذاب ابدی انکار ننماید سؤال صوفیه که
اشیا را وجود وهمی اثبات مینمایند مقصود ایشان آنست که این وجود با وجود ثبات و استقرار نفس امری نیست و وجودی جز
در وهم ندارد و غیر از نمود نصیبی از هستیت و علماء اشیا را در خارج موجود میدانند با وجود نفس امری فالنزاع باق جواب
وجود وهمی و نمود خیالی چون بارتفاع وهم و خیال مرتفع نشد نفس الامری گشت زیرا که اگر فرض کنیم زوال وهم جمیع اهل عالم آن وجود
ثابت است بزوال آنها هرگز زائل نمیگردد و لا معنی للواقع و نفس الامر الا هذا اینقدر هست که این نفس امری که در وجود
ممکن اثبات نموده می آید در جنب نفس امری که در وجود واجب تعالی ثابت است حکم لاشیء دارد و نزدیک است که آنرا در موهومات
و متخیلات شمرده شود در رنگ افراد کلی مشکک که باید گر تفاوت فاحش دارند چنانچه وجود ممکن که نسبت بوجود واجب تعالی حکم لاشیء
دارد و نزدیک است که آنرا در عدمات شمرده آید فلا نزاع فی الحقیقة سؤال وجود همه اشیا چون نفس امری گشت لازم آمد که در نفس امر
موجودات متعدد باشند و نفس الامر هر یک موجود بود و این منافی وحدت وجود است که معتبر صوفیه وجودیه است جواب هر دو نفس امری وحدت

وجود هم نفس امری لیکن چون جهت و اعتبار مختلف است توهم اجتماع نقیضین می نموده است این بحث بمثالی روشن
گردد و صورت زید مثلا که در مرآت می نماید نفس امر در مرآت هیچ صورت کائن نیست زیرا که آن صورت نه در تحت
مرآت است و نه در روی آن مرآت بلکه وجود آن صورت در مرآت باعتبار توهم است و بیش از اراده خیالی آنرا در مرآت
حصولی نیست و این وجود وهمی و اراده خیالی که صورت را در مرآت پیدا شده است نیز نفس امریست لهذا اگر کسی گوید
که من صورت زید را در مرآت دیده ام عقلا و عرفا او را درین کلام صادق میدانند و محقق می انگارند و چون مبنای ایمان بر
عرف است اگر شخصی سوگند خورد و گوید که واهمه من صورت زید را در آئینه دیده ام می باید که حانث نشود پس در صورت هم عدم
حصول آن صورت زید در مرآت نفس امریست و هم حصول آن صورت در مرآت و باعتبار تخیل و توهم نفس امری تا نفس امر
سابق مطلقا نفس امرست و نفس امر لاحق بتوسط توهم و تخیل است عجب معامله است باعتبار توهم و تخیل که منافی نفس امرست
اینجا همان باعتبار محصل نفس امر گشته است اذ لولاه لما حصل ثمه نفس الامر مثال دیگر نقطه جواله است که باعتبار توهم و تخیل بصورت
دائره در خارج ثبوتی پیدا کرده است اینجا هم عدم حصول دائره در خارج نفس امریست و هم حصول آن دائره
در خارج باعتبار توهم و تخیل نفس امری لیکن عدم حصول دائره مطلق نفس امریست و حصول آن دائره با ملاحظه
توهم و تخیل نفس امرستی پس اول مطلق است و ثانی مقید است پس در ما نحن فیه وحدت وجود مطلقا نفس امری است
و تعدد وجود باعتبار توهم و تخیل نفس امری گشته پیش ملاحظه اطلاق و تقیید در میان این دو نفس امر تناقض نباشد و
اجتماع نقیضین ثابت نبود سؤال چون زوال وهم جمیع اوهام فرض کرده شود وجود وهمی و نمود خیالی
چگونه ثابت باشد جواب این وجود وهمی مجرد اختراع وهم حاصل نشده است تا بزوال وهم زائل گردد
بلکه بصنع حق جل و علا در مرتبه وهم حاصل گشته است و اتقان پیدا کرده است ناچار بزوال وهم خلل نپذیرد و
وجود وهمی باین اعتبار گویند که حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است و چون خلق او
تعالی هر مرتبه که باشد از زوال و خلل محفوظ است و حضرت حق سبحانه و تعالی چون آنرا خلق فرموده
است ناچار نفس امری گشته در هر مرتبه که خلق کرده باشد هر چند آن مرتبه نفس امری نباشد و مجرد اعتبار
بود اما مخلوق در آن مرتبه نفس امریست و آنکه گفتیم که حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه حس و وهم خلق
فرموده است یعنی اشیا را در مرتبه ایجاد فرموده است که آن مرتبه را حصولی و ثبوتی نیست مگر در حس و وهم در رنگ
آنکه شعبده بازی چیزهای غیر واقع را نماید و یک چیز را ده چیز داناند آن ده چیز را حصولی نیست مگر

مگر در حس و وهم و نفس امر جز یک چیز موجود نیست و این ده چیز را که نموده است اگر بقدرت کامله خداوندی جل سلطانه
ثبات و استقرار پیدا کنند و از خلل و عدم زوال محفوظ باشند نفس امری میگردند پس آن ده چیز هم در نفس
امر هستند و هم نیستند لیکن بدو اعتبار اگر قطع نظر از مرتبه حس و وهم کرده شود نیستند و به ملاحظه حس و وهم هستند

قصه مشهور است که در یکی از بلاد هندوستان شعبده بازان پیش سلطان بنیاد شعبده بازی نموده بودند
و درین اثنا به طلسم شعبده تخم درختهای انبه بنظر آوردند و نمودی بود آنها را ظاهر ساختند و در تمام مجلس نمو دادند تا آن
درخت‌های کلان شدند و بار آوردند و اهل مجلس از آن بارها تناول نمودند درین وقت آن سلطان
حکم کرد که شعبده بازان را به قتل رسانند چه او شنیده بود که بعد از ظهور شعبده اگر شعبده باز را بکشند آن
شعبده بقدرت خداوندی جل سلطانه بحال خود می‌ماند و اتفاقاً چون آن شعبده بازان را کشتند
آن درختهای انبه بقدرت خداوندی جل سلطانه بحال خود ماندند و شنیده‌ام که آن درختها تا این زمان بحال
خودند و مردم از میوه آنها می‌خورند و ما ذلک علی الله بعزیز پس در صورت متنازع فیه حضرت حق سبحانه و
تعالی که جز او در خارج و نفس امر موجودی نیست بقدرت کامله خود کمالات اسما و صفات خود را در پرده صور ممکنات در
مرتبه حس و وهم ظاهر ساخت و بوجود وهمی و ثبوت خیالی آن کمالات را در مجالی اشیا جلوه گر گردانید یعنی
اشیا را بر طبق آن کمالات در مرتبه حس و وهم ایجاد فرموده تا بوجود وهمی و ثبوت خیالی پیدا کردند پس بود
اشیا باعتبار نمود خیالی است لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نمود را استقرار و ثبات کرامت فرموده
است و در صنع اشیا اتقان مرعی داشته و معامله ابدی با اینها مربوط ساخته تا چار وجود وهمی و ثبوت خیالی
اشیا نیز نفس الامری گشته است و از خلل محفوظ شده پس توان گفت که اشیا در خارج باعتبار نفس الامر هم وجود دارند
و هم وجود ندارند لیکن بدو اعتبار چنانچه مکرر گذشت حضرت والد بزرگوار این فقیر که از علما محققین بودند قدس سره میفرمودند
که قاضی جلال الدین اکرمی که از علما متبحر بود از من پرسید که نفس الامر وحدت است یا کثرت اگر وحدت است
شریعت که مبنای آن بر احکام متباینه و متمایزه است باطل میگردد و اگر نفس الامر کثرت است قول صوفیه که بوحدت
وجود قایلند باطل می‌شود حضرت ایشان در جواب او فرمودند که هر دو نفس امریست و نیز ایشان فرمودند
بخاطر فقیر نمانده است که در بیان آنچه فرمودند بخصوص درین وقت بخاطر فقیر رسیده در مسوده آورده والامر الی الله سبحانه
پس صوفیه که بوحدت وجود قائل اند محقق اند و علما که بکثرت وجود حکم کنند نیز محق مناسب احوال صوفیه

وحدت است بمناسب احوال علما کثرت زیرا که مبانی شرائع بر کثرت است و تغایر احکام بکثرت مربوط است و
دعوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و تنعیم و تعذیب اخروی بکثرت تعلق دارد چون حضرت حق سبحانه وتعالی
بحکم فاحببت ان اعرف کثرت را می خواهد و ظهور را دوست میدارد ابقاء این مرتبه نیز ضروری است چه ترتیب این
مرتبه مرضی و محبوب رب العالمین است سلطان ذی شان را خدم و حشم باید و عظمت و کبریای او را ذل و افتقار و انکسار
در کار است معامله وحدت وجود هرچند کالحقیقة است و معامله کثرت نسبت باو در رنگ مجاز لهذا آن عالم را عالم حقیقت
گویند و این عالم را عالم مجاز اما ظهورات چونکه محبوب او تعالی گشته است و بقای ابدی اشیا را عطا فرموده است
و قدرت را در لباس حکمت آورده و اسباب را روپوش فعل خود ساخته آن حقیقت کالمهجور شده است و این مجاز
متعارف گشته نقطه جواله هرچند کالحقیقة است و دائره که ناشی ازان نقطه است کالمجاز اما حقیقة آنجا مهجور است و آن
متعارف است مجاز نیست والقضایا بسیار بودند معنی این قول اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب بدانند که چون دوست داشت او تعالی
حق سبحانه بنده را ذنب ازوی صادر نشود که اولیای حق جل وعلا از ارتکاب ذنوب محفوظ اند اگرچه جایز است که ذنب از
ایشان صادر شود بخلاف انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که از ذنوب معصوم اند جواز صدور ذنب هم از ایشان مسلوب
و چون ذنب از اولیا عمدا نشود یقین است که ضرر ذنب هم نخواهد بود و پس در صورت عدم صدور ذنب لا یضره
ذنب درست است کما لایخفی علی ارباب العلم و نیز تواند بود که مراد از ذنب ذنب سابق باشد که پیش از حصول
بدرجه ولایت صادر شده بود فان الاسلام یجب ما کان قبله و حقیقة الامر عند الله سبحانه ربنا لا تؤاخذنا
ان نسینا او اخطأنا والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب چهل و پنجم

بحقایق آگاهی معارف دستگاهی خواجه
حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه عالم تمام مجالی اسما و صفات واجبی است جل سلطانه بخلاف
ذات که ممکن ازان دولت بی نصیب است و قیامی بخود در حق وی اثبات نداشته اند تمامی عرض است
بوی از جوهریت نیافته و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما مکرما
از هر چه می رود سخن دوست خوشتر است ٭ از معارف غریبه نوشته میشود استماع فرمایند و طریق مراقبه احضر
غوص نموده می آید توجه بلیغ نمایند باید دانست که عالم تمامه مجالی و مظاهر اسما و صفات واجبی است
تعالی و تقدس اگر ممکن حیات است مرآة حیوة واجب است تعالی و تقدس و اگر علم است مرآة علم

اوست سبحانه واگر قدرتست هم مرتبت قدرت اوست تعالی علی هذا القیاس و ذات او را تعالی در عالم مظهری
نیست و مرآتی نه بلکه ذات او را تعالی با عالم هیچ مناسبتی نیست و در هیچ چیز اشتراکی نه اگرچه آن مناسبه
در اسم بود و آن مشارکه در صورت باشد ان الله لغنی عن العلمین بخلاف اسما و صفات که با عالم مناسبه اسمی دارند و
مشارکه صوری در میان ایشان ثابتست چنانچه در واجب تعالی علم است در ممکن نیز صورت آن علم ثابتست
و چنانچه آنجا قدرتست اینجا نیز صورت آن قدرتست بخلاف ذات که ممکن از آن دولت بی نصیب است و قیام
بخود در حق وی ارزانی نداشته اند بلکه ممکن چون بر صورت اسما و صفات او تعالی مخلوقست بتمامه عرضست و بوی
از جوهریت نیافته و قیام او بذات واجبی است تعالی و تقدس و ارباب معقول که ممکن را بجوهر و عرض تقسیم نموده
اند از ظاهر بینی است و قیام بعض ممکن به بعض دیگر ثابتست از قبیل قیام عرض بعرضست نه از قبیل قیام عرض
بجوهر بلکه فی الحقیقه آن هر دو عرض بذات واجبی قیام دارند تعالی جوهریتی در میان ایشان ثابت نیست قیوم جمیع ممکنات
اوست تعالی و تقدس پس ممکن را فی الحقیقه ذات نبود که صفات او قائم بآن ذات باشند بلکه ذات مر واجب را است
تعالی که صفات او تعالی و همچنین جمیع ممکنات باو قایمند و اشارتی که هر یک بذات خود بلفظ انا می نماید آن اشاره
فی الحقیقه بجانب همان یک ذات است که همه را قیام باوست اشاره کننده ندانند هر چند ذات تعالی مشار الیه هیچ
اشارت نیست و با هیچ چیز متحد نه این معارف غامضه را گونه نظر با معارف توحید وجودی غلط نکنند و
دو بیان یکدیگر اند ارباب توحید وجودی جز یک ذات تعالی و تقدس موجود نمیدانند و اسما و صفات او را تعالی نیز اعتبارات
علمی می انگارند و حقایق ممکنات را میگویند که بوی از وجود بایشان نرسیده است الاعیان ما شمت رائحة الوجود
کلام ایشان است و این فقیر صفات او را تعالی نیز موجود بوجود زاید میداند چنانچه علمای اهل حق فرموده اند
و ممکنات را که مجالی اسما و صفات اوست تعالی نیز وجودی اثبات مینماید غایة ما فی الباب ممکنات را اعراض که
قیام بخود ندارند میداند و جوهریت که قیام بخود دارد در ممکنات اثبات نمی کند و همه را قیام بذات او تعالی و تقدس
مینماید سوال ازین تحقیق معلوم میشود که ذات ممکن عین ذات واجب است تعالی و ممکن با واجب متحد است بل
نشانه این محال است که مستلزم قلب حقایق است جواب گوییم که ذات ممکن یعنی ماهیت و حقیقت
او همان اعراض متعدده مخصوصه است که مجالی اسما و صفات واجب تعالی و این اعراض را با ذات
واجب تعالی و تقدس هیچ عینیتی نیست و بهیچ وجه اتحادی نه تا قلب حقایق لازم آید بیش ازین نیست که قیام

ایں اعراض ماں ذات حق تعالی و قیوم جمیع اشیا اوست سبحانه سوال چون اشارة هر یک که بذات خود و بلفظ
انا می نماید راجع بذات واجب تعالی باشد لازم می آید که ذات ممکن یعنی ماهیت وحقیقت او عین ذات واجب
بود تعالی چه اشارت هر کس بلفظ انا بماهیت وحقیقت خود است واین مستلزم قلب حقیقت است وبعینه سخن
ارباب توحید وجودیست جواب آری اشارت هر کس بلفظ انا هر چند بحقیقت خود است اما حقیقت او چون
اعراض مجتمعه است قابلیت این اشارت ندارد و چه عرض بالاستقلال و بالاصالة قابل اشارت حسی نیست چون
حقیقت او قبول این اشارت نکرد ناچار آن اشارت راجع بمقوم آن حقیقت گشت پس ماهیت ممکن همان
اعراض مجتمعه است هر چند اشارت انامی او بواسطه عدم قابلیت حقیقه او راجع بمقوم او گشته است که ذات واجب
تعالی و تقدس پس قلب حقیقت نشد و ممکن واجب نگشت تعالی و تقدس و در این سخن ارباب توحید
شد عجب معامله است انامی ممکن بواجب تعالی رجوع نماید و ممکن بحال خود ممکن ماند و بقول سبحانی و انا الحق تکلم
نکند بلکه نتواند کرد که صاحب تمیز است سوال قیام ممکن بذات واجب تعالی مستلزم قیام حوادث است بذات او
تعالی وآن ممتنع است جواب امتناع قیام حوادث بمعنی حلول حوادث است در ذات
او تعالی که محال است لیکن قیام اینجا بمعنی حلول نیست بلکه بمعنی ثبوت وتقرر است
یعنی ثبوت وتقرر ممکن بذات واجب است تعالی سوال چون ممکن بذات واجب است تمامه
عرض باشد از محل او را چاره نبود که قائم باو باشد و آن محل کدام است ذات واجب نیست
تعالی وهم چنین ممتنع محل او نتواند بود جواب عرض آن نیست که او را قیام بذات خود نباشد بلکه قائم بغیر
بود و چون ارباب معقول در قیام عرض غیر از معنی حلول نفهمیده اند ناچار عرض را اثبات
محل نموده اند وبغیر محل ثبوت او را محال دانسته اند و چون قیام را معنی دیگر پیدا شود چنانچه گذشت محل هیچ
درکار نباشد محسوس و مشاهد است که قیام جمیع اشیا بذات واجب است تعالی هیچ حلولی و محلی درمیان نیست
ارباب معقول آنرا باور ندارند تشکیک این ان مصادم بداهت نمی شود و یقین ما را شک اینها زایل نمیگردد
واین بحث را بمثالی واضح گردانیم ارباب طلسم و اصحاب سیمیا چیزها مینمایند از جنس اجسام غریبه و اعراض عجیبه
درینصورت همه کس میدانند که این اجسام را در رنگ اعراض بخود قیامی نیست بلکه قیام اینها هر دو بذات صاحب
طلسم است و هیچ محل اینها را ثابت نیست ونیز میدانند که درین قیام شائبه حالیت و محلیت نیست بلکه بو ثبوت

وتقرر اینها بذات صاحب طلسم است بی توهم حلول و در ما نحن فیه نیز همین تصویر است چه حضرت حق سبحانه
وتعالی اشیا را در مرتبه حس و وهم خلق فرموده و اتقان و احکام در صنع اینها مراعات نمود و معامله ابدی
و تنعیم و تعذیب سرمدی باینها مربوط ساخت پس این اشیا را قیامی بخود نیست بلکه قایم بذات حق اند
سبحانه بی شائبه حلول و بی مظنه حال و محل و تمثیل یکسر صورت کوه یا صورت آسمان که در آئینه ظاهر شود ابلهی
باید که آن صور را اجسام دانسته جواهر انگارد و آن تماثیل را جواهر انگاشته قایم بخود داند و اگر فرضاً شخصی
آن صور را اعراض داند و قایم بغیر تصور نماید و بعلت عرضیت طالب محال آنها بود و بی محال ثبوت
آنها را محال داند آن شخص نیز سفیه است که به تقلید مردم انکار بداهت خود مینماید بلکه تمیز دارد بداهة می یابد
که آن صور را اصلا محال ثابت نیست بلکه احتیاجی بمحال ندارند همچنین نزد ارباب کشف و شهود تمام ممکنات
در رنگ آن صور اند و مثل آن تماثیل هستند غایة ما فی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی آن صور و تماثیل
را بصنع کامل خود بنهجی اتقان و احکام داده است که از خلل مصون اند و از زوال محفوظ و معامله سرمدی و
ابدی باینها مربوط است که امر غیر مرة از متکلمین نظام که از علمای معتزله است بحکم رمیة من غیر رام عالم را
مجموع اعراض دانسته است و از جوهر خالی انگاشته علی ان الکذوب قد یصدق چون او از کوته نظری
قیام این اعراض را بذات واجب الوجود جل سلطانه ندانسته مورد طعن و تشنیع عقلا گشته است چه
عرض را از قیام بغیر چاره نبود و بوجود جوهر قایل نیست تا قیام را باو مستند سازند و از صوفیه صاحب
فتوحات مکیه عالم را اعراض مجتمعه در عین واحد دانسته و عین واحد را عبارت از ذات احدیت دانسته
جل سلطانه لیکن بعدم بقای این اعراض در دو زمان حکم کرده است و گفته عالم در هر آنی
بعدم میرود و مثل آن بوجود می آید و نزد فقیر این معامله شهودیست نه وجودی چنانچه در شرح
رباعیات تحقیق این بحث نموده است سالک را در توسط احوال پیش ازانکه ماسوی از نظر او مطلقا مرتفع گردد در ابتدا
میبیند که عالم معدوم گشته است و در آن ثانی می یابد که عالم موجود است و در آن ثالث باز معدوم می یابد و در آن رابع موجود می
انگارد تا آنکه بفنای مطلق مشرف گردد و همیشه ماسوی را معدوم یابد درین زمان در شهود او عالم مستمر العدم است و همچنین
چنین در توسط ـــ حصول بقا و رجوع بعالم گاهی عالم بنظر میدرآید و گاهی مختفی میگردد و ازانجا نیز حالت تجدد
امثالی متوهم میگردد و هم و غار را معامله بقا بمقام تکمیل و ارشاد ستهنا دوام باز عالم بنظر او خواهد درآمد و عالم را مستمر الوجود خواهد یافت

در رجوع بعالم بانجام می رسد

پس این معامله راجع بشهود سالک گشت نه بوجود عالم که وجود او همیشه بریکو تیره است اگر تذبذب است در شهود است و بس والله سبحانه الملهم للصواب و حکم بعدم بقاء اعراض در دو زمان که بعضی از متکلمین گفته اند مدخول است و ثبوت نه پیوسته وادله که بر عدم بقای اعراض آورده اند نا تمام اند این معارف غامضه گویا سبقی است مر اکثر یاران آنجا را لنهایت فرموده نقل آنها بهر آیه شوق کشد التفات فرمایند چون در فقیر کسلی بود بهر کدام از یاران کتابت علیحده نوشته نشد و اکتفا باین معارف نموده آمد والسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب چهل و ششم

به مولانا حمید بنگالی صدور یافته در فضائل کلمه طیبه که متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است و در بیان آنکه کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقداری نیست و در میان آنکه ولایت را از شریعت چاره نیست و همیشه بشریعت مکلف است و باطن گرفتار آن معامله لا اله الا الله محمد رسول الله کلمه طیبه متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است تا زمانی که سالک در مقام نفی است در مقام طریقت است و چون از نفی تمام فارغ شود و جمیع ماسوی از نظر او منتفی گردد طریقت را تمام کرده باشد و به مقام فنا رسیده بود و چون بعد از نفی در مقام اثبات آید و از سلوک بجذبه آید ولایت صادق می آید و نفس از امارگی باطمینان می گراید و مزکی و مطهر میگردد پس کمالات ولایت مربوط بجزو اول این کلمه طیبه گشت که نفی و اثبات است باقی ماند جزو دویم این کلمه مقدسه که مثبت رسالة خاتم الرسل است علیه و علی آله و علیهم الصلوات والتسلیمات این جزو اخیر محصل و مکمل شریعت است آنچه در ابتداء و وسط از شریعت حاصل شده بود صورت شریعت بود و کالمرسوم او بود و حصول حقیقت شریعت درین موطن است که بعد از حصول مرتبه ولایت حصول می پیوندد و کمالات نبوت که کمل تابعان را بتبعیت و وراثت انبیا علیهم الصلوات والتحیات حاصل میگردد نیز درین موطن است طریقت و حقیقت که محصلان ولایت اند گویا شرائط اند از برای تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل کمالات نبوت و ولایت را همچون طهارت باید دانست و شریعت را همچون صلوة در طریقت گویا ازاله نجاسات حقیقیه است و در حقیقت ازاله نجاسات حکمیه تا بعد از طهارت کامله شایان اتیان احکام شرعیه گردد و قابلیت ادای نمازی که نهایت مراتب قرب است و ستون دین است و معراج مومن است بید آکند جزو اخیر این کلمه مقدسه را دریایی یافتم بیکران که جزو اول در جنب آن قطره می نمود یلی کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقداری نیست ذره را

در جنب آفتاب چه نمود سبحان الله جمعی از کج بینی ولایت را از نبوت افضل دانسته اند و شریعت
را که لب لباب است پوست انگاشته چه کند نظر شان مقصور بر صورت شریعت است و از مغز جز پوست
بدست نیاورده اند و نبوت را به علت توجه بخلق قاصر انگاشته اند و این توجه را در رنگ توجه عوام تصور نا
دانسته ولایت را که توجه بحق دارد جل و علا بر آن توجه ترجیح داده اند و ولایت را افضل از نبوت گفته
میدانند که در کمالات نبوت نیز در وقت عروج رو بحق است سبحانه چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه
ولایت صورت آن کمالات عروجی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه شمه ازان ذکر خواهد یافت
و در وقت نزول نبوت در رنگ ولایت رو بخلق است اینقدر فرق است که در ولایت بظاهر متوجه
بخلق است و بباطن بحق است سبحانه و در نزول نبوت بظاهر و باطن متوجه خلق است و بکلیت خود
ایشان را بحق جل شانه دعوت مینماید و این نزول اتم و اکمل است از نزول ولایت چنانچه در کتب
و رسائل تحقیق آن نموده است و این توجه ایشان بخلق نه در رنگ توجه عوام است چنانچه گمان برده
اند بلکه توجه عوام بخلق از جهة گرفتاری ایشان است که بماسوی دارند و توجه خواص بخلق نه بواسطه
گرفتاری است بماسوی چه این بزرگواران گرفتاری ماسوی را در اول قدم وداع نموده اند و گرفتار
بخالق خلق جل سلطانه بجای آن گزیده بلکه توجه بخلق این بزرگواران را برای هدایت و ارشاد است تا
بخالق خلق جل سلطانه ایشان را رهنمونی فرمایند و بمراضی مولای ایشان تعالی و تقدس دلالت
نمایند و شک نیست که این قسم توجه بخلق که مقصود ازان تخلیص ایشان است از رقیت ماسوی فاضلتر است
ازان توجهی که بتنهایی خود بحق نماید جل و علا مثلا شخصی بذکر الهی جل سلطانه اشتغال دارد درین اثنا
نابینایی پیدا شد که پیش راه او چاه است که اگر قدم دیگر بردارد در چاه رود درینصورت
آن شخص را ذکر گفتن بهتر است یا نابینا را از چاه خلاص کردن بهتر شک نیست که تخلیص نابینا
بهتر است از ذکر گفتن او چه او تعالی غنی است ازو و از ذکر او و نابینا بنده ایست
محتاج که دفع ضرر ازوی ضروریست علی الخصوص که باین تخلیص مامور شود این تخلیص
تخلیص او هم ذکر است که امتثال امر است در ذکر ادای یک حق است که حق مولا است جل شانه
و در تخلیص که بامر واقع شود ادای دو حق است حق عبد و حق مولی تعالی بلکه نزدیک

ست که ذکر گفتن در آن وقت داخل ذنب نموده آید چه همه وقت ذکر گفتن مستحسن نیست در بعضی اوقات
ذکر ناگفتن مستحسن ست چنانچه در ایام منهی و در اوقات مکروه روزه نا داشتن و نماز ناگذاردن از روزه
داشتن و از نماز گذاردن بهتر ست باید دانست که ذکر عبارت از طرد غفلت ست بهر وجه که میسر شود
نه آنکه ذکر مقصور بر تکرار کلمه نفی و اثبات ست یا تکرار اسم ذات تعالی چنانچه گمان برده میشود پس آنچه
از امتثال اوامر و انتهاء از نواهی شرعیه نموده آید همه داخل ذکر ست بیع و شری با مراعات حدود شرع
ذکر ست و همچنین نکاح و طلاق با مراعات ذکر ست و همچنین مباشرت این امور با مراعات مذکوره
آمر و ناهی جل سلطانه نصب عین مباشر این امور ست پس غفلت را گنجایش نباشد لیکن ذکری
که باسم و صفت مذکور واقع شود سریع التاثیر ست و محبت بخش مذکور ست و قریب الایصال ست بمذکور بخلاف
ذکری که به امتثال اوامر و انتهاء از نواهی واقع شود که ازین صفات قلیل النصیب ست هر چند ازین صفات در بعضی افراد
که ذکرشان با امتثال اوامر و انتهاء از مناهی شرعیه ست بسبیل ندرت یافته شود و حضرت خواجه نقشبند میفرمودند
قدس سره که حضرت مولانا زین الدین تایبادی قدس سره از راه علم بخدا رسیده ست جل سلطانه و ایضا ذکری که باسم
و صفت واقع شود وسیله است مر ذکری را که مراعات حدود شرعیه حاصل شود زیرا که در جمیع امور مراعات احکام شرعیه نمودن
بی محبت تام بصاحب شرع میسر نیست و این محبت تام مربوط بذکر اسم و صفت اوست تعالی پس اول آن ذکر باید تا بدولت
این ذکر مشرف گردد و معامله نهایت دیگر ست آنجا هیچ وسیله الله یجتبی الیه من یشاء برسر اصل سخن رویم و گوئیم که ورای این معامله
سه گانه طریقت و حقیقت و شریعت معامله دیگر ست و کار و بار دیگر نتوان گفت که این معامله را در جنب آن
معامله هیچ اعتدادی و اعتباری نیست آنچه در مرتبه حقیقت حاصل شده بود با اثبات تعلق داشت صورت این معامله بود
و این معامله حقیقت آن صورت ست و در رنگ صورت شریعت که در ابتدا بمرتبه عوام بحصول پیوسته بود و بعد
از حصول طریقت و حقیقت حقیقت آن صورت میسر میگردد خیال باید کرد معامله که صورت او حقیقت باشد
در مقدار ولایت بود در گفت و گو چگونه درآید و در بیان چگونه گنجد و اگر فرضا بیان کرده شود که دریابد چه
دریابد این معامله وراثت انبیاء اولی العزم ست علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات که نصیب اقل قلیل آمده
هرگاه اصول در این معامله قلیل باشند فروع ناچار اقل خواهند بود و سوال ازین معارف لازم می آید که در بعضی مراتب
عارف قدم از شریعت بیرون می نهد و به ماورای شریعت عروج مینماید جواب شریعت عبارت از ظاهر آن معامله ست در رساله

شرط ... باهم

بباطن متعلق ست ظاهر هم بشریعت مکلف ست و باطن گرفتار آن معامله و چون این نشاء دوار عمل ست
باطن بلا انضمام اعمال ظاهره امر عظیم ست و ترقیات باطن مربوط باتیان شریعت ست که بظاهر تعلق دارد پس
همه قیمت درین نشاء ظاهر و باطن را بشریعت چاره نبود کار ظاهر عمل بشریعت ست و نصیب باطن
نتایج و ثمرات شریعت پس کمال شریعت ام جمیع کمالات آمد و حصول جمیع مقامات گشت نتایج و ثمرات شریعت مقصور برین
نشاء دنیوی نیست کمالات اخروی و منفعات سرمدی نیز از ثمرات نتایج شریعت ست پس شریعت
شجره طیبه آمد که درین نشاء و در آن نشاء از ثمرات و فواکه آن عالم منتفع ست و جهات آن فواید از آنجا
ماخوذ ست سوال ازین بیان لازم آید که در کمالات نبوت نیز باطن بحق ست سبحانه و ظاهر بخلق
دعوت در مکتوبات و رسایل خود نوشته و بالا نیز گذشته ست که در مقام نبوت که محل دعوت ست تمام رو
بخلق ست وجه توفیق چیست جواب ان معامله بعروج تعلق دارد و مقام دعوت مربوط بهبوط ست
پس در وقت عروج باطن بحق ست سبحانه و ظاهر بخلق تا بوفق شریعت غرا ادای حقوق اینها
نماید و در وقت هبوط تمام بخلق متوجه باشد و بکلیت خود خلق را بحق جل سلطانه دلالت فرماید فلا منافاة
و تحقیق این مقام آنست که توجه بخلق عین توجه بحق ست سبحانه فاینما تولوا فثم وجه الله این معنی که ممکن مظهر
وجوب ست سبحانه یا مرآت واجب ست تعالی ممکن حقیر را چه یارا که عین واجب تعالی و تقدس باشد یا
قابل مرآتیت او تعالی تواند بود بلکه توان گفت که واجب تعالی و تقدس مرآت ممکن ست و اشیا را مرآت واجب
تعالی چنان متوهم میشود که صور اشیا در مرآت صورت حلولی و سریانی نیست هم چنین این اشیا را در مرآت
واجب تعالی حلول و سریانی نه چگونه حلول متصور شود که در مرتبه مرآت صور را وجودی نیست وجود صور در مرتبه
توهم و تخیل است و بس آنجا که مرآت ست صور نیست و آنجا که صور ست مرآت را آنجا هزاران عار ست زیرا که صور را
بیش از نمود خیالی ثبوتی نیست و غیر از تحقق وهمی بودی نه اگر مکان دارند در مرتبه توهم دارند و اگر زمان دارند در مرتبه
تخیل دارند لیکن این نمود بی بود اینها چون بصنع خداوندی جل سلطانه از خلل مصون ست و از سرعت زوال محفوظ و معامله
ابدی باینها مربوط ست و عذاب و ثواب سرمدی بایشان منوط بدانند که در مرآت صورت ملحوظ
اولا صورت ست و التفات ثانی از برای شهود مرآت در کار ست و در مرآت واجب تعالی ملحوظ اولا
همان مرآتیت و التفات ثانی از برای شهود اشیا در کار ست و ایضا در مرآت صورت صور نیز مرایای

احکام و آثار مرآتهند اگر مرآت طولانی ست مثلا صور نیز طولانی ظاهر میشوند و مرایای طول مرآت
میگردند و هم چنین اگر مرآت صغیر ست آن صغیر در مرایای صور ظاهر میگردد بخلاف مرآت ذات
واجب تعالی که اشیا مرایای احکام و آثار او نمی توانند شد چه در آنمرتبه علیا هیچ حکمی و اثری ثابت نیست
بلکه هیچ نسبت آنجا مسلوب است اشیا اگر مرایا باشند چه چیز را نمایند آری در مراتب تنزل که موطن ثبوت
اسما و صفات ست اگر اشیا مرایای صور احکام واجبی باشند گنجایش دارد چه سمع و بصر و علم و قدرت
مثلا که در مرایای اشیا ظاهر اند صور سمع و بصر و علم و قدرت مرتبه وجوبند که مرآت آن اشیاست اینها
احکام مرآت اند که در مرآت اشیای ظاهره ظاهر گشته اند و آنکه گفتیم که در مرآت واجب تعالی ملحوظ اولا
همان مرآتست و التفات ثانی از برای شهود اشیا که کالصور اند و آن مرآت درکار ست حال ابتدای رجوع
ست که صور بنظر در آمده اند بعد از انکه از نظر بتمام مرتفع شده بودند و چون معامله رجوع بآخر رسد
و سیر در اشیا دور و دراز واقع شود و استقرار در مرکز دائره امکان میسر گردد ناچار شهود بغیب
مبدل خواهد شد و ایمان شهودی ایمان غیبی خواهد شد تا انکه معامله دعوت تمام شود
و ندای الرحیل دزنند آن وقت غیب نخواهد ماند و جز شهود نخواهد بود اما این شهود اتم و
اکمل خواهد بود از ان شهود دیگه قبیل رجوع حاصل شده بود چه شهودی که بآخرت تعلق
دارد اکمل ست از ان شهودی که بدنیا متعلق ست ہ هنیئا لارباب النعیم نعیمها * وللعاشق
المسکین ما یتجرع * باید دانست که از تحقیق سابق لائح گشت که صورت شیٔ را که در مرآت مینماید جز در تخیل ثبوتی
نیست مرآت سراسر صرف تجرد و خود است از حصول آن صورت این صورت را توان گفت که آینه قریب
ست و نیز توان گفت که آئینه محیط آن صورتست و با آنصورتست این قرب و احاطه و معیت نه از قبیل
قرب و احاطه جسم با جوهر بعرض بلکه آنجا قرب و احاطه ایست که عقل در تصور آن عاجز ست و در ادراک کیفیت قاصر پس
در این صورت قرب و معیت و احاطه ثابت بود و کیفیت هیچ معلوم نبود و لله المثل الاعلی همچنین ست قربی که
حضرت حق را سبحانه با عالم ست و هم چنین احاطه و معیت او تعالی معلوم الانیت ست و مجهول الکیفیت ایمان
آریم که او تعالی قریب و محیط ست و با عالم ست اما کیفیت قرب و احاطه و معیت او تعالی ندانیم که چیست چه این صفات
از صفات اشیا جدا ست و از سمات امکان و حدوث علاحده هر چند تنظیری و تشبیهی آمد اما در عالم مجاز که قنطره حقیقت ست

آورده است و به آئینه و صورت ایمای فرموده تا منیر بنیان بغایت او تعالی از مجاز پی به حقیقت برند و از صورت
به معنی گرایند والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب چهل و هفتم** بخواجه محمد قاسم بدخشی صدور یافته در نصیحت
و تنبیه بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند سبحانه الحمد والمنة که از کلمه کلام آن اخوی
حرارت طلب مفهوم میشود و بوی از جمعیت می آید اما که این دولت اثر قرب صحبت است گرفتاریهای لاطائل
شما را نگذاشت که بکیفیت صحبت دارند مجموع ایام صحبت شما معلوم نیست که به یک عشره کشیده باشد از خدا شرم
باید داشت جل سلطانه که از زر و زن هم برای خدا عز و جل انتخاب نمی کند و از تعلقات شتی خود را جمع نمایند صحبت
بر شما درست شده است و به وجدان خود دریافته اید که یکساعت این صحبت به انار بعینات مجاهده است مع ذلک
ازین صحبت گریزانند و بحیلهای خود را دور می اندازند جوهر استعداد شما نفیس است اما چه فائده که از قوت بفعل
نیامده استعداد اشما [افاده] بلند داشت لیکن همت شما پست در رنگ طفلان از جوهر نفیس بخزف ریزه های خسیس آرام گرفته
بیت بوقت صبح شود همچو روز معلومت * که با که باخته عشق در شب دیجور * حالا هم هیچ نرفته است فکر بر
اصل باید نمود عمده اینکار صحبت ارباب جمعیت است و اگر این دولت میسر نشود اوقات خود را بذکر الهی جل شانه
گویا خود را صاحب دولت است مشغول باید داشت و هر چه منافی ذکر است از آن اجتناب باید نمود و در حل و حرمت
شرعی نیک احتیاط باید فرمود و مبالغه نباید گذرانند و نماز بوقت بجماعت التزام نمایند و در تعدیل ارکان سعی بلیغ
مرعی دارند و محافظت نمایند که نماز در اوقات مستحبه ادا یابد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
مکتوب چهل و هشتم بخواجه محمد طالب بدخشی صدور یافته در ترغیب نمودن بمقام رضا بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی خواجه محمد طالب همواره خواهان مطلوب باشند خبر فوت
قرة العین محمد صدیق نوشته بودند انا لله وانا الیه راجعون برادر عزیز حضرت حق سبحانه و تعالی نزد مومنان
از همه چیز عزیزتر و محبوب‌تر است چه اموال و چه انفس و احیا و اماتت فعل وست تعالی که دیگری را در وی
دخل نیست پس ناچار فعل او تعالی نیز عزیزتر و محبوب‌تر خواهد بود جای آنست که محبان از فعل محبوب
لذت گیرند و عیش نمایند بصبر چه دلالت کند که ایمای بکراهت دارد و مقام رضا هر چند از رغبت دور
نیست اما مرتبه التذاذ امری دیگر است بیت عشق آن شعله است کو چون برفروخت * هر چه جز معشوق
باقی جمله سوخت * تیغ لا در قتل غیر حق براند * در نگر زان پس که بعد لا چه ماند * ماند الا الله باقی جمله رفت * شاد باش ای عشق

شرکت سوز رفت و السلام علی من اتبع الهدی **مکتوب چهل و نهم** بخواجه گدا صدور یافته در بیان آنکه نسیان ماسوی گام اول ازین طریق است سعی کنند که این کوتهی نشود نحمده و نصلی علی نبیه و سلم علیه و علی آله الکرام

نصیحتی که بانجوی خواجه محمد گدا نموده می آید بعد از تصحیح عقاید کلامیه و بعد از اتیان احکام فقهیه دوام ذکر الهی است جل سلطانه بنهجی که یاد گرفته اند باید که ذکر بمثابه استیلا یابد که غیر مذکور را در باطن نگذارد و تعلق علمی و حبی را از ماسوی او زائل گرداند انفراغ قلب را از نسیان از ماسوا حاصل گردد و از دید و دانش غیر فارغ شود که اگر به تکلف و تعمل اشیا را بوی یاد دهند یاد نکند و نشناسد و همواره مستهلک مستغرق مطلوب بود چون معامله تا اینجا رسد که گام درین راه زده است سعی نمایند که از یک گام هم کوتهی نکند و بدید و دانش غیر گرفتار نمانند

گوی توفیق و سعادت در میان افگنده اند کس به میدان در نمی آید سواران را چه شده بظاهر تعلقات شما کم مینماید اما شوق تعلق خود را با ارباب تعلق مخلوط میسازند اری حتی بالضرر استحق النظر سلمه مقرر است والسلام

مکتوب پنجاهم بمیرزا شمس الدین صدور یافته در بیان آنکه شریعت را صورت است و حقیقت و در بیان آنکه از ابتدا تا انتها از شریعت چاره نبود و در بیان تمکین قلب و اطمینان نفس و اعتدال اجزای قالب که در مرتبه نبوتست و با ینا سب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شریعت را صورتیست و حقیقتی صورت شریعت عبارة از اتیان احکام شرعیه است بعد از ایمان بالله و برسوله و بما جاء من عنده سبحانه با وجود منازعت نفس اماره و با وجود سرکشی و طغیان و انکار که در جبلت او موضوع است درین موطن اگر ایمان است صورت ایمانست و اگر نماز است صورت نماز است و اگر روزه است صورت روزه و علی هذا القیاس سایر الاحکام الشرعیة زیرا که نفس که عمده وجود انسان است و مشار الیه هر فرد بقول انا هم او است بر کفر و انکار خود است حقیقت ایمان و حقیقت اعمال صالحه چگونه متصور شود رحمت خداوندی است جل شانه که مجرد صورت را قبول فرموده بشارت بدخول جنت که محل رضای اوست تعالی نموده است و هم احسان اوست تعالی که در نفس ایمان بتصدیق قلب کفایت فرموده است و به اذعان نفس تکلیف نفرموده بلی جنت را هم صورتیست و هم حقیقتی اصحاب صورت از صورت جنت محظوظ خواهند شد و ارباب حقیقت از حقیقت جنت اصحاب صورت و ارباب حقیقت از یک فاکهه جنت تناول نمایند صاحب صورت از آن لذتی یابد و صاحب حقیقت لذتی دیگر ازواج مطهرات امهات المومنین بآن سرور علیه و علی آله الصلوات والسلام در یک جنت باشند و از یک فاکهه تناول فرمایند

خود پشیمان نگشته علی هذا القیاس سائر الاجزا در مقام کمالات نبوت اجزار قالب نیز باعتدال آمده است
وازافراط وتفریط باز گشته ازینجا تواند بود آنچه مشهور و فرموده علیه وعلی آله الصلوات والسلام اسلم
شیطان چنانچه در آفاق است در انفس است نیز و آن جزو ناری است که مدعی خیریت خود است وخواهان
تکبر و ترفع خود که بدترین صفات رذیله است و اسلام او کنایه از دفع این ارذل رذائل است پس در کمالات
نبوت هم تمکین قلب است وهم اطمینان انفس وهم اعتدال اجزار قالب و در ولایت همین تمکین قلب است و بعد
اللتیا والتی اطمینان نفس و آنکه گفتیم بعد اللتیا والتی اطمینان نفس است زیرا که اطمینان نفس ابر جعلکال و
بے تکلف بعد از اعتدال اجزار قالب است لهذا ارباب ولایت بواسطه عدم اعتدال اجزار قالب
رجوع مطمئنه را بصفات بشریت تجویز نموده اند چنانچه بالا گذشت و اطمینانے که بعد از اعتدال اجزار
قالب مر نفس را حاصل میگردد از رجوع بصفات رذیله پاک و مبرا است پس اختلاف رجوع آن مبنی بر اختلاف
مقامات نفس بود + + + والظاهر است هر یکی از مقام خود خبر داده است و از یافت خود سخن رانده
سوال هرگاه اجزار قالب نیز بحد اعتدال آیند و از طغیان و سرکشی باز مانند جهاد با اینها چه صورت دارد
و در رنگ نفس مطمئنه جهاد از اینها نیز مرتفع گردد جواب فرق است درمیان مطمئنه و این اجزا چه مطمئنه صاحب
استهلاک و اضمحلال است و ملحق بعالم امر است که بکمال استهلاک و سکر متصف است و این اجزار بواسطه
اتیان احکام شرعیه که مبنای آن بر صحو است مناسبت باستهلاک و سکر ندارند و در مستهلک گنجایش مخالفت
نیست و آنکه صحو دارد بواسطه بعضی مصالح و منافع اگر در بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش دارد
امید است که این مخالفت بفضل خداوندی جل سلطانه از ترک استحباب بالا نرود و از ارتکاب کراهت
تنزیه پایان تر فرود نیاید پس جهاد در مرتبه قالب وجود اعتدال اجزار او متصور شود و در مطمئنه
جهاد مجوز نباشد تحقیق این مبحث در مجلد مکتوبات اول در مکتوب بیان طریق که باسم فرزندی اعظمی
مرحومی نوشته شده است بتفصیل اندراج یافته است اگر خفائی مانده باشد آنجا رجوع نمایند و اگر
بمحض فضل خداوندی جل سلطانه کمالات نبوت که نتایج و ثمرات حقیقت شرعیت اند نیز بانجام رسند
و ترقیات آنجا منوط باعمال نباشند معامله دران موطن بمحض فضل خداوندی و احسان حضرت
رحمان است جل سلطانه اعتقاد آنجا اثر نیست و علم و عمل را آنجا حکم نه فضل در فضل و کرم در کرم است

۸ نفس [illegible]

این مقام نسبت بمقامات سابق بس عالی است و وسعت تمام دارد و نورانیتی دارد که در سابق اثری
از آن نبود این مقام باصالت مخصوص انبیاء اولی العزم است علیهم الصلوات والتسلیمات و به تبعیت هر کرا
نوازند و بوراثت هر کرا مشرف سازند به با کریما کارها دشوار نیست ؛ اینجا کسی غلط نکند و نگوید که در بن
موطن از صورت وحقیقت شریعت استغنا حاصل میگردد و احتیاج باتیان احکام شرعیه نمی ماند زیرا که شریعت
اصل این کار است و بنیاد این معامله است درخت هر چند بالا رود و سر فراز گردد و دیوار هر چند بلند برآید
و کوشکهای عالی بروی راست شود از اصل و بنیاد مستغنی نباشند و احتیاج ذاتی از ایشان زائل
نگردد مثلا خانه علو هر چند رفعت پیدا کند و از پستی دورتر شود و از خانه سفل ورا چاره نبود و احتیاج
او از سفل هرگز زائل نشود اگر فرضا در خانه سفل خللی راه یابد آن خلل در خانه علو نیز تاثیر خواهد
نمود و بزوال سفل بزوال علو خواهد رسانید پس شریعت همه وقت و همه حال در کار است و باتیان
احکام آن همه کس محتاج و چون بعنایت خداوندی جل شانه معامله ازین موطن نیز بالا رود و کار از
تفضل به محبت آید مقامی پیش خواهد آمد بس عالی که بالاصالة مخصوص بخاتم الرسل است علیه و علیهم و
علی آله کل الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات و به تبعیت و وراثت تا کرا باین دولت مشرف سازند
آن کوشک عالی که از غایت رفعت بنظر تنگ می درآید حضرت صدیق را در انجا بطریق وراثت تا تا
داخل می یابد و حضرت فاروق نیز باین دولت مهتداست و از امهات المومنین حضرت خدیجه و حضرت
صدیقه را بان سرور علیه و علی آله و صحابه الصلوة والسلام بعلاقه ازدواج آنجا نیز می بیند والامر الی الله سبحانه

مکتوب پنجاه و یکم بخواجه محمد صدیق صدور یافته الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اعلم
ایها الاخ الصدیق ان کلامه سبحانه مع البشر قد یکون شفاها و ذلک الافراد من الانبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات
وقد یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیهم بالتبعیة والوراثة ایضا و اذا کثر هذا القسم من الکلام مع واحد منهم
سمی محدثا کما کان امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه و هذا غیر الالهام و غیر الالقاء فی الروع و غیر الکلام الذی
مع الملک انما یخاطب بهذا الکلام الانسان الکامل الجامع لعالمی الامر والخلق والروح والنفس والعقل والخیال
والله یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ولا یلزم من کون الکلام شفاها ان یکون المتکلم مرئیا للسامع
بجواز ان یکون السامع ضعیف البصر لا یحتمل شعشعان انواره کما قال علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات فی جواب سؤال

الردیة عنه نورانی ارا ده ولان فی شفاه حرق الحجب الشهودی لاالوجودی فافهم فان هذه معرفة شریفة قلما تکلم بها احد والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب پنجاه ودوم بخواجه محمد علی کشمیری صدور یافته

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت واخلاص صدور یافته بود مع ما ارسل رسید حضرت حق سبحانه وتعالی بر محبتان این طائفه استقامت کرامت فرماید وبا ایشان محشور دارد وهم قوم لا یشقی جلیسهم ولا یحرم انیسهم ولا یخیب جلیسهم وهم جلساء الله وهم اذا رءوا ذکر الله وهم من عرفهم وجد الله نظرهم دواء وکلامهم شفاء وصحبتهم ضیاء وبهارهم من را ظاهرهم خاب وخسر من را باطنهم خوش گفت الهی چه بست اینکه دوستان خود را کردی گوهر که ایشان را شناخت ترا یافت وتا ترا نیافت ایشان را نشناخت یعنی شناخت ایشان ویافت تو از یکدیگر منفک نیستند تقدم ذاتی بیک اعتبار شناخت راست وبیک اعتبار یافت را ومختار قایل تقدم آن طرف است لانه المبدا وحمته البدایة اولی واحری والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب پنجاه وسیوم بیکی از مشایخ نواحی صدور یافته

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی رسید بود نداگر در ریاضت خود رای آرم نفس را استغنا پیدا میشود ومیداند که مثل من صالحی نیست اگر چیزی خلاف شرع واقع میشود خود را محتاج وفروتر خیال میکند علاج این چیست توفیق تا احتیاج وفروتنی که مبنی از ندم است در شق ثانی که پیدا میشود نعمتست عظیم عیاذا بالله سبحانه اگر بعد از ارتکاب محظور شرعی ندامت هم که شعبه توبه است پیدا نشود وباتیان ذنب ملتذ ومحظوظ بود که التذاذ ذنب اصرار بر ذنب است اگر اصرار بر سیئه صغیره است بکبیره میرساند واصرار کبیره وبالکفر است شکر این نعمت عظمی نمایند تا ازدیادی در ندم پیدا شود وازارتکاب خلاف شریعت باز دارد قال الله سبحانه تبارک وتعالی لئن شکرتم لازیدنکم حاصل شق اول حصول عجب است بعد از اتیان اعمال صالحه واین عجب سمی است قاتل ومرضی است مهلک که اعمال صالحه را نابود میگرداند چنانچه آتش حطب را ناچیز سازد ومنشای عجب آنست که اعمال صالحه در نظر عامل مزین می درآیند ومستحسن مینمایند فالمعالجة بالاضداد باید که حسنات خود را متهم دارد وقبایح خفیه حسنات را در نظر آرد خود را واعمال خود را قاصر تنک شایان لعن وطرد داند قال علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات رب قاری للقرآن والقرآن لعنه وکم من صائم لیس له من صیامه الا الظما والجوع خیال نکند که حسنه او قبیح ندارد اگر اندک متوجه شود

بعنایة الله سبحانه همه قبیح باید بود حسن احساس نکند عجب کجا و استغنا کرا تا انکه از ابتلای دید قصور اعمال باید که از اتیان حسنه منفعل و شرمنده بود نه معجب و مستغنی و چون دید قصور در اعمال پیدا شود اعمال را قیمت افزاید و لقبول سزاوار بود و سعی نمایند که این دید پیدا شود و دا و عجب نه دید و دید و نه خرط القتاد و الان لبشار ربی شیا و جمعی را که این دید قصور اعمال بوجه کمال میسر میگردد چنان می انگارند که کاتب یمین معطل و بیکار است و حسنی نیست که در کتابت او در آید و کاتب شمال همیشه در کار است که همه قبیح و سوء است و چون حال عارف تا باین سر حد میرسد عود بل طلوع بل ما قلم اینجا رسید سر بشکست و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب پنجاه و چهارم به سید شاه محمد صدور یافته در بیان آنکه متابعت سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام مراتب و درجات دارد و آن هفت درجه است و بیان تفصیل آن الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی متابعت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام که سرمایه سعادت دینیه و دنیویه است درجات و مراتب دارد درجه اولی مر عوام اهل اسلام راست از اتیان احکام شرعیه و متابعت سنت سنیه بعد از تصدیق قلب پیش از اطمینان نفس که مدرجه ولایت مربوط است و علما ظواهر و عباد و زهاد که معامله شان با طمینان نفس نه پیوسته است همه درین درجه متابعت شریکند و در حصول صورت اتباع برابر اند و چون نفس درین مقام از کفر و انکار خود نرسیده است لاجرم این درجه مخصوص صورت متابعت باشد این صورت متابعت در رنگ حقیقت متابعت موجب فلاح و رستگاری آخرت است و منجی از عذاب نار است و مبشر دخول جنت از کمال کرم انکار نفس را اعتبار نانموده بتصدیق قلب کفایت فرموده است و نجات را مربوط بان تصدیق ساخته ما میتوانی که دهی سنگ مرا حسن قبول ای که در ساخته قطره بارانی را درجه دوم از متابعت اتباع اقوال و اعمال وست علیه و علی آله الصلوة والسلام که بباطن تعلق دارد از تهذیب اخلاق و دفع رذائل صفات و ازاله امراض باطنیه و علل معنویه که بمقام طریقت متعلق اند این درجه اتباع مخصوص بارباب سلوک است که طریقه صوفیه را از شیخ مقتدا اخذ نموده بوادی و مفاوز سیر الی الله را قطع مینمایند درجه سوم از متابعت اتباع احوال و اذواق و مواجید آن سرور است علیه و علی آله الصلوات والسلام که بمقام ولایت خاصه تعلق دارند و این درجه مخصوص بارباب ولایت است که مجذوب سالک باشند یا سالک مجذوب چون مرتبه ولایت بانجام رسد نفس مطمئنه گشت و از طغیان و سرکشی باز ماند و از انکار باقرار و از کفر باسلام آمد بعد ازین هر چه در متابعت کوشد حقیقت متابعت خواهد بود و اگر نماز ادا مینماید حقیقت

متابعت بجای آرد و اگر صوم است همین حکم است و اگر زکوة همین منط است و علی هذا القیاس در اتیان جمیع احکام
شرعیه حقیقة + + + اتباع کامل است سوال حقیقت نماز و روزه بچه معنی است نماز و روزه افعال
افعال مخصوصه است اگر آن افعال چنانچه فرموده است ادا یافته باشد صورت چه بود و حقیقت
ورای آن چه باشد جواب مبتدی چون نفس اماره دارد که بالذات منکر احکام سماویست اتیان احکام شرعیه از وی
باعتبار صورت است و منتهی را چون نفس مطمئنه گشته است و برضا و رغبت قبول احکام شرعیه نموده اتیان احکام از وی
باعتبار حقیقت است مثلا منافق و مسلم هر دو ادا نماز مینمایند منافق چون انکار باطن دارد صورت نماز بجای آرد
و مسلم بواسطه انقیاد باطن بحقیقت نماز متحلی است پس صورت و حقیقت باعتبار انکار و اقرار باطن است این
درجه چهارم درجه ایست از متابعت در درجه اولی صورت این متابعت بوده و اینجا حقیقت اتباع است این درجه
چهارم از اتباع مخصوص بعلماء راسخین است شکر الله تعالی سعیهم که بعد از اطمینان نفس بدولت متابعت سر از
اولیاء الله را قدس الله تعالی اسرارهم هر چند بنحوی از اطمینان نفس بعد تمکین قلب حاصل است اما کمال اطمینان
مر نفس را در تحصیل کمالات نبوت حاصل است که علماء راسخین بواسطه کمال اطمینان نفس بحقیقة شریعت که حقیقة اتباع
است متحقق باشند و دیگران چون این کمال ندارند گاهی بصورت شریعت متلبس اند و گاهی بحقیقت شریعت
متحقق علامتی از برای علماء راسخین بیان کنم تا ظاهر دانی دعوای رسوخ ننماید و اماره خود را مطمئنه انگارد
عالم راسخ کسی است که او را از تاویل متشابهات کتاب و سنت نصیب است و از اسرار حروف مقطعات
اوائل سور قرانی بهره دارد تاویل متشابهات از جمله اسرار غامضه است خیال نکنی که در رنگ تاویل علم
الظاهر است و تاویل وجه و ید است که آن ناشی از علم ظاهر است باسرار کار ندارد و صحاب این اسرار انبیاء علیهم
الصلوات والتسلیمات و این رموزات اشارات معاملات ایشان است و به تبعیت و وراثت این بزرگواران سرکار این
دولت عظمی هست سازند حصول این درجه متابعت که منوط باطمینان نفس است و وصول بحقیقت متابعت صاحب شریعت
است علیه و علی اله الصلوة والسلام گاه است که بتوسط فنا و بقا بی توسل سلوک و جذبه میسر گردد و تواند بود
که از احوال و مواجید و از تجلیات و ظهورات هیچ در میان نباشد و این دولت اقدر وقت بود لیکن از راه
ولایت باین دولت رسیدن اقربست از انکه براه دیگر برسد و آن راه دیگر بزعم این فقیر التزام متابعت
سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب از رسم و رسم بدعت تا از بدعت حسنه در رنگ

عالم راسخ کیست

بدعت سیئه احتراز نماید بوی ازین دولت بمشام جان او نرسد و این معنی امروز متعسر است که عالم در دریای
بدعت غرق گشته است و بظلمات بدعت آرام گرفته کرا مجال است که دم از رفع بدعت زند و باحیای سنت
لب کشاید اکثر علماء این وقت رواج دهندهای بدعت اند و محو کنندهای سنت بدعتها پهن شده را تعامل
خلق دانسته بجواز بلکه باستحسان آن فتوی میدهند و مردم را ببدعت دلالت مینمایند چه میگویند اگر ضلالت شیوع
پیدا کند و باطل متعارف شود تعامل گردد مگر نمیدانند که تعامل دلیل استحسان نیست تعاملی که معتبر است
همانست که از صدر اول آمده است یا باجماع جمیع مردم حاصل گشته کما ذکر فی الفتاوی الغیاثیة قال الشیخ الامام
الشهید رحمه الله سبحانه لا ناخذ باستحسان مشایخ بلخ وانما ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین رحمهم الله سبحانه لان التعامل
فی بلدة لا یدل علی الجواز انما یکون علی الاستمرار من الصدر الاول لیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام
ایاهم علی ذلک فیکون شرعا منه علیه وعلی آله الصلوة والسلام واما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة الا اذا کان ذلک
من الناس کافة فی البلدان کلها لیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری انهم لو تعاملوا علی بیع الخمر وعلی الربوا لا یفتی بالحل و تعامل
نیست که علم بتعامل کافه انام و بتعامل جمیع قری و بلدان از حیطه بشر خارج است باقی ماند تعامل صدر اول که فی الحقیقه
تقریر است از آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام و راجع است بسنت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدعت کجا
و حسن بدعت کدام اصحاب کرام را در حصول جمیع کمالات صحبت خیر البشر کافی بود علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و
و از علمای سلف هر که بدولت رسوخ مشرف گشته است بی آنکه اختیار طریق صوفیه نماید و سلوک و جذبه قطع مسافت
کند بواسطه التزام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب از بدعت نامرضیه اللهم ثبتنا
علی متابعة السنة وجنبنا عن ارتکاب البدعة بحرمة صاحب السنة علیه وعلی آله الصلوة والسلام که علم و عمل را در حصول
آن کمالات مدخلی نیست بلکه حصول آن نظر بوقت محض تفضل و احسان خداوندیست جل سلطانه و این حصه نیز
است درجات سابق را بان مساسی نیست این کمالات بالاصالة مخصوص بانبیاء اولوالعزم است علیهم الصلوات والتسلیمات
رتبه تبعیت و وراثت تا کرا باین دولت مشرف سازند حصه ششم از متابعت اتباع آن سرور است علیه وعلی آله الصلوة والسلام
در کمالی که مخصوص بمقام محبوبیت آن سرور است علیه وعلی آله الصلوات والسلام چنانچه در درجه پنجم افاضه کمالات بمجرد
فضل و احسان بوده درین درجه ششم افاضه کمالات آن بمجرد محبت است و فوق تفضل و احسان است ازین جهه
متابعه نیز افضل قلیل الفضیلة است این پنج درجه متابعت نیز از درجه اولی همه بمقامات عروج تعلق دارند و حصول آنها

بصعود مربوط است درجهٔ ششم از متابعت است که تعلق بنزول و هبوط دارد و این درجه سابع از متابعت جامع جمیع درجات
سابق است زیرا که درین موطن نزول هم تصدیق قلب است و هم تمکین قالب است و هم اطمینان نفس است و هم عدالت
اجزای قالب که از طغیان و سرکشی باز مانده اند درجات سابق گویا اجزای متابعت بوده اند و این درجه هم چون کل
مر آن اجزا را درین مقام تابع به متبوع بنهجی شباهت پیدا میکند که گویا باهم تبعیت از میان برمیخیزد و امتیاز تابع و
متبوع زائل میگردد و چنان متوهم میشود که تابع در رنگ متبوع هر چه میکرد از اصل میکرد و گویا هر دو از یک چشمه آب خورده اند
و هر دو هم آغوش یک کنار اند و هر دو بر یک بستر اند و هر دو در رنگ شیر و شکر اند تابع کجا و متبوع کدام تبعیت کرا
در اتحاد نسبت تغایر گنجایش ندارد و عجب معامله است درین مقام هر چند بامعان نظر مطالعه مینماید نسبت تبعیت هیچ ملحوظ
و منظور نمیگردد و امتیاز تابعیت و متبوعیت اصلاً مشهود نمیشود و اینقدر هست که خود را طفیلی میدانند و وارث نبی خود میدانند علیه
و علی جمیع الانبیاء من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها تا آنکه تابع دیگر است و طفیلی و وارث دیگر هر چند هم در
قبل از تبعیت اند ظاهرا در تابع حیلوله متبوع در کار است و در طفیلی و وارث هیچ حیلولتی در کار نیست تابع
او ایشان
خود است و طفیلی جلیس ضمنی با یکجا هر دولتی که آمده است از برای انبیا آمده است علیهم الصلوات والتحیات
سعادت امتان است که بطفیل انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات از آن دولت بهره یابند و از ادلش ایشان تناول نمایند
در تا فلا کراه است دانم زهم خوان این لیلی که رسند دور بانگ چه هم تابع کامل کسی است که با این هفت درجه متابعت
متجلی شود و آنکه بعضی از درجات متابعت دارد و بعضی ندارد تابع ناقص است علی تفاوت الدرجات علمای ظواهر از درجه
اولی خرسند کاش آن درجه ایشان را بسر انجام برسد متابعت را مقصور بر صورت شریعت داشته اند و ورای آن امری
انکاشته طریقه صوفیه را که وسیله حصول درجات متابعت است بیکار نقد پنداشته اند و اکثر ایشان پیر و مقتدای خود را
غیر از هدایه و بزدوی ندانسته اند سوال کرمی که در سنگی نهان است زمین و آسمان او همان است حققنا الله سبحانه و
ایاکم بحقیقة المتابعة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوات والسلام والبرکة والتحیة و علی جمیع اخوته من الانبیاء الکرام و الملائکة
العظام و علی جمیع اتباعهم الی یوم القیام **مکتوب پنجاه و پنجم** بمخدوم زاده های عالی درجات اعنی خواجه محمد سعید و خواجه
محمد معصوم سلمهما الله تعالی صدور یافته در بیان آنکه قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است و در مناقب امام اعظم
و در بیان آنکه اصل این کار شریعت است و مداحی صوفیه علیه آنکه احکام الهامیه هم وقت تا مذهب ما نیابت
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است بلکه جامع

شرایع ما تقدم است غایة ما فی الباب بعضی از احکام این شریعت از ان قسم اند که بعبارت نص و اشارت نص و
دلالت نص و اقتضاء نص مفهوم میگردند عوام و خواص از اهل لغة درین فهم برابر اند و قسم دیگر از احکام از ان قبیل اند که
بتوسط اجتهاد و استنباط مفهوم میگردند این فهم مخصوص ائمه مجتهدین است که آن سرور باشد بقول جمهور و اصحاب کرام
آن سرور و مجتهدان سائر امت آن سرور [بتبعیت و تشرف] علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات لیکن کلام اجتهادیه در زمان آن سرور که اوان
وحی بوده علیه و علی آله الصلوة والسلام در میان خطا و صواب مترددنبودند بلکه بوحی قطعی صواب محقق از خطا
مخطی متمیز میگشت و حق با باطل ممتزج نمیماند که تقریر و تثبیت نبی بر خطا مجوز نیست بخلاف احکامیکه بعد از انقراض زمان
وحی بطریق استنباط مجتهدان حاصل گشته اند در میان صواب و خطا مترددانند لهذا احکام اجتهادیه که در زمان وحی
مقرر گشته اند موجب یقین اند که مفید عمل و اعتقاد است و بعد از زمان وحی ناچار موجب ظن باشند که مفید عمل است نه موجب
اعتقاد و قسم ثالث از احکام قرآن از ان نوع اند که طاقت بشری در فهم آن عاجز است تا اعلام از جانب منزل احکام جل سلطانه
حاصل نشود فهم ان احکام متصور نبود و حصول این اعلام مخصوص به پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام غیر پیغمبر این اعلام [نکنند]
این احکام هرچند ماخوذ از کتاب اند اما چون مظهر ان احکام پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام ناچار این احکام را منسوب
بسنت داشته اند که مظهر ان سنت است در رنگ آنکه احکام اجتهادیه را بقیاس نسبت کنند باعتبار آنکه قیاس مظهر ان احکام است
این سنت و قیاس دو مظهر احکام باشند اگرچه در میان این دو مظهر فرق بسیار است که یکی مستند برای است که محتمل خطا
ولد و دیگری موید باعلام حق جل و علا که خطا را انجا گنجایش نیست قسم اخیر کمال مشابهت باصل دارد گویا مثبت
احکام است هرچند فی الحقیقه مثبت جمیع احکام همان کتاب عزیز است و لیس باید دانست که در احکام اجتهادیه غیر پیغمبر را با پیغمبر
علیه و علی آله الصلوة والسلام مجال خلاف است اگر ان غیر بپایه اجتهاد برسد در احکامیکه بعبارة و اشارت و دلالت
نص ثابت شده اند و همچنین احکامیکه مظهر آنها سنت است احدی را در آنها مجال مخالفت نیست بلکه جمیع امت را اتباع ان [احکام]
لازم است پس مجتهدان امت را در احکام اجتهادیه متابعة رای پیغمبر لازم نیست علیه و علی آله الصلوة والسلام بلکه صواب را موطن متابعت
رای خود است انجا دقیقه است باید دانست پیغمبری که متابعت شرایع پیغمبران اولوالعزم مینمایند علیهم الصلوات والسلام واجب
بر ایشان همان اتباع احکام است که از کتب و صحف ایشان بعبارت و اشارت و دلالت ثابت شده اند نه ان احکام
که باجتهاد و سنن ایشان ظاهر گشته زیرا که در احکام اجتهادی هرگاه مجتهد امت را متابعت لازم نبوده چنانچه گذشت
پیغمبر متابع را چگونه متابعت لازم باشد و احکامیکه مظهر آنها سنت است چنانچه پیغمبر اولی العزم را آن احکام باعلام حاصل اند

پیغمبر غیر اولی العزم را نیز احکام با علام او تعالی ثابت اند متابعت چه بود بلکه متابعت را گنجایش نیست زیرا که
باندازه هر وقت و مناسب هر گروه احکام علاحده است گاهی حل مناسب است و گاهی حرمت پیغمبر
اولی العزم را اعلام بحل امری شده بود و پیغمبر غیر اولی العزم را اعلام بحرمت آن و این حل و حرمت
هر دو ماخوذه از صحیفه منزله است چنانچه دو مجتهد از یک ماخذ دو حکم مختلف اخذ مینمایند یکی از انجا
حل می فهمد و دیگری حرمت سوال این اختلاف در اجتهاد گنجایش دارد که مدار آن بر رای است
که هم احتمال صواب دارد و هم احتمال خطا اما همچنین در اعلام او تعالی گنجایش ندارد زیرا که انجا تردد و صواب
و خطا هیچ نیست بلکه نزد حق جل و علا حکم است اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت است حل را
مجال نیست جواب رو است که نسبت بیک قوم حلال شد و نسبت بقوم دیگر حرمت پس حکم خدا جل و علا در یک
واقعه متعدد باشد نسبت بمتعدد قوم و لا محذور آری در امت خاتم الرسل همچنین راست نمی آید که کافه انام در یک
شریعت بیک حکم محکوم اند در یک واقعه نزد خدا عز و جل سلطانه انجا دو حکم نیست سوال پیغمبر اولی العزم هرگاه بحکم بحل
امری گروه باشد پیغمبر دیگر متابع او دران امر حکم بحرمت نماید لازم می آید که حکم ثانی ناسخ حکم اول شده باشد و آن
جائز نیست که نسخ مخصوص به پیغمبر اولی العزم است غیر او ناسخ نمیتواند شد جواب نسخ وقتی لازم می آید که حکم ثانی
نافی بود نسبت بکافه انام تا رفع حکم اول که نسبت بگروهی واقع شده بود نماید حکم ثانی عام نیست بلکه نسبت
بیک گروهی حکم بحرمت کرده است بحکم اول جنگ ندارد و نمی بینی در یک واقعه مجتهدی حکم بحل میکند و مجتهد
دیگر در همان واقعه حکم بحرمت مینماید و هیچ نسخ نیست هر چند در میان این و آن تفاوت فاحش است که انجا
رای است و انجا اعلام در رای تعدد حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد اما تعدد قوم علاج آن مینماید
چنانچه گذشت پس در شرائع ما تقدم احکامی که از کتب و صحف پیغمبران اولی العزم بحسب لغه مفهوم میکردند
پیغمبران متابع را نیز در انها مجال مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافه انام دار گشته اند هر پیغمبر متابع هر
قوم که دعوت کند خلاف آن احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است همه را حل است و اگر حرمت همه حرمت است
تا زمانیکه پیغمبر دیگر از اولی العزم بیاید و در رفع آن حکم فرماید این زمان نسخ متصور است پس نسخ باعتبار احکام
باشد که بحسب لغت از صحیفه منزله ماخوذ اند و احکامی که باجتهاد و اعلام ثابت شده اند در سنت و اجتهاد منسوب اند نسخ
در انها متصور نیست که این احکام نسبت ببعض است نه ببعض دیگر پس اجتهاد پیغمبری همچنین سنت او در رفع اجتهاد و سنت پیغمبر

دیگر نمیتوانند شد که آن نسبت بقومی است و این نسبت بقوم دیگر و اگر اختلاف نسبت بکافه انام باشد نسبت بیکدیگر متباین
الیه نسخ است چنانچه درین شریعت که حکم نسبت بکافه انام است حکم ثانی ناسخ حکم اول است پس شریعت لاحق یعنی پیغمبر علیه
و علی آله و علی جمیع الانبیاء والمرسلین الصلوات والتحیات ناسخ باشد مر سنت سابق او را علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و حضرت
عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد از نزول که متابعت این شریعت خواهد کرد و نسخ این شریعت مجوز نیست نزدیک است
که علمای ظواهر مجتهدات او را علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از کمال دقت و غموض ماخذ انکار نمایند و مخالف کتاب
و سنت دانند مثل روح الله مثل امام اعظم کوفی است که به برکت ورع و تقوی و بدولت متابعت سنت درجه علیا در
اجتهاد و استنباط یافته است که دیگران در فهم آن عاجزند و مجتهدات او را بواسطه دقت معانی مخالف کتاب
سنت دانند و او را و اصحاب او را اصحاب رای پندارند کل ذلک لعدم الوصول الی حقیقة علمه و درایته و عدم الاطلاع علی فهمه
و فراسته امام شافعی شمه از دقت فقاهت او علیه الرضوان دریافته که گفت الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفة
وای از جرأت قاصر نظران که قصور خود را بدیگری نسبت نمایند ؎ قاصری گر کند این طایفه را
طعن قصور ؛ حاش لله که برارم بزبان این گله را ؛ همه شیران جهان بسته این سلسله اند ؛ روبه از حیله چسان
بگسلد این سلسله را ؛ و بواسطه همین مناسبت که بحضرت روح الله دارد تواند بود آنچه خواجه محمد پارسا در فصول
سته نوشته است که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب امام ابی حنیفه عمل خواهد کرد
یعنی اجتهاد حضرت روح الله موافق اجتهاد امام اعظم خواهد بود نه آنکه تقلید این مذهب خواهد کرد علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
که شان او علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از آن بلند تر است که تقلید علمای امت فرماید بی شائبه تکلف و تعصب گفته میشود
که نورانیت این مذهب حنفی بنظر کشفی در رنگ دریای عظیم می نماید و سائر مذاهب در رنگ حیاض و جداول بنظر در می آیند
و بظاهر هم که ملاحظه نموده می آید سواد اعظم از اهل اسلام متابعان ابو حنیفه اند علیهم الرضوان این مذهب با وجود کثرت
متابعان در اصول و فروع از سائر مذاهب متمیز است و در استنباط طریق علیحده دارد و این معنی منبی از حقیقت است
عجب معامله است امام ابو حنیفه در تقلید سنت از همه پیش قدم است و احادیث مرسل را در رنگ احادیث مسند شایان
متابعت میداند و بر رای خود مقدم میدارد و همچنین قول صحابه را بواسطه شرف صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
بر رای خود مقدم میدارد و دیگران چنین نیستند مع ذلک مخالفان او را صاحب رای میدانند و الفاظی که منبی از سوء ادب اند باو
منسوب میسازند با وجود آنکه همه بکمال علم و وفور ورع و تقوی او معترف اند حق سبحانه و تعالی ایشان را توفیق دهاد که از

راسخ دین و رئیس اسلام نمایند و سواد اعظم اسلام را اندازنکند یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم جماعه که این
اکابر دین را اصحاب رأی میدانند اگر این اعتقاد دارند که ایشانان برای خود حکم میگردانیدند و متابعت کتاب و سنت
نمی نمودند پس سواد اعظم از اهل اسلام بزعم فاسد ایشان ضال و مبتدع باشند بلکه از خیر که اهل اسلام بیرون بودند این
اعتقاد نکند مگر جاهلی که از جهل خود بیخبر است یا زندیقی که مقصودش ابطال شطر دین است ناقصی چند احادیث
چند را یاد گرفته اند و احکام شریعت را منحصر در ان ساخته اند و ماورای معلوم خود را نفی مینمایند و آنچه نزد ایشان ثابت
نشده منتفی میسازند ع چون آن کرمی که در سنگی نهان است ؛ زمین و آسمان او همان است ؛ وای صد هزار
وای ازین تعصبهای بارد ایشان و از نظرهای فاسد ایشان بانی فقه ابو حنیفه است و سه حصه از فقه او را مسلم داشته
اند و در ربع باقی همه شرکت دارند در فقه صاحب خانه اوست و دیگران همه عیال وی اند با وجود التزام این مذهب
مرا با امام شافعی گویا محبت ذاتی است و بزرگ میدانم لهذا در بعضی اعمال نافله تقلید مذهب وی می نمایم اما چه کنم
که دیگران را با وجود وفور علم و کمال تقوی در جنب امام ابی حنیفه در رنگ طفلان می یابیم والامر الی الله سبحانه
بر سر اصل سخن رویم و گوییم که بالا گذشته است که اختلاف احکام اجتهادیه اگر چه ان اختلاف از پیغمبر صادر
شود مستلزم نسخ نیست بخلاف اختلاف در احکام کتاب و سنت که موجب نسخ است بخلاف اختلاف در احکام کتاب
و سنت که موجب نسخ است علیه الصلوة کما مر انفا بحقیقه پس مقرر شد که معتبر در اثبات احکام شرعیه کتاب و سنت است و قیاس
مجتهدان و اجماع است نیز مثبت احکام است بعد ازین چهار ادله شرعیه هیچ دلیلی مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت
حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت ننماید ارباب ولایت خاصه با عامه مومنان
در تقلید مجتهدان برابرند کشوف و الهامات ایشان را مزیتی نمی بخشد و از ربقه تقلید نمی برارد ذو النون و بسطامی
و جنید و شبلی و با زید و عمرو و بکر و خالد که از عوام مومنانند در تقلید مجتهدان در احکام اجتهادیه مساوی اند آری
مزیت این بزرگواران در امور دیگر است اصحاب کشوف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجلیات و ظهورات هم
ایشانند که بواسطه استیلای محبت محبوب حقیقی جل سلطانه از ماسوای او تعالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت
آزاد گشته اگر حاصل ازمان او را اعاره ندهند اگر واصلند او را واصلند در عالم بی عالم اند و با خود بیخود اند اگر سیر میدیر او
زنند و اگر می سیر مدبر امیز نند مستبدیان ایشان مطلوب را بواسطه غلبه محبت در مرآت هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند
و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی آدمی یابند از منتهیان ایشان چه نشان دهم که بی نشان اند و هم

اول شان انبیان السلام است از قوم ثانی الیشان چه را نماید که بیرون آفاق و انفس است الهام الیشان درست
و کلام با الیشان است کابر الیشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ مینمایند و در رنگ مجتهد که تابع رای و اجتهاد خود است
الیشان نیز در معارف و مواجید تابع الهام و فراست خود اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره نوشته اند که
در افاضه علوم لدنی روحانیت حضرت خضر متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوٰة والسلام ظاهرا
این سخن نسبت با ابتدا و توسط خواهد بود و معامله منتهی دیگر است کما یشهد به الکشف الصریح و موید این تحقیق است آنچه
از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس الله تعالی سره منقول است که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف می نمودند در اثنا
گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمودند ای اسرائیلی بیا کلام محمدی بشنو از این عبارت شیخ مفهوم میشود که حضرت خضر از محمدیان
نیست از ملل سابقه است چون چنین باشد محمدیان را چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند و ورای احکام
شرعیه که اهل الله بآن مخصوص اند هر چند آن معارف ثمرات و نتایج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات
اوست و تا زمانیکه درخت برپا است ثمرات متوقع است و چون در اصل درخت خلل رفت ثمرات معدوم گشت عاقل باشد که درخت
را ببرد و ثمرات را توقع دارد هر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد ثمره اگرچه مقصود است اما فرع شجره است ملتزم
شریعت و بهاء شریعت را برین معنی قیاس باید کرد آنکه التزام دارد صاحب معرفت است هر چند التزام بیش معرفت بیشتر
با آنکه بهاء این است از معرفت بی نصیب است و بالفرض آنچه بزعم فاسد خود دارد اگرچه هیچ ندارد از قبیل استدراج است که جوگیه
و برهمنیها در آن شرکت است کل حقیقة ردته الشریعة فهو زندقة و الحاد و لیس ریب است که خواص اهل الله در معارف ذات و
صفات و افعال و تعالی بعضی از اسرار و دقایق فهم کنند که ظاهر شریعت از آن عارف ساکت است و در حرکات و سکنات اذن و علم
او تعالی در یابند مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است که در بعضی اوقات ادای بعضی از عبادات نافله را غیر مرضی یابند و ترک
آن ماذون کردند گاهی نوم را به از یقظه فهمند احکام شرعیه با وقات موقت اند و احکام الهامیه همه وقت ثابت اند و چون
حرکات و سکنات این بزرگواران مربوط باذن است ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان باشند مثلا یک فعل نسبت
بیک شخص بحکم شریعت نفل است و همان فعل نسبت به شخص دیگر بحکم الهام فرض پس دیگران گاهی ادای نوافل مینمایند و
گاهی مرتکب امور مباحه میگردند و این بزرگواران چون کار را بامر و اذن مولی جل سلطانه میکنند همه از فرائض ادا می یابند
مستحب و مباح دیگران فرض الیشان است از اینجا علو شان این بزرگواران باید دریافت علما ظواهر امور دین و اخبار غیبیه را
مخصوص باخبار پیغمبران میدانند علیهم الصلوات و التسلیمات و دیگران را در آن اخبار شرکت نمیدهند این معنی منافی وراثت است

دانی‌ها است مر بسیاری از علوم و معارف صحیحه را که بدین متین تعلق دارند از احکام شرعیه مربوط بادلهٔ اربعه است
که الهام را در آن گنجایش نیست اما امور دینیه ماورای احکام شرعیه بسیار است که اصل خامس در آنجا الهام است
بلکه توان گفت که اصل ثالث الهام است بعد کتاب و سنت این اصل تا انقراض عالم برپاست پس دیگران را با این
بزرگواران چه نسبت بود بسیار است که دیگران بعضی اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران
در بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضی بود و لیسن و حق جل سلطانه ترک ایشان را از فعل دیگران شده دام
بخلاف این جاهلان که از اعابد میدانند و این معنی را منکر میشوند سؤال چون دین بکتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال آن با الهام
چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب الهام مظهر کمالات خفیهٔ دین است نه مثبت کمالات زائده
در دین چنانچه اجتهاد مظهر احکام است الهام مظهر دقائق اسرار است که فهم اکثر مردم از آن کوتاه است هر چند میان اجتهاد
و الهام فرق واضح است که آن مستند بخالق آراست جل سلطانه پس در الهام یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام
شبیه باعلام نبی است که ماخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگرچه الهام ظنی است و آن اعلام قطعی ربنا آتنا
من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب پنجاه و ششم

بمولانا عبد القادر انبالی صدور یافت در بیان آنکه معامله عارف بجایی میرسد که سیئات دیگران در حق او حکم حسنات پیدا میکند بسم الله
الرحمن الرحیم قال الله تبارک و تعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات معامله درویش بعنایت الله
سبحانه و ببرکت حبیبه علیه و علی آله الصلوة والسلام تا بجایی میرسد که سیئات دیگران حسنات او میگردد و رذایل ایشان
حمیدهٔ او میشود مثلا ریا و سمعه از سیئات است و از رذائل اوصاف در حق او حسن پیدا میکند و حکم حمد و شکر میگیرد
زیرا که آن درویش جمیع اقسام عظمت و کبریائی را از خود مسلوب ساخته بجناب قدس خداوندی جل سلطانه منسوب داشته است
و جمیع انواع حسن و جمال و خیر و کمال را از خود دور داشته باو تعالی مخصوص گردانیده است خود را غیر از شر و نقص هیچ نمی‌یابد
در خود غیر از ذل و افتقار و انکسار هیچ نمی‌بیند اگر فرضا فردی از افراد عظمت و کبریائی بظاهر متوجه او شود او را نیز
خواهد یافت که از راه او بفوق خواهد گذشت و بجنابی که شایان عظمت و کبریائی است خواهد رسید و همچنین است حال
حسن و جمال و خیر و کمال که پیش از زینه بودن از آنها او را نصیبی نیست امانات اند با اهل امانات راجع است پس در صورت
ریا و سمعه مقصود شهرت و افتخار و رفعت و عظمت او نیست بلکه اظهار نعمت حق است سبحانه و اعلام احسان او است تعالی
که نسبت باو ظهور آمده است پس ریا و سمعه عین حمد و شکر حق باشد تعالی و تقدس که از رذالت بحمد آمده است و علی ذلک القیاس

سائر الصفات اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما مکتوب پنجاه و هفتم به ملا عارف ختنی صدور یافته در بیان آنکه ذکر حق جل وعلا شانه اولی است از صلوة فرستادن بخیر البشر علیه وعلی آله من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها الا ذکری که شایان قبولیت داشته باشد یا ذکری که طالب از شیخ مقتدا اخذ نموده باشد و ما یناسب ذلک

چندگاه بصلوة خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام اشتغال داشتم و بانواع و اقسام صلوة درود میفرستادم و نتایج و ثمرات ما حلیه بران مترتب مییافتم و بدقایق و اسرار ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة مستسعد میگشتم چون مدتی برین عمل گذشت اتفاقا فتوری درین التزام پیدا گشت و توفیق این اشتغال زائل شد و بر صلوات موقته اقتصار افتاد و در آنوقت خوش می آمد که بجای صلوة به تسبیح و تقدیس و تهلیل اشتغال نمایم گفتم حکمتی درین امر خواهد بود تا چه ظاهر سازند آخر بعنایت الله سبحانه معلوم گشت که درین وقت ذکر گفتن بهتر از درود فرستادن است سر این را دهم مرسل الیه را بدو وجه یکی آنکه در خبر قدسی آمده است من شغله ذکری عن مسألتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین وجه دویم آنکه ثواب ذکر را خود از حضرت پیغمبر است علیه وعلی آله الصلوة والسلام ثواب آن ذکر چنانچه بذاکر میرسد بآن سرور نیز مثل آن ثواب میرسد علیه وعلی آله الصلوة همچنین هر عملی نیک که از امتان بوجود می آید مثل اجر آن عمل چنانچه بعامل میرسد به پیغمبر که واضع آن عمل است نیز همان قدر اجر حاصل میگردد بی آنکه از اجر عامل چیزی نقصان کنند و در کار نیست که عامل نیت پیغمبر عمل نماید چه آن عطای حق است جل سلطانه عامل را دران چه نفی نیست آری اگر از عامل نیت پیغمبر نیز بوجود آید باعث ازدیاد اجر عامل خواهد بود و این زیادتی نیز به پیغمبر عاید خواهد گشت ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم و شک نیست که مقصود اصلی از ذکر یاد حق است سبحانه و طلب [illegible] اوست و در درود مقصود اصلی طلب حاجت است مشتاقان حیثما پس فیوضی که از راه ذکر به پیغمبر رسد با اضعاف زیاده خواهد بود از آن برکاتی که از راه درود بآن سرور رسد علیه الصلوة والسلام باید دانست که هر ذکری این رتبه ندارد و ذکری که شایان قبول است باین مزیت مخصوص است و ذکری که این چنین است درود از وی مزیت است و حصول کار از درود بیشتر متوقع است لیکن ذکری که طالب از شیخ کامل مکمل اخذ نماید و بشرائط طریقه بران مداومت کند از درود گفتن افضل است چه این ذکر وسیله آن ذکر است تا این ذکر نکند به آن ذکر نرسد اینجاست که مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم مبتدی را غیر از ذکر تجویز نکرده اند و در حق او اقتصار بر فرائض و سنن نموده اند و از اصول نافله منع ساخته اند ازین بیان لائح گشت که هیچ فردی از امت اگرچه در کمالات بدرجه علیا

به پیغمبر خود مساوات پیدا کنند زیرا که این همه کمالات که او را حاصل شده است بواسطه متابعت شریعت آن پیغمبر است علیه الصلوة
والسلام پس این همه کمالات مر آن پیغمبر را نیز ثابت باشند با کمالات تابعان دیگر و بکمالات مخصوصه او علیه الصلوات
والسلام و همچنین آن فرد کامل بمرتبه هیچ پیغمبرے نرسد اگرچه آن پیغمبر را هیچ یکی متابعت نکرده باشد و دعوة او را قبول
ننموده بود چه هر پیغمبر به اصالت صاحب دعوت است و به تبلیغ شریعت مامور انکار امتان در دعوت و تبلیغ قصور پیدا
نکند و پر ظاهر است که هیچ کمالی بمرتبه دعوت و تبلیغ نرسد فان احب عباد الله الی الله من احب الله الی عباده
و حبب عباده الی الله و هو الداعی والمبلغ شنیده باشند که در خبر آمده است فردای قیامت سیاهی علما را با خون شهدا فی
سبیل الله وزن کنند و پله آن سیاهی بر پله آن خون راجح آید و امتان را امید دولت میسر نشده دست هر چه دارند
طفیلی و ضمنی است اصل اصل است و فرع فرع مستنبط ازینجا افضل اعیان مبلغان این امت باید دریافت هر چند در دعوت
و تبلیغ درجات است و در اعیان و مبلغان در درجات متفاوت اند علما به تبلیغ ظاهر مخصوص اند و صوفیه به باطن اهتمام دارند
و آنکه عالم صوفی است کبریت احمر است و شایان دعوت و تبلیغ ظاهر و باطن است و نائب و وارث پیغمبر است علیه و علی
آله الصلوة والسلام جمعی محدثان این امت که را تبلیغ احادیث نبوی نمایند علیه و علی آله الصلوات والسلام جمعی محدثان آن
این امت را که نیز احادیث نبوی نمایند علیه و علی آله الصلوة والسلام افضل این امت دانسته اند اگر مطلقا افضل دانسته
اند محل خدشه است و اگر نسبت بمبلغان ظاهر گفته اند گنجایش دارد افضل مطلق مبلغ جامع است که هم تبلیغ ظاهر نماید
و هم تبلیغ باطن هم بظاهر دعوت کند و هم بباطن لان نفی الاقتصار تصور انما فی اطلاق الافضل فافهم فلا تکن من القاصرین
مبلغ ظاهر هر چند عمده است و مناط نجاة و کثیر البرکة و عموم المنفعة اما الکمال مربوط بباطن است ظاهر بے باطن
ناتمام است و باطن بے ظاهر نافرجام و آنکه باطن را با ظاهر جمع سازد کبریت احمر است ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا
انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب پنجاه و ششم** به خواجه محمد تقی صدور یافته در جواب استفساری
که از عالم مثال بود و در رد جماعه که به تناسخ قائل و جماعت دیگر که منقل اند و میگویند بیان مکون بروز و مناسب
ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین صحیفه شریفه که
احسن نشاء و علو فطرت التفات فرموده بودند بمطالعه آن مشرف گشت سلمکم الله تعالی نوشته بودند که شیخ محی الدین
العربی قدس سره در فتوحات مکیه حدیثی نقل میکند که آن حضرت فرموده علیه و علی آله الصلوات والسلام ان الله
خلق مائة الف آدم و حکایتی می آرد که در بعضی مشاهدات عالم مثال که در وقت طواف کعبه معظمه شخصی ظاهر شد که او

جمعی طواف میکنند که من ایشان را نمی‌شناسم و در اثنای طواف ایشان بیتی عربی خواندند که یکی از آن بیت

این است ؎ لقد طفنا کما طفتم سنینا ٭ بهذا البیت طراً اجمعینا ٭ چون این بیت شنیدم در خاطر گذشت که اینها ارواح

عالم مثال اند مقارن این خطور یکی از اینها بجانب من نگاه کرد و فرمود که من از جمله اجداد توام من پرسیدم که

چند سال است از فوت تو فرمود که از فوت من زیاده از چهل هزار سال است من از روی تعجب گفتم که از ابتدای

خلقت آدم ابی البشر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تا اینزمان هفت هزار سال تمام نشده است فرمود تو از کدام

آدم میگویی این آدم است که در اول دوره هفت هزار سال خلق شده است شیخ فرموده در تقویت این حدیث نبوی علیه

وعلی آله الصلوة والسلام که سابق تحریر یافته است بخاطر گذشت که مؤید این قول است مخدوما مکرما درین مسئله

بعنایة الله سبحانه آنچه برین فقیر ظاهر گشته است آنست که این همه آدم که پیش از وجود حضرت آدم علی نبینا وعلیه

الصلوة والسلام گذشته اند وجود شان در عالم مثال بوده است نه در عالم شهادت همین حضرت آدم است

که در عالم شهادت موجود گشته است و در زمین خلافت یافته مسجود ملائکه شده صلوات الله تعالی وتسلیماته سبحانه علی نبینا

وعلیهم اجمعین غایة ما فی الباب آدم چون بصفت جامعیت مخلوق گشته است و در حقیقت خود لطائف و صفات

بسیار دارد پیش از وجود او بقرون متطاوله در هر وقتی از اوقات صفتی از صفات یا لطیفه از لطائف او

بایجاد خداوندی جل سلطانه در عالم مثال موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده و مسمی باسم او گشته و کار و بار

آدم منتظر از وی بوقوع آمده حتی که توالد و تناسل که مناسب عالم مثال است نیز بظهور پیوسته و کمالات صوری و معنوی

مناسب آن عالم نیز یافته و شایان مذاهب ثواب گشته با حق او قایم شده بعضی به بهشت و دوزخی بدوزخ رفته

بعد از آن در وقتی از اوقات بمشیة الله سبحانه صفتی یا لطیفه دیگر از صفات و لطائف او علی نبینا وعلیه الصلوة

والسلام در همان عالم بمنصه ظهور آمده و کار و باری که از ظهور اول بوجود آمده بود از ظهور ثانی نیز بوجود آمده

و چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثالث از آن صفات و لطائف او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بحصول

پیوسته و چون این ظهور نیز دوره خود را تمام کرده ظهور رابع بثبوت پیوسته الی ما شاء الله تعالی و چون دوائر ظهورات

مثالیه او که تعلق بصفات و لطائف او داشت تمام گشته آخر الامر آن نسخه جامعه در عالم شهادت بایجاد

خداوندی جل سلطانه بوجود آمده و بفضل خداوندی جل سلطانه معزز و مکرم گشته اگر صد هزار آدم

باشند اجزای همین آدم اند و دست و پای وی اند و مبادی و مقدمات وجود اویند جد شیخ بزرگوار که زیاده

از چهل هزار فوت او گذشته است لطیفه بوده است در مثال از لطائف حضرت شیخ که بعالم شهادت وجود
داشته است و طواف بیت الله که میکرده در عالم مثال میکرده چه کعبه معظمه را نیز در مثال صورتی و تشبیهی
بوده است که اهل آن عالم را قبله بوده این فقیر درین باب نظر را دور دور فرستاده و تعمق بسیار نموده
در عالم شهادت آدم دیگر بنظر نیامده و غیر از شعبده های عالم مثال نیافته و آنکه بدن مثالی گفته که من جد توام
و زیاده از چهل هزار سال از فوت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه آدمهای پیشین از ظهورات صفات
و لطائف این آدم بوده اند نه آنکه خلقت علاحده داشته اند زیرا که آدم مباین بودند چه مباین را با این آدم چه نسبت
و چه اتحاد بود و از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام نشده چهل هزار چه گنجایش دارد جماعه که در دلهای ایشان
مرض است ازین حکایات تناسخ می فهمند و نزدیک است که بقدم عالم قایل گردند و از قیامت کبری انکار نمایند
و می انگارند بعضی از ملاحده که بباطل خود را مستند شیخی گرفته حکم بجواز تناسخ مینمایند و می انگارند که نفس تا زمانه
که بحد کمال برسد از تقلب بدان او را چاره نبود و میگویند چون بحد کمال رسید از تقلیب بدان بلکه از تعلق
ابدان فارغ گشت و مقصود از خلقت او کمال وی است میسر شد و این سخن کفر صریح است و انکار است از
آنچه از دین بتواتر ثابت شده است هرگاه در آخر کار جمیع نفوس بحد کمال برسند دوزخ کرا باشد و معذب
کدام بود و این انکار دوزخ است و انکار عذاب اخروی است و نیز انکار حشر اجساد است چه بزعم اینها نفس را
احتیاجی بآلت کمالات او نمانده است تا بجسد حشر نموده آید اعتقاد این جماعه موافق اعتقاد
فلاسفه است که از حشر اجساد انکار دارند و عذاب و ثواب روحانی دانند بلکه اعتقاد ایشان از اعتقاد
فلاسفه هم بدتر است که آنها رد تناسخ مینمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ
مینمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و هم از عذاب آخرت انکار دارند
و عذاب نزد اینها عذاب دنیا است که از برای تهذیب نفوس اثبات میکنند سوال از حضرت امیر کرم الله تعالی
وجهه و از بعضی دیگر از اولیاء الله نیز منقول است که بعضی از اعمال غریبه و افعال عجیبه پیش از وجود عنصری
بقرون متطاوله از ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است صحت آن بی تجویز تناسخ چگونه است جواب ظهور
این اعمال و افعال از ارواح این بزرگواران است که بمشیت الله سبحانه خود متجسد باجساد گشته مباشر افعال عجیبه
گشته اند بجسد دیگر تعلق نیست که بآن تعلق گیرند تناسخ است که روح پیش از تعلق باین جسد بجسد دیگر که مباین مغایر آن

روح است تعلق گرفته باشد و چون خود متجسد بجسد گردد تناسخ چه بود جنیان که متشکل باشکال میگردند و متجسد
باجساد میشوند و درین عجیبه که مناسب این اشکال اجساد است بوقوع می آرند هیچ تناسخ نیست و هیچ حلول نه نیز کار
جنیان است بتقدیر الله سبحانه این قدرت بود که متشکل باشکال گشته اعمال غریبه بوقوع آرند و اهل الله را اگر این قدرت
عطا فرمایند چه محل تعجب است و چه احتیاج ببدن دیگر ازین قبیل است آنچه از بعضے اولیاء الله نقل میکنند که در یک ساعت
در امکنه متعدد حاضر میگردند و افعال متباینه بوقوع می آرند اینجا نیز لطائف ایشان متجسد باجساد مختلفه و متشکل باشکال
متباینه میگردند و همچنین عزیزیکه مثلا در هندوستان متوطن دارد و ازان دیار بر آمده است جمعی از حضرت مکه معظمه می آیند
میگویند که آن عزیز را در حرم کعبه دیده ایم و چنان و چنین در میان ما و آن عزیز گذشته است و جمعی دیگر نقل میکنند
که ما او را در روم دیده ایم و جمعی دیگر از بغداد دیده اند این همه تشکل لطائف آن عزیز است باشکال مختلفه
و گاهست که آن عزیز را ازان تشکلات اطلاع نبود و لهذا در جواب آن جماعت گاه میگوید که این همه بر من تهمت
است من از خانه نه بر آمده ام و حرم کعبه را ندیده ام و روم و بغداد را نمی شناسم و نمیدانم که شما چه کسانید و
همچنین ارباب حاجات از اعزه احیاء و اموات دران مخاوف و مهالک مدد طلب نمایند و می بینند که
آن صور اعزه حاضر شده دفع بلیه ازیشان نموده است گاهست که آن اعزه را از دفع آن بلیه اطلاع بود و گاه
نبود ع از ما و شما بهانه بر ساخته اند این نیز تشکل لطائف آن اعزه است و این تشکل گاه در عالم شهادت
بود و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هزار کس آنسرور را علیه و علی آله الصلوات والسلام بصور مختلفه در خواب
می بینند و استفاده ها مینمایند این همه تشکل صفات و لطائف اوست علیه و علی آله الصلوات والسلام بصور
مثالی و همچنین مریدان از صور مثالی پیران استفاده ها مینمایند و حل مشکلات می فرمایند کمون و بروز که از بعضے مشائخ
گفته اند بتناسخ مساسی ندارد زیرا که در تناسخ تعلق نفس ببدن ثانی از برای ثبوت حیات است و برای سلوک
حسن و کمالیت آن بدن است و در بروز تعلق نفس ببدن دیگر از برای این حیات غرض نیست بلکه مقصود ازین تعلق حصول
کمالات است مر آن بدن را و حصول درجات است مر او را چنانچه جنی بفرد انسانے تعلق پیدا کند و در شخص او
بروز نماید این تعلق نیز برای حیات آن فرد نیست چه او حی و حساس و متحرک پیش ازین تعلق است چیزیکه ازین تعلق
در وی حادث میشود ظهور صفات و حرکات و سکنات آن جن است و مشائخ مستقیم الاحوال بعبارت کمون و بروز
هم لب نمی کشایند و نا نقصان ادراک و فتنه نمی اندازند نزد فقیر کمون و بروز هیچ در کار نیست کاملے اگر تربیت

ناقصی خواهد که آنکه مرد بروی بروز نماید باید که بقدر خداوندی جل سلطانه صفات کامله خود را در مرید ناقص
منعکس سازد و بتوجه و التفات آن انعکاس را ثبات و استقرار دهد تا مرید ناقص از نقص بکمال آید و از صفات
رذیله بصفات حمیده گراید و هیچ مکون بروز درمیان نبود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و
بعضی دیگر بنقل ارواح قائل اند میگویند روح را بعد از کمال تدرقی پیدا میشود که اگر خواهد بدن خود را بگذارد
و ببدن دیگری داخل شود نقل میکنند عزیزی که این کمال و این قدرت را داشت در جوانی فوت کرد این عزیز بدن
خود را که بسن کبر رسیده بود گذاشت و در بدن آن جوان داخل شد تا آنکه بدن اول میت گشت و بدن ثانی
زنده گشت این قول مستلزم تناسخ است که تعلق ببدن ثانی از برای حیات آن مردن است اینقدر فرق است که قائل
بتناسخ منقص نفس حاکم است و تناسخ را از برای تکمیل نفس اثبات مینماید و آنکه بنقل روح قایل است روح را کامل
می انگارد و بعد از کمال روح اثبات نقل مینماید نزد فقیر قول بنقل روح از قول بتناسخ هم ساقط تر است زیرا که
تناسخ را از برای تکمیل نفوس اعتبار کرده اند اگرچه این اعتبار باطل است و نقل روح را بعد از حصول کمال گمان برده
اند اگرچه هیچ کمال نیست هرگاه تبدل بدان از برای تحصیل کمالات قرار داده باشند بعد از حصول کمال نقل ببدن
ثانی برای چه بود اهل کمال تماشای نسبت نمیکنند الیشان بعد از حصول کمال تجرد از ابدان است نه تعلق با بدان زیرا که مقصود
از تعلق بوده است بحصول پیوسته و ایضا و نقل روح اماتت بدن اول است و احیای بدن ثانی است پس بدن
اول را از حصول احکام برزخ چاره نبود و از عذاب و ثواب قبر گذرند و بدن ثانی را چون حیات ثانی اثبات مینمایند
حشر و جسد و در دنیا ثابت گشت انکار که معتقدان نقل روح معلوم نیست که بعذاب و ثواب قبر قایل باشند و بحشر
و نشر معتقد بوند افسوس هزار افسوس این قسم بطالان خود را بمسند شیخی گرفته اند و مقتدای اهل اسلام گشته ضلوا و اضلوا ربنا
لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات

تذییل در بیان بعضی از علوم و معارف که بعالم مثال تعلق دارند باید دانست که عالم مثال از جمیع عوالم فراخ تر است
هرچه در جمیع عوالم است صورت او در عالم مثال است معقولات و معانی را اینجا صورت دارند گفته اند حق سبحانه و تعالی را
مثلی نیست اما مثال هست و لله المثل الاعلی این فقیر در مکاتیب خود نوشته است که در مرتبه تنزیه صرف چنانچه مثل
نیست مثال هم نیست فلا تضربوا لله الامثال و در عالم صغیر نمونه عالم مثال خیال است که جمیع اشیا را در خیال صورت
متصور است کیفیات احوال و مقامات سالک چنان است اشیا را که تصور کرده مینماید و از ارباب علم میسازد و اگر خیال

نبود تکلم نمی کند و جهل لازم بود از ینجاست که فوق مرتبه ظلال جهل و حیرت است چه تک پوی خیال در مرتبه ظلال
است هر جا ظل نیست خیال را آنجا گنجایش نیست هر گاه صورت تنزیهی در مثال نبود چنانچه گذشت و خیال
که پرتو اوست از مثال چگونه صورت تنزیهی متصور بود فلا جرم لا یکون ثمه الا الجهل والحیرة و هر جا علم نبود گفت
نبود من عرف الله کل لسانه نشان آنست و هر جا علم بود گفت و گو بود من عرف الله طال لسانه بیان آن است
لیس و ازین لسان و ظلال بود و گنگی زبان فوق مراتب ظلال است فعل بود یا صفت هم بود یا اسمی لیس هیچ
منحوت خیال است چون از ظلال است معلول است و لعلت جعل مجعول مثل ازین نیست که چون از آثار و
علامات مطلوب است مفید علم الیقین است عین و حق تعالی ورای ظلال و خیال است فلا جرم از نجفت خیال وقتی که میسر گردد
که سلیر القیسی اثر در رنگ سیر آفاقی والسر ندارد و در یاور آفاق و انفس جولان نماید این معنی اکثر اولیا را
بعد از مرگ میسر میگردد تا حیوة است خیال دامن گیر شان و اطلاع را از اکابر این ولایت درین نشاء میسر گردد
با وجود حیات دنیوی که تصرف سلطان خیال بیرون آیند و مطلوب بی محنت و جعل در کنار گیرند در
تجلی ذات ... هنیئا لارباب النعیم
نعیمها و للعاشق المسکین ما یتجرع سوال جمعی در واقعات و منامات در مثال و خیال می بینند که بادشاه
شده ایم و خدم و حشم خود را معاینه مینمایند و نیز می بینند و با قطب شده ایم و عالم رویا آورده عالم الیقظه وافاقت
که عالم شهادت است هیچ ازین کمالات بظهور نمی آید این دید صحیح دارد یا باطل محض است جواب این دید
محلی از صدق دارد و بالیش آنست که معنی بادشاهت و قطبیت در ان جماعه کائن است لیکن آن معنی در ایشان ضعیف
است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد بعد از ان از دو حال خالی نیست اگر آن معنی بعنایة الله سبحانه
قوت پیدا کرده و شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند بقدرت الله سبحانه در عالم شهادت ظاهر گردد و
بهمان ظهور شایسته که ضعف ظهورات است کفایت می کنند بقدر قوت ظهور می یابد ازین قبیل است واقعاتی که طالبان
این راه می بینند و خود را در مقامات عالیه می یابند و می بینند که بمناصب ولایت سرفراز گشته اند اگر در
شهادت این معنی ظهور کند دولت است عظیم و اگر بظهور مثال کفایت شد بلا حاصل است و جای مصیبت است
و هر جا یک حجام و غیر خود را بادشاه می بیند و هیچ حاصل ندارد و جز خسارت نقد وقت او نیست لیکن بواقعات اعتبار
نباید نهاد و در شهادت هر چه میسر شود از آن اوست ه چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم

که حدیث خواب گویم نه از خوابست که اکابر نقشبندیه بواقعات اعتباری نمی نهند و به تعبیر وقایع طالبان متوجه نمیگردند
که قلیل الجدوی است معتبر حالتست که در افاقت و تیقظ میسر گردد لهذا دوام شهود را اعتبار نموده اند و تمام حضور
دولت دانسته اند حضوری که غیبت در عقب آن نباشد نزد این بزرگواران از حیز اعتبار ساقط است از اینجاست
که نسیان ماسوی در حق ایشان دائمی گشته است و خطور غیر از قلب شان همه وقت منفی شده بلکه نهایت در بدایت
او مندرج گردد این کمالات از وی چه مستبعد بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم
الکافرین و السلام **مکتوب پنجاه و نهم** به میرزادگی خواجه محمد عبد الله سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان آنکه
معقول و موهوم و مکشوف و مشهود همه داخل ماسوی است الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که قرة العین
ارسال داشته بودند وصول یافت اندراج یافته بود که بکرم حضرت حق سبحانه و تعالی آن شعبده ها بر طرف شده
است و از معقوله هیچ نمانده است همت بران مصروف است که از اثبات هیچ چیز باز رست نماید معقول و موهوم همه در تحت
لا داخل است کذا و کذا نوشته بودند اما اینمعنی بتکلف است امید است که بی تکلف نصیب شود و نجابت آثار معقول و
موهوم بلکه مشهود و مکشوف چه آفاقی و چه انفسی همه داخل دائره ماسوی است و از جمله لعب و لهو است و پیش از گرفتاری
به شعبده بازی نیست زوال این گرفتاری اگر بتکلیف است داخل طریقه است و از جمله علم الیقین است و بعد اللتیا و التی
اگر این دولت بی تکلف میسر گردد و از تکلف نفی با نتفاء ماسوی بسر از مضیق طریقه وا رهد و اگر چه علم بیرون جهد و بفنا
مشرف گردد اینمعنی بگفتن آسان است برسیدن دشوار الا من یسره الله سبحانه کار و باری که بحقیقت تعلق وارد و بیشتر از
در گذشت نفی بلکه انتفا مقام اثبات است و بیرون علم عین است باید که طریقت را در جنب حقیقت هیچ اعتداد
نیست و نفی را النسبة با اثبات هیچ اعتباری نه چه متعلق نفی ممکنات است و متعلق اثبات واجب تعالی اثبات
همچون قطره در نظر می در آید در پهلوی دریای بی کران و بحصول این نفی و اثبات بولایت خاصه
رسیده میشود و بعد حصول الولایة الخاصة اما العروج و اما النزول و ان کان النزول لذلک العروج لازما ایضا ربنا اتمم لنا
نورنا و اغفر لنا ذنوبنا انک علی کل شیء قدیر و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه الصلواة
و السلام **مکتوب شصتم** به محمد تقی صدور یافته در جواب کتابت او و در بیان آنکه از فضولیات دین عنان
معطوف ساختن بضروریات دین باید پرداخت و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مطالعه صحیفه
شریفه مشرف گشت علائقی که با آن مهتم گشته اند و اندراج یافته بود در باب حقیقت خلافت حضرت صدیق رضی الله

باجماع اهل حل و عقد صدر اول که خیر القرون است و در باب افضلیت خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
که بترتیب خلافة ایشان مترتب است و در باب سکوت ورزیدن از منازعات و مشاجرات اصحاب خیر البشر علیه
وعلیهم الصلوات والتسلیمات نصیحت فرموده‌اند ساختند این اعتقاد در بحث امامت کاملست موافق اهل سنت و جماعت
شکر الله تعالی سعیهم مخدوما مشفقا آثار بحث امامت از فروع دین است نه از اصول شریعت ضروریات دین
دیگر است که باعتقاد و عمل تعلق دارد که علم کلام و علم فقه متکفل آنست ضروریات را گذاشته به فضولیات پرداختن
عمر خود را صرف ما لا یعنی کردنست و در اخبار آمده است علامة اعراض الله تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه اگر بحث امامت
از ضروریات دین و از اصول شریعت می‌بود چنانچه شیعه گمان برده اند بایستی که حضرت حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید خود
تعیین استخلاف فرموده تشخیص خلیفه می‌نمود و حضرت پیغمبر نیز علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات امر خلافه یکی میکرد
به تنصیص و تصریح یکی را خلیفه میساخت و در کتاب و سنت چون اهتمام این امر مفهوم نشد معلوم شد که بحث امامت
از فضول دین است نه از اصول دین فضولی باید که به فضول اشتغال نماید الغدر ضروریات دین بسیار است که
نوبت به فضول نمیرسد اول از تصحیح اعتقاد چاره نبود که بذات و صفات و افعال واجب جل سلطانه تعلق دارد
و اعتقاد باید نمود که آنچه پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام از نزد حق جل و علا آورده است و بضرورت و تواتر از
دین معلوم گشته است از حشر و نشر و عذاب و ثواب اخروی دائمی و سائر سمعیات همه حق است و احتمال تخلف ندارد
اگر این اعتقاد نیست ثانیاً از اتیان احکام فقهیه چاره نبود از ادای فرائض و واجبات بلکه از ادای سنن و مستحبات
نیز گذر نه رعایت حل و حرمت شرعیه نیک باید نمود و در حدود شریعت احتیاط باید کرد تا فلاح و رستگاری از عذاب
آخرت متصور شود و چون اعتقاد و عمل او درست کند نوبت بطریق صوفیه رسد و امیدوار کمالات ولایت گردد
بحث امامت نسبت بضروریات دین کالمطروح فی الطریق است غایة ما فی الباب چون مخالفان درین باب غلو نموده
اند و طعن در اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات کرده بالضرورت در رد ایشان مقدمات طویل الذیل
ایراد نموده می‌آید که لزوم فساد از دین متین مفهوم شدن از ضروریات دین است والسلام **مکتوب شصت و یکم**
در عزای مرحومی مولانا احمد برکی صدور یافت در نصیحت یاران مولانا حسن را سر حلقه آنها ساختن و ما یناسب ذلک
بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که خبر عزای مغفرت پناه مولانا احمد علیه الرحمة
وجود شریف مولانا درین وقت مر مسلمانان را آیتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمتهای او تعالی اللهم لا

عمل بمقتضای آن نمود

لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده از یاران هندوستان امداد و اعانت مرگذشتگان سیما اموات و سوانح خدمتگاری و تجهیز
فرزندان و متعلقان مرحومی بر محبان و مخلصان لازم است سعی نمایند که فرزندان مرحومی بخوانند و بعلوم شرعیه متحلی گردند
احسان مرحومی را مکافات باحسان فرزندان او نمایند هل جزاء الاحسان الا الاحسان و اطوار و اوضاع مرحومی را
مراعات نمایند و احوال و اوقات او را مرعی دارند و در طریقه ذکر و حلقه شغلی باید که فتوری واقع نشود و یاران
جمع شده بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر شود و این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشته
بود که اگر مولانا سفری اختیار کنند باید که شیخ حسن را بجای خود نصب کنند قضا را این سفر مراد بوده است بحال
هم که بکر ملاحظه مینمایم شیخ حسن را متعین این امر میدانم بعضی بر بعضی یاران گران نماید که باختیار ما و ایشان است
انقیاد لازم است شیخ حسن طریق بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که از ینجانب گرفته بودند
شیخ حسن را در آن نسبت شرکت است و یاران دیگر ازین معنی قلیل النصیب اند هر چند کشف و شهود پیدا کنند و بتوحید
و اتحاد متحلی گردند اما این دولت دیگر است و این کار و بار دیگر است کسوف کشوف را اینجا بجوی نمی خرند و از آن
توحید و اتحاد مستغفر اند بالجمله باید که یاران در تقدیم شیخ توقف نکنند و او را سر حلقه دانسته بکار خود مشغول باشند
اخوی خواجه اولیس هم بعضی را معقول یاران ساخته بحلقه مشتغل و دلالت نمایند شیخ حسن نیز خبر ایشان هم باید
که محافظه خاطر هم پیرکان نماید و حقوق برادری بجا آرد و مطالعه کتب فقه از دست ندهد و نشر احکام شریعت
فرماید و بمتابعت سنت سنیه ترغیب کند و از بدعت تحذیر نماید و طریق التجا و تضرع و زاری را از دست ندهد
و مبادا نفس اماره از راه ریاست و تقدم برا قرار در مهالک اندازد و خراب ابتر سازد و همه وقت خود را قاصر
و ناقص داند و طالب کمال خود باشد نفس و شیطان دو دشمن قوی و مکین اند مبادا که از راه ببرند و خائب و خاسر سازند
ع همه اندرز من بتو اینست که تو طفلی و خانه رنگین است هندوستان از شما دور است و در دو ساله یک قاصد می آید
و خبر می آرد و می برد احوال نویسان باشند اگر نتوانند رسید از نوشتن غافل نباشند میان شیخ یوسف بما آمده بودند
و تا مدتی اینجا بودند و فواید بسیار اخذ نمودند و بحقیقت فنا اطلاع یافتند و بمیعاد باز آمدن بخانه رفتند مرد مستعد
و صادق الاخلاص است والله سبحانه الموفق چون شما در افتاده اید در نصیحت مبالغت نموده می آید هوشیار
باشید و ریاست بلای جان خود دانید و ترسان و لرزان باشید مبادا درین ریاست اندکی پیدا شود و بهلاکت
ابدی رساند ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین سبحان رب الخ

مکتوب شصت و دوم بخان خانان صدور یافت در بیان آنکه انسان مدنی الطبع مجبول است و در تمدن و تعیش خود به بنی نوع خود محتاج است و تکسب انسان مهربین احتیاج است
الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی المرسلین و عباد صیقون بسلام
در بیان سبب آن
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ترقیات صوری و معنوی شما را از حضرت حق سبحانه و تعالی
مسالت می نماید که خیریت و صلاح شما متضمن جمعیت و رفاهیت جم غفیر از مسلمانان است و دعا شما گویا دعا
جمیع ایشان است سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آل کل من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها چون نسبت محبت و ارادت و اخلاص شما با کابر سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس سرهم میدانند
که بر وجه اتم و اکمل است بنا بران تصدیه میدهد و مکرر نموده با اکثر با اهل این سلسلهٔ علیه هیچ یار غریب افتاده اند و اکثر
این هیچ یار را بواسطهٔ شیوع بدعت بطریقه این اکابر که ملتزم سنت اند قلت مناسبت است از اینجاست که بعضی از اهل
این سلسله بواسطهٔ قصور نظر درین طریقهٔ علیه نیز بدعتها اختیار نموده اند و دلهای مردم را بعلاقهٔ ارتکاب بدعت
بجانب خود کشیده و این عمل از عم خود تکمیل این طریقهٔ علیه گوشیده اند و بحقیقت معامله اکابر این طریقه نرسیده
هداهم الله سبحانه سواء الطریق چون اهل این سلسلهٔ علیه درین ایام عزیز الوجود بر مریدان و محبان این سلسله
امداد و اعانت این اکابر و طالبان این طریق که آدمی مدنی الطبع مجبول است در تمدن و تعیش به بنی نوع خود محتاج
است قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین هر گاه در کفایت مهمات خیر البشر علیه و علی
آله الصلوٰة والسلام مومنان یار و مددگار بوده باشند دیگران چه ضایقه اکثر اغنیا را این وقت درویشی راه یافته است
از عدم احتیاج میدانند کلا احتیاج ذاتی انسان است بلکه ذاتی جمیع ممکنات است بلکه خوبی انسان همین احتیاج
است و ذل و بندگی ازین راه ناشی است چه اگر فرضا احتیاج از انسان زایل گردد و استغنا پیدا کند
غیر از عصیان و سرکشی و طغیان و نافرمانی بر داری نمی دارد قال الله سبحانه و تعالی
ان الانسان لیطغی ان راه استغنی غایة ما فی الباب فقرا که از گرفتاری ماسوی وارسته اند احتیاجی که
باسباب دارند آن احتیاج را به مسبب الاسباب حواله می نمایند و دولت همین شده را از خوان نعمت او تعالی
میدانند و معطی و مانع فی الحقیقة او را سبحانه تصور می فرمایند و چون اسباب را بواسطهٔ حکم و مصالح در میان
آورده اند و حسن و قبح را باسباب منتسب ساخته این بزرگواران نیز شکر و شکایت را با اسباب
راجع میگردانند و نیک و بد را بظاهر از ایشان میدانند چه اگر اسباب و خلل شوند کارخانهٔ عظیم را معطل سازند

هذا با طلاع سبحانک وجود شریف سیادت پناه حقایق و معارف آگاه اخوی اعزی میر محمد نعمان مع از انحد و دمغتنم است دعا و توجه ایشان کبریت احمر انگارم که برکات و فیوض توجهات ایشان قوایم دولت شما اند و در حضور و غیبت ایشان آمد و معاون شمامی باهم زیاده از یکسال شده هست که ایشان از خوبیهای شما غائبانه بفقیر نوشته بودند و محبت و اخلاص که شما را نسبت بفقیر حاصل است در انجا درج نموده و ظاهر ساخته بودند که صوبه داری اینجا را بدیگری تفویض نموده اند وقت توجه و دستگیری است فقیر در اثنای مطالعه آن مکتوب توجهی درین باب حاصل گشت و شما را در آن وقت رفیع القدر یافت ظاهر ادر همان ساعت شخصی را بحی بود در جواب آن این عبارت نوشت که خان خانان در نظر رفیع القدری در آمد و الامر عند الله سبحانه والسلام **مکتوب شصت و سیوم** بنور محمد انبالی صدور یافت در جواب استفسار او که پرسیده بود که با وجود حیات پیر اگر طالبی پیش شیخ دیگر برود و طلب حق جل و علا نماید مجوز هست یا نه بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات سیادت مکتوبے که ارسال داشته بودند رسید پرسیده بودند که با وجود حیات پیر اگر طالبی پیش شیخ دیگر برود و طلب حق جل و علا نماید مجوز است یا نه بدانند که مقصود حق است سبحانه پیر وسیله ایست بوصول جناب حق تعالی اگر طالب رشد خود را پیش شیخ دیگر بیند و دل خود را در صحبت او با حق سبحانه جمع یابد روا است که در حیوة پیر بے اذن پیر طالب پیش آن شیخ برود و طلب رشد از و نماید اما باید از پیر اول انکار نکند و جز بنیکی یاد ننماید علی الخصوص پیران که در مریدی تو قتی از خود خبر ندارند و ایمان از کفر جدا نمی توانند کرد و از خدا جل شانه چه خبر خواهند داشت و مرید را کدام راه خواهند نمود اگر از خویشتن چو نیست چنین که خبر دار دار چنان چنین و این مریدی که برین طور پیر اعتقاد کرده بنشیند و بدیگری رجوع نکند و راه خدا جل شانه معلوم نسازد خطرات شیطانی است که از راه حیات پیر ناقص آمده طالب را از حق سبحانه باز میدارد هر جا رشد و جمعیت دل یافته شود دل توقف رجوع باید کرد و از وسوسه شیطانی پناه باید جست **مکتوب شصت و چهارم** به محمد مومن لد مرحومی خواجه علیجان صدور یافته در بیان آنکه از تلون احوال و از عدم حصول آمال دنیای دنیه دلتنگ نباشند بسم الله الرحمن الرحیم سلکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم الدنیا سجن المومن دنیا زندان مومن است مناسب حال زندان وجود الم و اندوه و مصیبت است از تلون احوال دلتنگ نباشند و از عدم حصول آمال دلگیر نشوند فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا یک تنگی و دو فراخی مقرون فرموده است تا که فراخی دنیا و فراخی آخرت خواسته

با کریمان کارها دشوار نیست و باقی احوال این حدود را سیادت مآب فضیلت آثار میر سید عبد الباقی بالمشافهه خواهند
گفت مشار الیه مراعات اشفاق و حقوق شمار نموده بملاقات گرامی متوجه است **مکتوب شصت و پنجم** مولانا
محمد هاشم خادم صدور یافته در احتراز از امور لاطائل بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند درین وقت از احوال باطن خود خبر بعد نوشته اند تا باعث فرحت باشد امور لاطائل است دنیا و ما
فیها گرامی آن نمیکند که تذکر احوال آخرت را گذاشته کسی بحشویات اشتغال نماید هر چند نیت شما بخیر خواهد بود اما
حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بهر حال متوجه احوال باشند بطفیلی را مسرور دارند و الضرورة
تقدر بقدرها و لله سبحانه الحمد و المنة که فقرای اینجا هر چند رزق معلوم ندارند اما بی سعی و بی کوشش بفراغت
و وسعت میگذرانند زیاده از قدر کفاف میسر میشود و ... زی کو لقد وقت است باقی احوال اینجا و دو مکتوب
حمد است درین چند ماه وبا عود کرده بود کسیکه اجل او رسیده بود مرده حالا برطرف شده است لله سبحانه الحمد
و المنة علی جمیع النعماء و السلام **مکتوب شصت و ششم** بسجان خان صدور یافته در بیان توبه و انابت و
ورع و تقوی و مناسب آن بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی چون عمر گرامی در مناهی
و ملاهی و تقصیرات و هفوات گذرانیده خوش می آید که از سخن توبه و انابت گوید و دم از ورع و تقوی زند قال الله
تبارک و تعالی و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون و قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و قال تعالی و ذروا ظاهر الاثم و باطنه فالتوبة
من الذنوب واجبة و فرض عین علی کل شخص لا یتصور ان یستغنی عنه احد من البشر کیف و الانبیاء علیهم الصلوة و السلام
لم یستغنوا عن التوبة قال خاتمهم و سیدهم علیه و علیهم الصلوات التامة و التحیات انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله
فی الیوم و اللیلة سبعین مرة فان کانت المعاصی متعلقة بحق الله تعالی و سبحانه و لا تتعلق بالحقوق و مظالم العباد و
حقوقهم کالزنا و شرب الخمر و سماع الملاهی و النظر الی غیر محرم و مس المصحف بغیر وضوء و اعتقاد بدعة فتوبته عنها بالندم
و الاستغفار و التحسر و الاعتذار الی الله عز و جل و لو ترک فرضا من الفرائض لا بد فی التوبة من ادائه و ان کانت المعاصی
تتعلق بمظالم العباد فتوبتها برد المظالم الیهم و الاستحلال منهم و الاحسان الیهم و الدعاء و ان کان صاحب الحق
میتا فالاستغفار له و الاحسان برد المال الی اولاده و ورثته و ان لم یعلم له وارث یتصدق بقدر المال
علی الفقراء و المساکین بنیة صاحب المال و الذی اوذی بغیر حق قال علی کرم الله تعالی وجهه سمعت ابا بکر رضی الله عنه

يقول وهو الصادق قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ
وصلى واستغفر الله من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول جل وعلا ومن يعمل سوءا او يظلم
نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما وقال عليه وعلى آله الصلوة والسلام في حديث آخر من اذنب
ذنبا ثم ندم عليه فهو كفارته وفي الخبر ان الرجل اذا قال استغفرك واتوب اليك ثم عاد ثم قالها ثم عاد
ثلث مرات كتب في الرابعة من الكبائر وفي الحديث النبوي انه قال عليه وعلى آله الصلوة والسلام هلك
المسوفون يقولون سوف نتوب اوصى لقمان الحكيم لابنه يا بني لا تؤخر التوبة الى غد فان الموت يأتيك بغتة
قال مجاهد من لم يتب اذا اصبح وامسى فهو من الظالمين قال عبد الله بن المبارك رحمه الله سبحانه رد فلس من الحرام
افضل من مائة الف فلس يتصدق به وقيل رد دانق من فضة افضل عند الله من ستمائة حجة مبرورة ربنا ظلمنا انفسنا
وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال ان الله تعالى يقول عبدي اد ما
افترضت عليك تكن من اعبد الناس وانته عما نهيتك عنه تكن من اورع الناس واقنع بما رزقتك تكن من اغنى
الناس وقال صلى الله تعالى عليه وآله وسلم لابي هريرة رضي الله عنه كن ورعا تكن اعبد الناس وقال الحسن البصري رحمه الله
سبحانه مثقال ذرة من الورع خير من الف مثقال من الصوم والصلوة وقال ابو هريرة رضي الله تعالى عنه
جلساء الله تعالى غدا اهل الورع والزهد اوحى الله تعالى الى موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام لا يتقرب الى المتقربون بمثل
الورع قال بعض العلماء بالله لا يتم الورع الا ان يرى عشرة اشياء فريضة على نفسه اولها حفظ اللسان عن الغيبة
والثاني الاجتناب عن سوء الظن والثالث الاجتناب عن السخرية والرابع غض البصر عن المحارم والخامس
صدق اللسان والسادس ان يعرف منة الله تعالى عليه كيلا يعجب بنفسه والسابع ان ينفق ماله في الحق ولا
ينفقه في الباطل والثامن ان لا يطلب لنفسه العلو والكبر والتاسع المحافظة على الصلوات والعاشر الاستقامة
على السنة والجماعة ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك على كل شيء قدير مخدوما مكرما شفقت ومكرمت آثارا
اگر توبه از جميع ذنوب ميسر شود وورع وتقوى از جميع محرمات ومشتبهات حاصل آيد نعمتى است عظمى ودولتى است
قصوى والا توبه از بعض ذنوب وورع از بعضى محرمات هم مغتنم است شايد بركات وانوار اين بعض در ابعاض
ديگر سرايت كند وتوفيق توبه وورع از سائر معاصى نيز ميسر گردد ما لا يدرك كله لا يترك كله اللهم وفقنا
لمرضاتك وثبتنا على دينك وعلى طاعتك بصدقة سيد المرسلين وقائد الغر المحجلين عليه وعليهم وآل كل من الصلوات
مكتوب بـ

شصت و هفتم بخانجهان صدور یافته در بیان عقاید اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین با بیان
ارکان اسلام و تحریض نمودن بر آنکه کلمهٔ حق یعنی کلمهٔ اسلام گوش زد سلطان وقت نماید بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که از روی کرم و التفات نامزد فقرا ارسال ساخته بودند
رسید حمداً لله سبحانه که درین اطوار که پریشانی و اشتباه اغنیا را سعادت مند از حسن التفات کرده اند با وجود
مناسبتها با فقرا دور از کار نمایان است و ایمانی باین طایفه حاصل است چه ممکن است که تعلقات شتّی مانع
حصول این دولت نگشته است و توجهات پراگنده از محبت ایشان باز نداشته شکر این نعمت عظمی بجا [بایست]
آورد و امیدوار باید بود که المرء مع من احب حدیث نبوی است علیه و علی آله الصلوة والسلام سعادت و [نجات]
آثار آدمی را از تصحیح اعتقاد موجب آراء فرقهٔ ناجیهٔ اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که سواد اعظم و جمیع [غفیر اند]
چاره نبود تا فلاح و نجات اخروی متصور شود خبث اعتقاد که مخالف معتقدات اهل سنت است سم قاتل است
که موت ابدی و عذاب سرمدی رساند مداهنت در اعمال امید مغفرت دارد اما مداهنت اعتقادی گنجایش مغفرت
ندارد ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء معتقدات اهل سنت را ملیبان بایجاز و اختصار ایراد می نماید به مقتضای
آن تصحیح اعتقاد باید فرمود و از حضرت حق سبحانه و تعالی التماس برین دولت بتضرع و زاری مسألت باید نمود
بدانند که الله تعالی بذات قدیم خود موجود است و سائر اشیا بایجاد او سبحانه موجود گشته اند بتخلیق او تعالی
از عدم بوجود آمده اند و او تعالی قدیم و ازلی باشد و اشیا همه حادث و نوپدید باشند و هرچه قدیم و ازلی است
باقی و ابدی است و هرچه حادث و نو آمده است فانی و مستهلک است یعنی در شرف زوال است و او سبحانه
یگانه است شریکی ندارد نه در وجوب وجود نه در استحقاق عبادت وجوب وجود غیر او را تعالی نشاید و استحقاق عبادت
سوای او را سبحانه نسزد و مر او را تعالی صفات کامله است از آنجمله حیات و علم و قدرت و ارادت
و سمع و بصر و کلام و تکوین است که بقدم و ازلیت متصف اند و بحضرت ذات جل سلطانه
قائم اند تعلقات حوادث در قدم صفات خلل نکند و حدوث متعلق مانع ازلیت ایشان
نگردد و فلسفه از بیخردی و معتزله از کوری از حدوث متعلق بحدوث متعلق برند و نفی صفات
کامله نمایند و عالم بجزئیات ندانند که مستلزم تغیر است که امارت حدوث است نمیدانند
که صفات ازلی باشند و تعلقات صفات حادث باشند و صفات نقائص از جناب قدس

قدس او تعالی مسلوبست و او تعالی از صفات و لوازم جواهر و اجسام و اعراض منزه است زمان و مکان
و جهت را در حضرت او تعالی گنجایش نیست اینها همه مخلوق اویند که او را سبحانه فوق العرش دانند و جهت
فوق اثبات کنند عرش و ماسوای آن همه حادث اند و مخلوق اویند تعالی و حادث و مخلوق را چه مجال که مکان خالق
قدیم گردد و مقر او شود اینقدر هست که عرش اشرف مخلوقات اوست تعالی و نورانیت و صفا از همه ممکنات
در وی بیشتر است ناچار حکم مرآتیت دارد که ظهور عظمت و کبریای خالق جل و علا آنجا پیدا و هویدا است
باین ملاحظه ظهور آثار او عرش را بعد نامند والا عرش وغیره نسبت باو تعالی برابر اند که همه مخلوق اویند تعالی اما عرش
را قابلیت نمایندگی هست و دیگران را نیست آئینه که صورت شخص را مینماید نمیتوان گفت که آن شخص در آئینه است
بلکه نسبت شخص با آئینه و سائر اشیا متقابله برابر است تفاوت از جانب قابل است آئینه قبول صورت شخص
مینماید و دیگران این قابلیت نیست و او تعالی جسم و جسمانی نیست محدود و متناهی نیست طویل و عریض نیست
دراز و کوتاه نیست پهن و تنگ نیست بلکه واسع است نه بآن وسعت که بفهم ما در آید محیط است نه بآن احاطه
که مدرک ما شود و قریب است نه بآن قرب که متعقل ما گردد و با ما است نه به معیت متعارفه ایمان آریم که واسع است و محیط
است و قریب است و با ما است اما کیفیت این صفات را ندانیم که چیست و هر چه دانیم دانیم که قدمی در بدعت و تجسیم
دارد و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و هیچ چیز با وی متحد نگردد و نیز هیچ چیز در وی تعالی حلول نکند و او تعالی
در هیچ چیز حال نشود و تبعض و تجزی در جناب قدس او تعالی محال است و ترکیب و تحلیل در آن حضرت جل شانه
ممنوع است و او را سبحانه مثل و کفو نیست زن و فرزند نیست ذات و صفات او تعالی بیچگونه و بیچون اند بی شبه و
بی نمونه اند اینقدر میدانیم که او تعالی هست و باسما و صفات کامله که خود را بآن ستوده است متصف است
اما هر چه از ان در فهم و ادراک ما در آید و متعقل و متصور ما شود او تعالی از ان منزه و متعالی است چنانچه گذشت
لا تدرکه الابصار ۵ دوربینان بارگاه الست ۵ بیش ازین پی نبرده اند که هست ۵ باید دانست که اسمای
الله تعالی توقیفی اند یعنی موقوف بر سماع اند از صاحب شرع هر اسمی که اطلاق آن در شرع بر حضرت حق سبحانه آمده
است اطلاق باید کرد و آنچه نیامده است اطلاق نباید کرد اگر چه در آن اسم معنی کمال مندرج باشد جواد اطلاق
باید کرد که آمده است و سخی نباید گفت که نیامده است قرآن کلام خدا است جل سلطانه که بلباس حرف و صوت آورده
بر پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام منزل ساخته است و عباد را بآن امر و نهی فرموده چنانچه ما کلام نفسی خود را بحو

جوهر و عرض نیست

کلام و زبان و لباس حرف و صوت در آورده ظاهر میسازیم و مقاصد خفیه خود را در عرصه ظهور می آریم همچنین حضرت
حق سبحانه کلام نفسی خود را بی توسط کلام و زبان بقدرت کامله خود لباس حرف و صوت عطا فرموده بر عباد
فرستاده است و اوامر و نواهی خفیه خود را در ضمن حرف و صوت آورده بر منصه ظهور جلوه داده است پس هر دو قسم
کلام کلام حق باشند جل و علا نفسی و لفظی و اطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق حقیقه باشد چنانچه هر دو قسم کلام نفسی
و لفظی بطریق حقیقه کلام ما اند نه آنکه قسم اول حقیقت است و ثانی مجاز زیرا که مجاز را نفی جائز است و کلام
لفظی را نفی کردن و کلام خدا ناگفتن کفر است و همچنین کتب و صحف دیگر که بر انبیاء ما تقدم علی نبینا و علیهم الصلوات
و التسلیمات انزال فرموده است همه کلام حق اند سبحانه و آنچه در قرآن و در آن کتب و صحف مندرج است احکام
خداوندیست جل سلطانه که موافق هر وقت عباد را بآن تکلیف فرموده است و دیدن مومنان مر حضرت حق
سبحانه را در بهشت بی جهت و بی مقابله و بی کیف و بی احاطه حق است ایمان آریم باین دیدن آخروی و بکیفیت
آن مشغول نشویم زیرا که رویت او تعالی بیچون است و درین نشأ حقیقت آن بر ارباب چون ظاهر نشود و غیر از ایمان
نصیب ایشان نبود وای بر فلاسفه و معتزله و سائر فرق مبتدعه که از حرمان و کوری انکار رویت آخروی نمایند و قیاس
غائب بر شاهد کنند و بدولت ایمان آنهم مشرف نگردند و او تعالی چنانچه خالق عباد است خالق افعال ایشان است
نیز خیر باشد آن فعل یا شر همه بتقدیر اوست تعالی اما از خیر راضی است و از شر راضی نیست هر چند هر دو بارادت
و مشیت اوست سبحانه لیکن باید دانست که شر تنها را بواسطه ادب باو تعالی نسبت نباید کرد و خالق الشر نباید گفت
بلکه خالق الخیر و الشر باید گفت چنانچه گفته اند حضرت حق را سبحانه خالق کل شیء باید گفت و خالق القاذورات
و الخنازیر نباید گفت از جهت رعایت ادب جناب قدس او تعالی معتزله از شومی که دارند خالق افعال بنده را دانند
و خیر و شر فعل را باو نسبت کنند شرع و عقل تکذیب ایشان میفرماید آری علماء حق قدرت بنده را در فعل دخل
داده اند و کسب بنده اثبات نموده زیرا که فرق واضح است درمیان حرکت مرتعش و حرکت مختار قدرت و کسب بنده را
در حرکت مرتعش هیچ دخلی نیست و در حرکت اختیاری دخل است همین قدر فرق باعث مواخذه میگردد و اثبات ثواب و عقاب
مینماید اکثر مردم در قدرت و اکتساب بنده را در حرکت ارتعاش هیچ دخلی نیست لیکن و اختیار عبد تردد دارند و بنده را مضطر و عاجز
دانند ایشان مراد علماء را نفهمیده اند اثبات قدرت و اختیار در بنده نه باین معنی است که بنده هر چه خواهد بکند و هر چه نخواهد نکند
این معنی از بندگی دور است که بنده بآنچه مکلف شده است از عهده آن تواند برآمد مثلا نماز پنجوقت تواند ادا کرد و زکوة

چهل سالگی تواند داد و در دوازده ماه یکماه روزه تواند داشت و در عمر خود با زاد و راحله یک حج تواند نمود و علی هذا القیاس
باقی احکام شرعیه است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال مهربانی و سهولت و آسانی در آنها رعایت فرموده
است از جهت ضعف و قلت توانایی بنده قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر یعنی خدا تعالی برای شما
آسانی خواهد و دشواری نخواهد و نیز فرموده است جل سلطانه یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا
یعنی میخواهد خدا تعالی که تخفیف بکند از شما گرانی تکلیفات شما را و مخلوق گشته است انسان ضعیف صبر
از شهوات نمیتواند کرد و تکلیفات شما که گرانی بر داشت نتواند انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات فرستادهای حق اند جل شانه بسوی
خلق تا ایشان را بحق دعوت کنند تعالی و از ضلالت براه آرند هر که دعوت ایشان را قبول کند او را بهشت
بشارت دهند و هر که انکار نماید بعذاب دوزخ تهدید کنند هرچه ایشان از حق تبلیغ نموده اند همه فرموده
حق است و صدق که شائبه تخلف ندارد و خاتم انبیا محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است دین او ناسخ ادیان
سابق است و کتاب او بهترین کتب ما تقدم است و شریعت او را ناسخی نخواهد بود بلکه تا قیام قیامت خواهد ماند و عیسی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که نزول خواهد نمود عمل بشریعت او خواهد کرد و بعنوان امت او خواهد بود و آنچه او علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات از احوال آخرت خبر داده است همه حق است از عذاب گور و ضغطه آن و سوال منکر
و نکیر در آن و فنای عالم و انشقاق سموات و انتشار کواکب و درهم شکستن زمین و کوهها و پاره پاره شدن اینها
و حشر و نشر و اعاده روح بجسد و زلزله ساعت و هول قیامت و محاسبه اعمال و شهادت جوارح با اعمال ایشان
و طیران نمودن نامهای حسنات و سیئات بیمین و شمال و وضع میزان حسنات و سیئات را بان وزن کنند و کمی و زیادت
حسنه و سیئه معلوم سازند اگر پله حسنات گران آید علامت نجات است و اگر خفت ظاهر شد علامت خسران است ثقل و خفت
آن میزان بر خلاف میزان دنیاست آنجا پله که بالا رود ثقیل است و آنکه پست باشد خفیف و شفاعت انبیا و صلحا علیهم الصلوة
والتسلیمات اولا و ثانیا مر عصاة مومنان را باذن مالک یوم الدین جل سلطانه ثابت است قال علیه و علی آله الصلوة والسلام شفاعتی
لاهل الکبائر من امتی و پل صراط که بر پشت دوزخ نهند و مومنان از آن پل عبور کرده به بهشت روند و کافران
لغزیده در دوزخ افتند و بهشت که معد از برای تنعم مومنان است و دوزخ که از برای تعذیب کافران است هر دو مخلوق اند و ابد الاباد
باقی خواهند ماند و فانی نخواهند گشت و بعد از محاسبه مومنان چون به بهشت روند در بهشت دائم خواهند ماند و از بهشت
بیرون نخواهند آمد همچنین کفار چون بدوزخ روند همیشه در دوزخ خواهند بود و ابد الاباد معذب خواهند ماند تخفیف در عذاب ایشان در حق

ایشان مجوز نیست قال الله تعالی لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون و هر که در دل ذرهٔ از ایمان
خواهد بود او را بواسطهٔ افراط معاصی اگر بدوزخ ببرند بقدر عصیان معذب خواهد بود آخر او را از دوزخ خواهند
برآورد و نیز روی او را سیاه نخواهند کرد چنانچه کفار را سیاه کنند و نیز غل و زنجیر نخواهند کرد چنانچه کفار را کنند
از جهت حرمت ایمان او و ملائکه بنده های خدا اند جل و علا مکرم اند و عصیان از امر خدا جل شانه در حق ایشان
جائز نیست و آنچه مأمور اند بفعل می آرند و از زناشوی پاک اند و توالد و تناسل در حق ایشان مفقود است
بعض ایشان از حضرت حق سبحانه و تعالی برسالت برگزیده است و به تبلیغ وحی مشرف ساخته مبلغان کتب
و صحف انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ایشان اند که از خطا و خلل محفوظ اند و از کید و مکر دشمن معصوم هر چه ایشان
از حضرت حق سبحانه تبلیغ نموده اند همه صدق و صواب است و شائبهٔ احتمال اشتباه ندارد و این بزرگواران
از عظمت و جلال او سبحانه ترسانند و غیر از امتثال امر کار دیگر ندارند ایمان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی
بانچه از دین بتواتر و ضرورت بما رسیده است اجمالاً و تفصیلاً اعمال جوارح از نفس ایمان خارج اند اما در ایمان
کمال می افزایند و حسن پیدا میکنند امام اعظم کوفی علیه الرحمة میفرمایند که ایمان قبول زیادت و نقصان نمیکند
زیرا که تصدیق قلبی عبارت از یقین و اذعان قلب است که تفاوت کمی و زیادت در آن گنجایش ندارد و آنچه قبول
تفاوت میکند در حیز ظن و وهم است کمال و نقصان ایمان باعتبار طاعات حسنات است هر چند طاعات بیشتر
کمال ایمان بیشتر پس ایمان عامهٔ مومنان مثل ایمان انبیا نباشد علیهم الصلوات والتسلیمات که آن ایمان بواسطهٔ قران
طاعات بدرجهٔ علیا از کمال رسیده است که ایمان عوام مومنان بگرد آن نرسد هر چند این هر دو ایمان در نفس
ایمان شرکت دارند اما آن ایمان بواسطهٔ لحوق طاعات حقیقت دیگر پیدا کرده است ایمان دیگران گویا فرد آن ایمان
نیست و در میان ایشان مماثلت و مشارکت مفقود است عوام انسان هر چند با انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در نفس
انسانیت شریک اند اما کمالات دیگر مر انبیا را علیهم التسلیمات بدرجات علیا رسانیده است و حقیقت دیگر ثابت
کرده گویا از حقیقت مشترکه عالی و برتر اند بلکه انسان ایشان اند و عوام حکم نسناس دارند امام اعظم علیه الرحمت فرمود
انا مومن حقا و امام شافعی گوید علیه الرحمة انا مومن ان شاء الله تعالی هر کدام را وجهی است باعتبار ایمان حال توان گفت
انا مومن حقا و باعتبار مآل و خاتمه توان گفت انا مومن ان شاء الله تعالی اما بهر وجه که گویند از صورت استثنا اجتناب
بهتر است مومن بارتکاب معاصی اگر چه کبائر باشند از ایمان بیرون نرود و داخل دایرهٔ کفر نگردد منقول است

که روزی امام اعظم رحمه الله که روزی امام با جمعی از علما کبار نشسته بودند شخصی آمده پرسید که چه میگویند در حق مومن فاسق که پدر
خود را بناحق بکشد و سر او را از تن او جدا سازد و در کاسه سر او شراب انداخته بخورد و بعد شراب خوردن با مادر خود زنا
کند آیا مومن است یا کافر هر کدام از علما در حق او غلط ها نمودند و دور از معامله ساختند امام اعظم درین اثنا فرمود
که او مومن است و مرتکب این کبائر از ایمان نه برآمده است این سخن امام بر علما گران آمد و زبان طعن و تشنیع
بر ایشان دراز ساختند آخر چون سخن امام برحق بود همه قبول نمودند و اعتراف فرمودند اگر مومن عاصی پیش از غرغره
توفیق توبه یافت امید نجات عظیم است که وعده قبول توبه است و اگر توبه و انابت مشرف نگشت امر او بحق است
جل سلطانه اگر خواهد عفو کند به بهشت فرستد و اگر خواهد بقدر معصیت عذاب کند بآتش و بعد از آتش ما آخر کار او نجات
است و مآل او بهشت است زیرا که در آخرت حرمان از رحمت خداوند جل سلطانه مخصوص باهل کفر است و هر که
ذره از ایمان دارد امیدوار رحمت است اگر بواسطه علت معصیت رحمت در ابتدا نرسد در انتها البته [illegible]
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحث خلافت و امامت نزد اهل
سنت شکر الله تعالی سعیهم هر چند از اصول دین نیست و با اعتقاد تعلق ندارد اما چون شیعه درین باب غلو نموده اند و افراط
و تفریط کرده اند بضرورت علما اهل سنت حق رضی الله تعالی عنهم این بحث را ملحق بعلم کلام ساخته اند حقیقة الحال بیان
فرموده اند امام برحق خلیفه مطلق بعد از حضرت خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات حضرت ابوبکر صدیق است
رضی الله تعالی عنه بعد از ان حضرت عمر فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از ان حضرت عثمان ذو النورین است رضی الله
تعالی عنه بعد از ان حضرت علی بن ابیطالب است رضوان الله تعالی علیهم و فضلیت ایشان بترتیب خلافت است
فضلیت حضرت شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از اکابر ائمه که یکی از ایشان
امام شافعی است شیخ ابو الحسن اشعری که رئیس اهل سنت است فرماید که فضلیت شیخین بر باقی امت قطعی است انکار نکند مگر جاهل
یا متعصب حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه میفرماید کسیکه مرا بر ابی بکر و عمر فضل دهد مفتری است او را تازیانه زنم چنانکه مفتری
را زنند حضرت عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه که از مصنفات ایشان است میفرماید و حدیثی نقل میکنند که آن
سرور فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام که مرا عروج واقع شد از پروردگار خود مسأله نمودم که خلیفه بعد
از من علی بود ملائکه گفتند که ای محمد هر چه خدا خواهد آن شود خلیفه بعد از تو ابوبکر است و نیز حضرت شیخ میفرمود
که حضرت امیر گفته است که بیرون نیاید پیغمبر خدا از دنیا تا آنکه عهد کرد بمن که خلیفه بعد از فوت من ابوبکر خواهد بود

بعد ازان عمر بعد ازان عثمان بعد ازان تو خلیفہ خواهی بود رضی الله تعالی عنهم اجمعین و حضرت امام حسن افضل است از امام حسین رضی الله تعالی عنهما و علما اهل سنة در علم و اجتهاد و حضرت عائشہ را رضی الله تعالی عنها بر حضرت فاطمہ رضی الله تعالی عنها فضیلت میدهند فاطمہ را بتول میگفتند که صیغہ مبالغہ است در انقطاع و حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیہ حضرت عائشہ را التقدیم سید هد و آنچہ معتقد این فقیر است آنست که حضرت عائشہ در علم و اجتهاد پیش قدم است و حضرت فاطمہ در زهد و انقطاع پیش رو لهذا فاطمہ را بتول میگفتند که صیغہ مبالغہ است در انقطاع و حضرت عائشہ مرجع فتاوای صحابہ است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین هیچ مشکلے در علم بر صحابہ پیغمبر علیہ و علیهم الصلوة والتسلیمات پیش نمی آید مگر آنکہ حل آن نزد عائشہ بود رضی الله تعالی عنها محاربات و مناعات که درمیان صحاب کرام علیهم الرضوان واقع شده اند مثل محاربہ جمل و محاربہ صفین بر محامل نیک صرف باید نمود و از هوا و تعصب دور باید داشت چه نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیہ و علیهم الصلوة والتسلیمات از هوا و هوس منزکی شده بودند و از حرص و کینہ پاک گشتہ اگر مصالحہ دارند برای حق دارند و اگر منازعة و مشاجرت برای حق است هر گروهی بمقتضای اجتهاد خود عمل نموده اند و مخالف را بی شائبہ هوا و تعصب از خود دفع کرده اند هر که در اجتهاد خود مصیب است دو درجہ و بقولی ده درجہ از ثواب دارد و آنکہ مخطی است یک درجہ ثواب او را نقد وقت است پس مخطی در رنگ مصیب از ملامت دور است بلکہ امید درجہ از درجات ثواب است علما فرموده اند که دران محاربات حق بجانب امیر بوده است کرم الله تعالی وجهہ و اجتهاد و مخالفان از مع ذالک معاف و از طعن منستند و گنجایش ملامت ندارند چه جای آنکہ نسبت کفر یا فسق کرده شود امیر کرم الله تعالی وجهہ فرموده است برادران ما باغی گشتند ایشان نہ کافر اند نہ فاسق زیرا که ایشان را تاویل است که منع کفر و فسق مینماید حضرت پیغمبر ما فرموده است علیہ و علی آلہ الصلوة والسلام ایاکم و ما شجر بین صحابی پس جمیع صحاب پیغمبر را علیہ و علیهم الصلوة والتسلیمات بزرگی باید داشت و همہ را بہ نیکی یاد باید کرد و در حق هیچ یکے ازین بزرگواران بدنیا بد گمان نباید کرد و منازعت ایشان را بہ از مصالحہ دیگران باید داشت طریق فلاح و نجات اینست چه دوستی صحاب کرام بواسطہ دوستی پیغمبر است علیہ و علیهم الصلوة والتسلیمات بزرگی فرماید ما آمن برسول الله من لم یوقر صحابہ علامات قیامت که مخبر صادق علیہ و علی آلہ الصلوة والتسلیمات ازان خبر داده است حق است احتمال تخلف ندارد طلوع آفتاب از جانب مغرب بر خلاف عادت و ظهور ؀ ؀ ؀

سہو در لکہ

وظهور حضرت مهدی علیه الرضوان مع نزول حضرت روح الله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وخروج دجال و ظهور یاجوج
وماجوج وخروج دابة الارض و دخانی که از آسمان پیدا شود و تمام مردم را فرا گیرد و عذاب دردناک کند مردم
از اضطراب گویند ای پروردگار ما این عذاب را از ما دور کن که ما ایمان آریم و آخر علامات آتش است
که از عدن خیزد و جماعه از نادانی گمان کنند شخصی را که دعوی مهدویت نموده بود از اهل هند مهدی موعود
بوده است پس بزعم ایشان مهدی گذشته است و فوت شده و نشان میدهند که قبرش در فره است در احادیث
صحاح که بحد شهرت بلکه بتواتر معنوی رسیده اند تکذیب این طائفه است چه آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام مهدی را
علامات فرموده است که در حق آن شخص که معتقد ایشان است آن علامات مفقود اند در احادیث نبوی آمده است
علیه وعلی آله من الصلوة والسلام که مهدی موعود بیرون آید و بر سر وی پاره ابر که در آن ابر فرشته باشد که ندا کند که
این شخص مهدی است او را متابعت کنید و فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام که تمام زمین را مالک شدند چهار کس
دو کس از مومنان و دو کس از کافران ذوالقرنین و سلیمان از مومنان و نمرود و بخت نصر از کافران و مالک
خواهد شد آنرا شخص پنجم از اهل بیت من یعنی مهدی فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام دنیا نرود تا آنکه بعث کند خدای تعالی
مردی را از اهل بیت من که نام او موافق نام من بود و نام پدر او موافق نام پدر من باشد پس پر سازد زمین را
بداد و عدل چنانکه پر شده بود بجور و ظلم و در حدیث آمده است که اصحاب کهف اعوان حضرت مهدی خواهند بود و حضرت
عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام در زمان وی نزول خواهد کرد و او موافقت خواهد کرد با حضرت عیسی علی نبینا و
وعلیه الصلوة والسلام در قتال دجال و در زمان ظهور سلطنت او در چهاردهم شهر رمضان کسوف شمس خواهد شد
و در اول آن ماه خسوف قمر برخلاف عادت زمان و خلاف حساب منجمان بنظر انصاف باید دید که این علامات در آن
شخص هست بوده است یا نه و علامات دیگر بسیار است که مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام
شیخ ابن حجر رساله نوشته است در علامات مهدی منتظر که بدویست علامت میکشد نهایت جهل است که با وجود
وضوح امر مهدی موعود جمعی در ضلالت مانده اند هداهم الله سبحانه سواء الصراط پیغمبر فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام
بدرستی که بنی اسرائیل هفتاد و یک فرقه شده بودند که همه ایشان در نارند مگر یکی از ایشان و زود است که امت من
بر هفتاد و سه فرقه متفرق شوند که همه ایشان در آتش باشند مگر یک فرقه پرسیدند که آن فرقه ناجیه چه کسانند
فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام آنانکه باشند بر مثل آنچه من بر آنم و اصحاب من بر آنند علیه وعلی آله الصلوة والسلام

و آن یک فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند که ملتزم متابعت آن سرور اند علیه الصلوة والسلام والتسلیمات و متابع
اصحاب آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اللهم ثبتنا علی معتقدات اهل السنة والجماعة وامتنا فی زمرتهم و
احشرنا معهم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و بعد از تصحیح عقائد از امتثال
اوامر و انتها از نواهی شرعیه که بعمل تعلق دارند نیز چاره نبود نماز پنجوقت بی فتور با تعدیل ارکان با جماعت ادا
باید نمود که فارق در میان اسلام و کفر همین نماز است چون ادای صلوة بر وجه مسنون میسر شد حبل متین
از اسلام بدست آمد زیرا که نماز اصل دویم است از اصول پنجگانه اسلام و اصل اول ایمان بخدا و رسول
اوست جل شانه و اصل دوم نماز است و اصل سیوم ادای زکوة است و اصل چهارم روزه ماه رمضان
است و اصل پنجم حج بیت الله است اصل اول با ایمان تعلق دارد و اصول اربعه با اعمال تعلق دارند جامع ترین
جمیع عبادات و فاضلترین آنها نماز است در روز قیامت ابتدا محاسبه از نماز خواهد بود اگر نماز درست شد
محاسبه دیگر بعنایت الله سبحانه نیز بسهولت خواهد گذشت و مهما امکن از محظورات شرعیه اجتناب باید نمود و
نامرضیات مولی را جل شانه سمیات مهلکه باید دانست و تقصیرات خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب
آن خجل و منفعل باید بود و ندامت و حسرت باید کشید طریق بندگی این است والله سبحانه الموفق و آنکه در تحاشی
ارتکاب نامرضی مولای خود نماید جل شانه و از آن عمل خود در تشویر و انفعال نبود باری تمرد است اصرار و
تمرد او نزدیک است که او را از ربقه اسلام بیرون کشد و در دائره اعدا داخل سازد ربنا آتنا من لدنک
رحمة وهیء لنا من امرنا رشدا و دولتی که حضرت حق سبحانه و تعالی شما را بآن ممتاز ساخته است و
مردم از آن دولت غافل اند بلکه نزدیک است که شما هم آنرا دریابند آنست که بادشاه وقت که بصفت
مسلمان آمده است و از اهل سنت است و حنفی مذهب هر چند چند سال است در این اوان که اوان قرب
قیامت است و بعد عهد نبوت بعضی از طالب علمان شومی طمع که ناشی از خبث باطن است با امرا و سلاطین تقرب
جسته براه خوش آمد ایشان در آمدند و در دین متین تشکیکات نمودند و شبهات پیدا کردند و ساده
لوحان را از راه بردند این چنین بادشاه عظیم الشان هرگاه سخن شما را بحسن استماع میشنود باید به قبول تلقی
نماید چه دولت است که بعبارت یا باشارت کلمه حق یعنی کلمه اسلام که موافق معتقدات اهل سنت و جماعت است
شکر الله تعالی سعیهم گوش زد ایشان نمایند و هر قدر که گنجایش دارند سخن اهل حق را عرضه دارند بلکه همواره

متردد و منتظر باشند که بتقریبی پیدا شود و سخن بسبب ملت درمیان آید تا اظهار حقیقت اسلام نموده آید و بیان بطلان
و شناعت کفر کافر بحسبی کرده شود کفر خود ظاهر البطلان است هیچ عاقل آن را نه پسندد و بطلان آن را بی تحاشی
باید ظاهر ساخت و آلهه باطله ایشان را بی توقف نفی باید کرد و آله برحق جل سلطانه بی تردد و بی شبه خالق
سموات است هیچ شنیده آید که آلهه باطله ایشان پشه را آفریده باشند اگرچه همه جمع آیند و اگر پشه ایشان را
نیش زند و آزار رساند خود را محافظه نمایند چه جای آنکه دیگران را محافظه کنند کفره گویا شناعت این امر را
ملاحظه نموده میگویند که این آلهه شفعاء ما خواهند بود نزد حق جل و علا ما را بخدا جل شانه نزدیک خواهند ساخت
بی عقلان ندانسته از کجا دانسته اند که این جمادات را مجال شفاعت خواهد بود و حضرت حق سبحانه و تعالی شفاعت کسی را
که فی الحقیقت دشمنان وی اند در حق عبده دشمنان وی قبول خواهد کرد و در رنگ آنست که باغیان بر سلطان خروج
نمایند بزعم فاسد آنکه در وقت تنگ این باغیان نزد سلطان شفعاء خواهند بود و بوسیله اینها تقرب سلطان خواهیم
یافت زهی بیخردان خدمت باغیان کنند و بشفاعت باغیان عفو از سلطان خواهند و تقرب وی جویند چرا
خدمت سلطان بحق نکنند و باغیان را شکست ندهند تا از اهل قرب و از اهل حق باشند و درین [illegible]
بیعقلان سنگی را بگیرند و بدست خود تراشند و سالها آن را پرستش نمایند و توقعات از وی میدارند بالجمله دین کفره
ظاهر البطلان است و از مسلمانان هر که از راه حق و طریق مستقیم دور افتاده است اهل هوا و بدعت است و آن طریق مستقیم
طریق آنسرور است علیه و علی آله الصلوة والسلام و طریق خلفاء راشدین وی است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات حضرت
شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه میفرماید که دینهای مبتدعان که اصول اینها نه طائفه اند خوارج و شیعه
و معتزله و مرجئه و مشبهه و جهمیه و ضراریه و نجاریه و کلابیه در زمان آن سرور نبودند علیه و علی آله الصلوة والسلام و در زمان خلافت ابی بکر
و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین نیز نبودند خلاف این طوائف و تفرق اینها بعد از سالها از موت صحابه و تابعین بعد
و موت فقهای سبعه رضی الله تعالی عنهم اجمعین حادث شده است خبر آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات
کسی که بعد از من خواهد زیست اختلافات بسیار خواهد دید پس لازم گیرید شما سنت مرا و سنت خلفاء راشدین
مرا آنرا بدندان خود محکم بگیرید و دور دارید خود را از محدثات امور زیرا که هر بدعت ضلالت است و هر [illegible]
بعد از من پیدا شود رد است پس هر چه که بعد از زمان آنحضرت و خلفاء راشدین علیه و علیهم الصلوات و
التسلیمات حادث شود از حیز اعتبار ساقط است و شایان اعتبار نیست شکر این دولت عظمی بجا باید آورد که از

ه [illegible] بطلان اعدا و باغیان [illegible]

... کرم و فضل ما را و شما را از فرقه ناجیه ساخت که ایشان اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل هوا و بدعت نگردانید
و به اعتقادات فاسده ایشان مبتلا نکرد و از آن جماعت نساخت که بنده را در بعض صفات مولی جل شانه شریک گردانند
و خالق افعال بنده بنده را گویند و منکر رویت اخروی باشند که سرمایه دولت هنیئه اخرویه است و نفی وجود صفات
واجب تعالی نمایند و نیز از آن طائفه نساخت که با اصحاب کرام خیر البشر علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات بغض و عناد
... کابر دین سوء ظن نمایند و ایشان را نسبت با یکدیگر تصور کنند به بغض و کینه مبطن متهم سازند حق سبحانه و تعالی
در حق این بزرگواران رحماء بینهم فرموده است باید این دو طائفه تکذیب کلام حق جل و علا نمایند و اثبات عداوت
و بغض و کینه در میان این بزرگواران میکنند الله تعالی اینها را توفیق دهاد و بصراط مستقیم بیا
گرداناد و نیز از آن جماعه نگردانید که حق را سبحانه جهت و مکان اثبات کنند و جسم و جسمانی انگارند و امارات
حدوث و امکان در واجب قدیم جل سلطانه ثابت گردانند بر سر اصل سخن رویم و گوئیم معلوم ایشان است
که سلطان کالروح است و سائر انسان کالجسد اگر روح صالح است بدن صالح و اگر روح فاسد است
بدن فاسد پس در صلاح سلطان کوشیدن در صلاح جمیع بنی آدم کوشیدن است و صلاح در اظهار کلمه اسلام است
بهر روشی که گنجایش وقت باشد و اگر گذشت کلمه اسلام از معتقدات اهل سنت و جماعه نیز گاه گاه گوش زد باید
ساخت و رد مذهب مخالف باید نمود و اگر این دولت میسر گردد وراثت عظمی از انبیا علیهم الصلوة و التسلیمات
بدست آید شما را این دولت مفت بدست آمده است قدر آنرا بدانند زیاده چه مبالغه نماید هر چند مبالغه و ابرام
مستحسن است والله سبحانه الموفق **مکتوب شصت و هشتم** بخواجه شرف الدین حسین صدور یافت در بیان
ستون نورانی ستاره دنبالدار که از جانب مشرق طلوع نموده بود و در علامات قیامت و ما یناسب آن بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق علیهم الصلوة و التحیات صحیفه شریفه که فرزندی اعزی مصحوب مولانا ابو الحسن فرستاده
بودند رسانیده و خوشوقت ساخت از ستون نورانی که بجانب مشرق حادث شده است مگر
استفسار نموده بودند بدانند که در خبر آمده است که چون پادشاه عباسی که از مقدمات ظهور حضرت
مهدی موعود است علیه الرضوان بخراسان برسد طلوع کند در جانب مشرق قرن ذو السنین در حاشیه مینویسد یعنی عمود نور
دو سر داشته باشد و اول اطلاع آن در وقت هلاک قوم حضرت نوح بوده است علی نبینا علیه الصلوة و السلام

و در زمان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام طلوع نموده بود و وقتی که او را در آتش انداختند و در وقت
هلاک فرعون و قوم او بوده است و در زمان قتل حضرت یحیی بوده پس چون ببینید از آنحضرت حق سبحانه
و تعالی استعاذه بکنید از شر فتنهای این بیاض که در جانب مشرق حادث شده بود اول بصورت عمود منور
بوده بعد از آن کجی پیدا کرده شباهت بصورت قرن که شاخ است حاصل نموده و نیز باین اعتبار [illegible]
باشند که هر دو طرف آن شاخ باریک گشته بود که شباهت بدندان داشته پس هر دو طرف را دو سر
اعتبار نموده اند چنانچه نیزه که هر دو طرف آن باریک باشد از آنکه این ستون نیز بجانب فوق دو سر
داشته شبیه بدو دندان که در میان آنها اندک فاصله بوده در صحرا التشخیص این معنی نموده باشند و
جمعی دیگر نیز [illegible] خبر داده اند این طلوع ورای آن طلوع است که در وقت قدوم حضرت مهدی حادث خواهد
شد زیرا که قدوم او علیه الرضوان بر سر مائه خواهد بود و درین وقت از مائه بیست و هشت سال گذشته است
و نیز در خبر آمده است در علامات حضرت مهدی علیه الرضوان که در جانب مشرق ستاره طلوع کند که او را ذنب
باشد نورانی این ستاره نیز طالع شده است اوست یا مثل او این ستاره را ذنب از تواند بود که برای آن
گویند که گفته اند سیر کواکب ثوابت از مغرب بمشرق است پس وی آن ستاره بسیر خود بجانب مشرق است
و پشت آن بجانب مغرب پس این درازی بیاض در پس پشت اوست که مناسب ذنب است و ما از مشرق
که بجانب مغرب هر روز بلندی می آید بسیر قسری اوست که مربوط بسیر فلک اعظم است والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال
بالجمله وقت ظهور حضرت مهدی نزدیک است تا سر مائه که اوان ظهور اوست چه مقدمات و مبادی که ظهور
آید این مقدمات و مبادی ظهور او علیه الرضوان در رنگ ارهاصات پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات
که پیش از ظهور نبوت او علیه و علی آله الصلوة والسلام بظهور آمده بود چنانچه گفته اند که چون نطفه عبدالله که صورت
حضرت محمد رسول الله بود علیه و علی آله الصلوة والسلام در رحم آمنه قرار گرفت همه بتهای روی زمین نگونسار
شدند که همه شیاطین از کار خود باز ماندند تا آنکه تخت ابلیس سرنگون گردید و او را در دریا انداختند و چهل روز معذب
کردند و در شب ولادت آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ایوان کسری بجنبید و چهارده کنگره از آن بیفتاد و
آتش فارس که هزار سال بود که برافروخته بودند و نمرده بود فرو مرد و چون حضرت مهدی بزرگ خواهد بود
و تقویت عظیم بسبب او باسلام و مسلمانان خواهد گشت و در ظاهر و باطن ولایت او تصرف عظیم خواهد

وصاحب خوارق وکرامات بسیار خواهد بود وآیات عجیبه بزبان او بظهور خواهد آمد و هست که پیش از وجود
او چیزهای خوارق عادت در رنگ ارهاصات نبی علیه الصلوٰة والسلام بظهور آید و مبادی ظهور او هم
چنانچه از احادیث مفهوم میگردد بدانند که در خبر آمده است که مهدی ظاهر نشود تا زمانیکه کفر استیلا
وزبونی اسلام و مسلمانان این آنوقت است که غربای اهل اسلام را آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام
طوبیٰ فرموده است و بشارت داده و فرموده علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام العبادة فی الهرج کهجرة الیّ
یعنی عبادت در زمان فتنه در رنگ هجرت است بسوی من معلوم شماست که سپاهیان در وقت
استیلا رفتنه و فساد اگر اندک جرات مینمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند در وقت تسکین فتنه اگر بسیار ترددات
نمایند بی اعتبار اند پس وقت کار کردن و قبول افتادن همین وقت فتنهاست تمام خود را بر مرضیات
حق جل وعلا در باز ند و غیر از متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة هیچ چیز منظور نکنند
اگر خواهند که بمقبولان محشور شوند صحاب کهف بیک هجرت که در وقت استیلا رفتنه از ایشان بوجود آمده
بود . بدرجه علیا رسیدند شما خود مهد یابید و داخل خیر الامم اید وقت خود را بلهو ولعب از دست ندهید
دبجوز و مویز در رنگ طفلان گول نگردید ه دادیم ترا ز گنج مقصود نشان گر ما نرسیدیم تو شاید برسی
و عمود نورانی که پیش از ظهور این کوکب ذنب ار طالع شده بود ظلمتی دکر در رنگ رسی در ان مفهوم نمی شد غیر از
خیر در نظر نمی در آید اما ستاره ذنب ار شائبه کدورت داشت لا اهل النافع والضار هو الله سبحانه هیچ
ستاره موت شخصی و حیات احدی ولیت نفرموده اند آنچه از کلام مجید مفهوم میشود اغراضی که بستاره ها
تعلق دارد سه چیز است فرموده و بالنجم هم یهتدون بستاره راه مییابند در سفرهای بر و بحر فرموده
ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین آسمان دنیا را بستارها مزین ساخته
غرض هر چه گویند به ثبوت نپیوسته است و داخل اوهام و خیالات است ان الظن لا یغنی من الحق شیئا
بل نقول ان بعض الظن اثم فرزند عزیز بکر مینویسید که وقت توبه و انابت است و هنگام متصل انقطاع که زمان
ورود فتنهاست و نزدیک است که در رنگ باران نیسان فتنها برزید و عالم را در گیرند مخبر صادق فرموده
است علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ان بین یدی الساعة فتنا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها مؤمنا ویمسی کافرا او یمسی
مؤمنا ویصبح کافرا القاعد فیها خیر من القائم والماشی فیها خیر من الساعی فکسروا ... وقطعوا فیها اوتارکم

واضربوا سیوفکم بالحجارة فان قتل احد منکم فلیکن کخیر ابنی آدم وفی روایة قالوا فما تامرنا قال کونوا احلاس
بیوتکم وفی روایة والزموا فیها اجواف بیوتکم معلوم شما شده باشد که درین وقتها کفار دار الحرب نواحی نگرکوت
بر مسلمانان بهادر اسلام چه ستم نموده اند و چه اهانتها رسانیده اند خذلهم الله سبحانه این قسم گاهها هیچ نوبت
آخر الزمان بسیار خواهد شد ثبتنا الله سبحانه وایاکم وجمیع المسلمین علی متابعة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
وآل کل وعلی ملائکة المقربین **مکتوب شصت و نهم** به محمد مراد بدخشی صدور یافته در بیان تعدیل
ارکان نماز و طمانینت و تسویه صفوف و در بیان آنکه چون بجهاد کفار رفته اند تصحیح نیت نمایند و بتهجد امر فرمودن
و احتیاط در لقمه نمودن و ما یتعلق به بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که ارسال
داشته بودند رسید چون متضمن ثبات و استقامت یاران بوده است فرحت فراوان رسانید زادکم الله سبحانه
ثباتا و استقامت اندراج یافته بود امری که بان مامور است با جمعی از یاران که داخل طریقه شده اند بران
مداومت نمایند و نماز پنجوقت با جماعت پنجاه و شصت کس ادا میکنند حمد الله سبحانه علی ذلک چه نعمتی است
که باطن بذکر الهی جل شانه معمور باشد و ظاهر باحکام شرعی متحلی شود چون اکثر مردم درین ایام در اداء نماز
مساهلت مینمایند و طمانینت و تعدیل ارکان تقیدی ندارند بضرورت از بیان درین باب تاکید و مبالغه
مینویسد استماع نمایند مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام دزدترین دزدان کسی است
که از نماز خود بدزدد گفتند یا رسول الله از نماز خود چگونه می دزدد فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام تمام نمیکند
رکوع نماز را و نه سجود نماز را + نیز فرموده است نظر نکند خدای جل شانه بنماز بنده که ثابت ندارد صلب
خود را در رکوع و سجود خود و نیز آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام دید مردی را که نماز میگذارد و رکوع و سجود
تمام نمی آرد فرمود اتخاف لو مت علی ذلک لمت علی غیر دین محمد و نیز آن سرور فرموده است علیه وعلی آله الصلوة
والسلام تمام نشود نماز یکی از شما تا العبد رکوع تمام نه سازد و صلب خود ثابت ندارد هر عضو در محل خود قرار گیرد
و همچنین فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام تا در میان دو سجده نه نشیند و صلب خود را درست نکند و ثابت ندارد نماز او
تمام نشود و حضرت رسالت علیه وعلی آله الصلوة والسلام بیکی از نمازگذاران میگذشت و دید که اتمام ارکان و تعدیل آن
بجا نمی آرد فرمود که اگر تو میری نه بر دین محمد میری باشی ابو هریره رضی الله عنه فرموده است کسی که شصت سال
نماز گذارد و یک نماز او را نپذیرند آنکس باشد که رکوع و سجود تمام بجا نیارد و گفته اند زید بن وهب مردی را دید که نماز میگذارد

در رکوع و سجود تمام بجا نمی آرد آن مرد را بخواند و گفت چندگاه است که تو چنین نماز میکنی گفت چهل سال است
گفت تو درین چهل سال نماز نکرده اگر بمیری نه بر سنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم بمیری منقول است که بنده مومن چون
نماز بگزارد نیکو و تمام کند رکوع و سجود او را و نماز او را روشنائی باشد نورانی فرشتگان آن نماز را باسمان می برند
و نماز بر نماز گذارنده دعا نیکو میکند و میگوید حفظک الله سبحانه کما حفظتنی یعنی خدا عزوجل ترا نگاه دارد
چنانکه تو مرا نگاه داشتی و اگر نماز نیکو نگذارد آن نماز ظلمانی بود و فرشتگان اکراهیت آید و نماز را باسمان
نبرند و نماز بر نماز گذارنده را دعای بد میکند و میگوید ضیعک الله تعالی کما ضیعتنی یعنی خدا عزوجل
ضایع گرداند ترا چنانکه تو مرا ضایع گردانیدی پس نماز تمام می باید گذارد و تعدیل ارکان باید نمود طمانینه رکوع
و سجود و قومه و جلسه نیک بجا باید آورد و دیگران را نیز تمامی نماز دلالت باید کرد و احتیاط و تعدیل ارکان
را باید نمود که اکثر مردم ازین دولت محروم‌اند و این عمل متروک گشته است احیا این عمل از اهم مهام
اسلام است آنسرور فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام که سنت مرا احیا نماید بعد از آن که آن سنت
مرده باشد آنکس را ثواب صد شهید بود و نیز باید که در نماز بجماعت صفها را برابر باید کرد و هیچکس از مصلیان
پیش و پس نایستد سعی باید نمود که همه برابر یکدیگر باشند آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام اول تسویه صفوف
میفرمود بعد از آن تحریمه می بست و فرموده است علیه و آله الصلوة والسلام تسویه صفوف از اقامت صلوة است
ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا سعادت آثار اول نیت درست میشود چون بجهاد کفار دار الحرب رفته اند
اول تصحیح نیت نمایند تا نتیجه بران مترتب شود باید که مقصود ازین جنگ اعلای کلمه اسلام باشد و توهین
و تخریب اعدای دین بود که ما بآن مامورییم و مقصود سراسر جهاد همین است بامور دیگر نیت خود را باطل
نسازند علوفه غازیان از بیت المال مقرر است که منافی جهاد نیست و در اجر غازیان نقصان نمی آرد و تنها
مدار ابطال عمل می نماید تصحیح نیت بکنند از بیت المال علوفه خورند و جهاد نمایند و امیدوار اجرهای غازیان
و شهیدان باشند حال شما غبطه می باید کرد باطن بحق مشغول علاوه ظاهر بنماز بجماعت کثیره ادا می نمایند
مع ذلک بدولت جهاد کفار دار الحرب مشرف گشته اید هر که سلامت میماند غازی است و مجاهد و آنکه کشته
شود شهید پاک الحق با این همه بعد تصحیح نیت متصور است اگر حقیقة نیت متحقق نشود متکلف خود را برین نیت باید
آورد و بحضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع باید بود تا حقیقت نیت میسر گردد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا

انه علی کل شیء قدیر نصیحت دیگر که بیان آن نموده می‌آید التزام نماز تهجد است که از ضروریات طریق است و در خصوص هم نشنا گفته بود که اگر این معنی متعسر باشد و بیداری خلاف معتاد میسر نشود جمعی از متعلقان برین امر باید گماشت تا هر شب بوقت شمار الطلوع یا یکره بیدار سازند و نگذارند که شما در خواب غفلت فتاده باشید چون چندروز چنین کنند امید است که بی تکلف مداومت برین دولت میسر گردد و نصیحت دیگر احتیاط در لقمه است چه در کار است که هر چه از هر جا که بیاید بخورد و ملاحظه حل و حرمت شرعی ننماید اگر این کار بسر خود نیست تا هر چه داند بکند مولای دارد جل سلطانه که بامر و نهی تکلیف نموده است و رضا و عدم رضای خود را بتوسط انبیا که رحمتهای عالمند علیهم الصلوات والتسلیمات بیان نموده است بی سعادت بنده باشد که خلاف رضای مولای خود را اقتضای نماید و بی اذن مولا در ملک و ملک مولی تصرف کند شرم باید داشت رعایت رضای صاحب مجازی بینا باید و نمی خواهند که دقیقه درین باب فرو گذاشت شود و مولای حقیقی که با تاکید و مبالغه اوامر و نواهی امر و نهی پیغمبر باید و هیچ بلیغ ننماید هیچ التفات بان نمیاید این اسلام است یا کفر نیک تفکر نمود پیش از فوت و تدارک ما سبق ممکن است که التائب من الذنب کمن لا ذنب له بشارت است و مقصر از امر ذلک اگر کسی مصر بر ذنب بوده بان خورسند باشد منافق است صورت اسلام دفع عقوبت او ننماید و منع عذاب نکند زیاده چه تاکید و مبالغه نماید العاقل تکفیه الاشارة دیگر در مواضع مخوف و در محال استیلای اعدا از برای امن و نجات قرائة سوره لایلاف مجرب است لا اقل هر روز و هر شب یازده بار بخوانند و در حدیث مصطفوی علی صاحبها الصلوة والسلام آمده است من نزل منزلا ثم قال اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لا یضره شیء حتی یرحل من منزله ذلک والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هفتاد و دوم بمولانا عبدالواحد لاهوری صدور یافته در بیان اسرار و حقائق کعبه معظمه که چنانچه در انسان نمونه عرش است نمونه کعبه هم [illegible] در انسان چنانچه قلب نمونه عرش رحمن است جل سلطانه و ظهور قلبی دانو در ظهور عرشی است از بیت الله نیز در انسان نشانه است که مثال است و از یمین و شمال بیگانه است و همین صفت بیگانه است ارباب این دولت عظمی بالاصالة انبیا اند علیهم التسلیمات و به تبعیت و وراثت این بزرگواران از امتان ایشان هر که را باین دولت مشرف سازند و اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات ببرکت صحبت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ازین دولت بیشتر بوده است و بعد از زمان اصحاب قلت پیدا کرده بعد از قرون متطاوله اگر یکی را باین دولت باصالت و تبعیت مشرف سازند

وکبریت احمر باشد واین شخص داخل زمرهٔ اصحاب کرام است علیهم الرضوان از سابقان است و صاحب این نسبت علیه بدولت مرکز مطلوب متمیز است هرچند بنفس مرکز هم مرتبه است اما بدولت سبقت مشرف است زیاده ازین سماجت نماید و بیش ازین مرموزه شرح دهد و چون بفضل الله سبحانه این نسبت علیه سر بر آورد انتهای پیش همه بزوال آرد و نامی و نشانی ازان نماند چه نسبت قلب دیگر غیر قلب افتاد اجار نمهر الله بطلن نهر عیسی نشان آن موطن است اصحاب این دولت بر صراط مستقیم اند که بوصول مطلوب محاذی افتاده است و آنکه ازین صراط یمین و شمال است وصول ایشان بظلال است اگرچه در ظلال مراتب متفاوت اند اما همه مبالغ ظلیت منقسم اند بیت

فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ❊ درون دیده اگر نیم موست بسیار است وصول مطلوب بعید تر سیر و دور است
ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ❊ کین ره که تو میروی بترکستان است ❊ ثبتنا الله سبحانه علی الصراط المستقیم و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب شصت و یکم بحضرت مخدوم زادگی جامع علوم عقلی و نقلی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافته ❊ لا اله الا الله محمد رسول الله کلمهٔ اولی متضمن اثبات مرتبهٔ ذات است تعالت و تقدست ظهور مرتبهٔ وجوب که صورت مثالی بصورت نقطه اقرب است از ظهور آن مرتبه که بصورت طویل و عریض مشهور گردد هرچند دران مرتبه نه نقطه را گنجایش است و نه دایره را نه آنجا طول امجال است و نه عرض و عمق را لاجرم در صورت کشفی کلمهٔ مثبت در رنگ نقطی می نماید و کلمهٔ محمد رسول الله که مبنی از دعوت خلق است که با اجسام و خواص تعلق دارد و طول و بسط را آنجا قدم راسخ است ناچار صورت مثالی این مقام در نظر کشفی طویل و عریض می در آید درین مقام سالک بواسطهٔ بقیهٔ سکر که در و مانده است کلمهٔ ثانیه را در رنگ دریای محیط می یابد و کلمهٔ اولی را در رنگ نقطه در جنب آن دریا خیال میکند ازینجاست که این فقیر نیز بواسطهٔ بقیهٔ سکر که مانده بود حکم کرده است و نوشته که کلمهٔ ثانیه دریایی است که در جنب آن کلمهٔ اولی کالنقطه است و درین مقام صاحب فتوحات مکیه نیز گفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع بی پایان الهی جل سلطانه و چون بعنایة الله سبحانه وسعت بیچونی مرتبهٔ وجوب تعالت و تقدست پرتو انداز و احاطهٔ بیکیفی آن مرتبهٔ مقدسه ظاهر گردد عالم بتمامه با این طول و عرض حکم جزء لا یتجزی پیدا کند بنسبت بدریای بی پایان چیزی را که اول نقطه می یافت اکنون دریای بی پایان می یابد و دریای محیط را از جزء لا یتجزی خورد تر می بیند ازینجا گمان نکنند که ولایت افضل از نبوت باشد زیرا که ولایت مناسب کلمهٔ اولی است و نبوت ملائم کلمهٔ ثانیه زیرا که گوییم نبوت عبارت از محصول هر دو کلمه

مقدسه است عروج نبوت بکلمه اولی تعلق وارد و نزول آن بکلمه ثانیه پس مجموع کلمتین حاصل مقام نبوت باشد
نه آنکه کلمه ثانیه حاصل مقام نبوت است چنانچه جمعی گمان برده اند و کلمه اولی را مخصوص بولایت داشته اند
نه این چنین است بلکه هر دو کلمه حاصل مقام ولایت ظل مقام نبوت است و کمالات ولایت ظلال کمالات نبوت
را و مقام سکر هرچه بگویند معذورند و این فقیر در سکریات بایشان شریک است و لهذا در بعض مکاتیب
خود کلمه اولی را مناسب مقام ولایت نوشته است و کلمه ثانیه را مناسب مقام نبوت سکر هم نعمت عظمی است اگر از صحو
وارد و از کفر طریقت باسلام حقیقت برند رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِيْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا بصدقة حبیبک محمد علیه و علی آله الصلوة
والسلام و یرحم الله عبدا قال آمینا **مکتوب نود و دویم** بمخدوم زاده گی خواجه محمد معصوم صدور
یافته در بیان آنکه معامله بیت المقدس فوق تجلیات و ظهورات است و فوق ظهور عرشی است و در بیان الحاق
و وصول بحقیقة الکعبه شوق زیارت صورت بصورت کعبه معظمه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ظهور عرشی
هرچند فوق همه ظهورات است معامله که به بیت الله المقدس مربوط است فوق ظهورات و تجلیات است آنجا
نام ظهور و تجلی بیرون رنگ است تجلیات و ظهورات حکم محیط دائره دارند و این معامله در حکم مرکز آن دائره
است و شک نیست که محیط دائره با وجود وسعت ظل مرکز دائره است زیرا که همان نقطه مرکز ظل خود را
بهم ساخته است و برنگ نقطه برآمده محیط دائره گشته است و در ما نحن فیه تعبیر بنقطه از قبیل تعبیر باقرب اشیاست
والا آنجا نقطه نیز در رنگ دائره مفقود است نه ظاهر را آنجا مجال است و نه مظهر را دران موطن نه اصل گنجایش
دارد و نه ظل چه اصل نیز از ان ولت سر در رنگ ظل در راه مانده است چگویم یا تو از مرغ نشانه که با عنقا
هم آشیانه است عنقا است نامی پیش مردم ز مرغ عنقا و ان نام هم گم کعبه انبیا بنی اسرائیل علی نبینا و علیهم الصلوة والتحیات
که صخره بیت المقدس است کمالات ظهورات آن آخر رجوع بکمالات این کعبه معظمه دارند و ملحق باین میگردند
چه اطراف اعیان را بحقیقت هرگز چاره نیست طرق تا هرگز نرسد که صراط مستقیم است مطلب را ه نیابد و شتوانسته
که لقاء الکعبة المنیفه قال الله تبارک و تعالی ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین
فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله
غنی عن العالمین هرچند بفضل الله سبحانه الحاق بحقیقة کعبه میسر شده است و ترقیات بی اندازه بعد الحوق
بوصول پیوسته است الاشوق ملاقات صورت بصورت است چه فرض الله گشته است و امن طریق هم

بواسطهٔ غلبهٔ سلامت متحقق شده است و شوق ادای آن فرض هم بر وجه کمال است لیکن تسویف و در تسویف ست
استخاره بسفر مساعدت کم مینماید هرچند نیک متوجه میشود در راه رفتن نمیکشاید و وصول بکعبه بنظر نمی آید چه توان
کرد در تاخیر ادای فرض بین همه عذر با سود مند نیست بهرحال بقصد ادای فرض حج بتوفیق الله سبحانه از فنا
بایدبرآمد و بدیهه و سر قطع مراحل باید نمود اگر وصول میسر شد نعمتی است عظمی و اگر در راه ماند امید و اجر لفقد
وقت است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه
و بارک و سلم مکتوب دوصد و سیوم بحضرت مخدوم زادگی مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی
صدور یافت در بیان ظاهر و باطن انسان کامل و ما یناسبه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
انسان عبارت از مجموع عالم خلق و عالم امر است و عالم خلق را صورت و ظاهر انسان تصور مینمایند و عالم امر را
حقیقت و باطن ایشان میدانند و اعیان ثابته که حقایق ممکنات گفته اند باین اعتبار است که ممکنات
ظلال این اعیانند و آن اعیان اصول آنهاست چه حقیقت و ماهیت ممکنات همان ظلال اعیان است
که ممکنات بآن ظلال ممکنات گشته اند و وجود ظلی پیدا کرده بخلاف اعیان که تعینات وجوبیه انجا اثبات
مینمایند و فوق مراتب امکان از امکان میدانند زیرا که تعین وحدت و تعین احدیت را که مرتبهٔ اعیان ثابته است
تعین وجوبی گفته اند و سه تعین دیگر را که تعین روحی و تعین مثالی و تعین جسدی باشد تعین امکانی دانسته اند
پس تعین وجوبی را که حقیقت تعین امکانی گویند بر سبیل تجوز خواهد بود که حقیقت امکانی از عالم امکان
خواهد بود که از مرتبهٔ وجوب اصل شی گویا حقیقت شی است پس انچه گفته اند که صوفی کاین بائن است یعنی بظاهر
با خلق است و بباطن از ایشان جدا است که با حق است سبحانه مراد از ظاهر عالم خلق او را داشته اند و از
باطن عالم امر او را خواسته اند و این مقام را که جمع بین التوجهین است اعلی علیا گفته اند و مقام تکمیل و ارشاد دانسته اند و منتهی
دعوت انگاشته و این فقیر را درین مبطن معرفت خاصه است و آن آنست که شخصی باشد از اخص خواص که
نسبت با و مجموع عالم خلق و عالم امر صورت و ظاهر بود و حقیقت و باطن او همان اسم بود که مبدا تعین است
با اسما و شیونات دیگر که کالاصل اند مر آن اسم را حتی انتهت الی حضرت الذات المجردة عن الشیون و الاعتبارات
این تمام المعرفة چون جمیع مراتب امکانیه را طی کرده و وصول باسم که قیوم است او را میسر شده است و فنا و بقای او
از مراتب امکانیه کننده شده با آن اسم منطبق گشته است و ترتیب بر سبیل عروج اعتلا نموده با مراتب فوق الاسم

که کالاصل اند مرآن سهم را انطباق یافته است و بر همین نمط باحدیث مجروه رشید پس این همه مراتب انطباق
آنامی در حقیقت او گشته است که عالم امر او در رنگ عالم خلق او صورت آن حقیقت شده و این صورت در
رنگ جامه است مرآن حقیقت را که همچون شخص لابس است مرآن جامه را و چون دیگران اطلاق انا مقصور
بر عالم خلق و عالم امر است لاجرم صورت و حقیقت اینها همین عالم خلق و عالم امر باشد و آن سالکه مبادی
تعینات ایشانند پیش از قیوم ایشان نباشند سوال عارف هر چند بکمال معرفت پیدا کند از جمله ممکنات است
و از امکان بوجوب متصف نمیگردد پس اسمی که قیوم اوست و از مرتبه وجوب است چگونه حقیقت او بود و جزو او
باشد جواب گوئیم که این حقیقت باعتبار شهود است نه باعتبار وجود تا محظور لازم آید چنانکه بقا بالله گفته اند
این شهود مجرد تخییل نیست ثمرات و نتایج بران متفرع است ع فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست
هم قصه غریب حدیث عجیب هست ه پس محقق شد که مجموع صورت و حقیقت دیگران اصل است صورت این عارف
است که نسبت بحقیقت این صورت همچون جامه یکتا است نسبت شخص لابس آن جامه پس دیگران از حقیقت
آنچه دریابند و چه فهم کنند و غیر از مماثل صور و حقایق خود تا چه تصور نمایند معرفت این عارف مستلزم معرفت
حق است سبحانه اذا رأوا ذکر الله سبحانه نشان شناخت الهی صحبت اینکه دوستان خود را کرده که هر که
ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت و آنچه فقیر در بعضی کتب و رسائل خود نوشته است
که عارف تام المعرفة بعد از رجوع بدعوت بکلیت خود متوجه عالم میگردد نه آنکه ظاهرش بخلق است و باطنش
بحق جل سلطانه مراد از آن کلیت عالم خلق و عالم امر است چنانچه متعارف قوم است یعنی بعالم خلق و عالم
امر سر در متوجه دعوت میگردد و آن حقیقت و باطن که این فقیر در بالا نوشته است و اسم قیوم و ما فوق آن
مراد داشته توجه او بحق جل و علا معنی ندارد که از عالم وجوب است چنانچه گذشت پس بهر تقدیر در وقت رجوع
توجه عارف کامل بتمام بجانب خلق است و آنکه بکرو بخلق دارد و روی دیگر بحق جل و علا دارد در توسط سیر است
لیکن آن شخص سالک بلند تر است که رویش تمام بحق است جل و علا سلطانه زیرا که این شخص و اداء حقوق
عباد ناقص است و آن کس ادای هر دو حق حق خالق جل و علا و حق مخلوق مهما امکن بجا آرد و خلق را بجانب
خالق میخواند جل سلطانه پس نسبت او اکمل باشد باید دانست که توجه بحق جل سلطانه بعد مسیطیلهم فیه حق
این عارف نصیب دیگران گشته است که بتوجه محتاج اند هیچکس و بده که بخود متوجه باشند تکلیف که از خود و نیز دیگر است

که توجه بوی صورت نمارد این عدم توجه از خصائص کمالات آن عارف است و در بینان نزدیک است
که آنرا نقص انگارند و توجه را از عدم توجه کمال تصور نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشانرا انصاف
دهاد که بجهل مرکب خود حکم نکنند و هنرا عیب ندانند مکتوب هفتاد و چهارم بخواجه هاشم صدر یافته
در تاویل کریمه فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ الآیة و در بیان کریمه اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ الآیه و در بیان
خلافت انسان کامل که معامله او تا بجائی میرسد که او را قیوم جمیع اشیا میسازند و آن ظالم لنفسه است و مقتصد را
بندیم و خلیل تعبیر نموده اند و سابق بالخیرات بحبیب محبوب که سر حلقه آن محمد رسول الله علیه و علی آله الصلوة
والسلام قال الله تبارک و تعالی و تعاظم ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و
منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله و قال تعالی انا عرضنا الامانة علی السموت و الارض
والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا مراد الآیتین ما اراد الله سبحانه و نحن لا نعلمها
ان نسینا او اخطأنا باید دانست که ان الله خلق آدم علی صورته او تعالی از صورت منزه و متعالی است پس خلق آدم
بر صورت او سبحانه باین معنی تواند بود که اگر مرتبه تنزیه را در عالم مثال صورتی فرض کرده شود هر آئینه
جامع خواهد بود که انسان جامع بران صورت موجود گشته است صورت دیگرا قابلیت آن نیست که تمثال
آن مرتبه مقدسه تواند بود و مرآت آن تواند گشت ازینجا است که انسان شایان خلافت او تعالی گشته است
زیرا که تا بر صورت شی مخلوق نگردد شایان خلافت آن شی نباشد چه خلیفه شی خلف شی است و تا
مناسب آن شی است و چون انسان خلیفه رحمان گشت تعالی ناچار تحمل بار امانت استعین تبلا یحمل
عطایا الملک الا مطایاه آسمانها و زمین ها و کوهها جامعیت از کجا یابند تا بصورت او تعالی مخلوق گردند
و شایان خلافت او تعالی باشند و تحمل بار امانت او سبحانه نمایند و محسوس میگردد که اگر این بار امانت را
فرضا باسمان و زمین و کوه حواله نمایند پاره پاره گردند و هیچ اثری از آنها باقی نماند و آن امانت بزعم این
حقیر قیومیت جمیع اشیا است بر سبیل نیابت که مخصوص بکمل افراد انسان است یعنی معامله انسان
کامل تا بجائی میرسد که او را قیوم جمیع اشیا بحکم خلافت میسازند و همه را افاضه وجود و بقا رسانند کمالات
ظاهری و باطنی بتوسط او میرسانند اگر ملک است با و متوسل است و اگر انس و جن است با و متشبث فی الحقیقه
توجه جمیع اشیا بجانب او است و همه نگران او یند این معنی را دانند یا نه فرمود انه کان ظلوما جهولا کثیر الظلم

لنفسه بحیث لا یبقی من وجوده ولا من توابع وجوده اثرا ولا حکما و تا بر خود چنین ظلم ننماید شایان تحمل بار امانت
نبود و جهولا لکثیر الجهل بحیث لا یکون له علم ولا ادراک بالمطلوب بل عجز عن الادراک و جهل عن العلم بالمقصود و عجز
و جهل درین موطن کمال معرفت است لان اجهلهم اعرفهم و لا شک ان اعرفهم الیق بحمل الامانة آنید و وصف
گویا علت ابای ایشان از حمل بار امانت را این عارفی که بمنصب قیومیت اشیا مشرف گشته است حکم وزیر دارد که مهمات
مخلوقات را باو مرجوع داشته اند هر چند انعامات از سلطان است اما وصول آنها مربوط بتوسط وزیر است و سر
این دولت ابو البشر حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و این منصب عالی بالاصالة مخصوص بانبیا
اولی العزم است علیهم الصلوات والتحیات و بتبعیت و وراثت این بزرگواران هر کرا باین دولت مشرف سازند
با کریما کارها دشوار نیست و طائفه اولی از وارثان کتاب که برگزیدگان از عباد او تعالی همین ظالم لنفسه است
که بمنصب وزارت و قیومیت مشرف است و طائفه ثانیه ازین برگزیدگان که تعبیر ازان بمقتصد فرموده است
آنانند که بدولت خلت مشرف گشته اند و صاحب سر اهل مشوره اند هر چند معامله و کاروبار پادشاهست
وزیر مربوط است اما خلیل ندیم است و صاحب انس و الفت است این از برای فرحت خود است و آن از
برای مهمات دیگرانست شتان ما بینهما و سر حلقه این مقام عالی حضرت ابراهیم خلیل الرحمان است علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام و هر کرا باین مقام عالی مشرف سازند و فوق مقام خلت مقام محبت است که طائفه ثالثه که
سابق بالخیرات اند بان مقام اعلی مشرف گشته اند یار و ندیم دیگر است و محب و محبوب دیگر اسرار و معاملات که
به محب و محبوب بیگانه را دیار و ندیم را در انجا چه مدخل هر چند در وقت کمال انس و الفت اسرار حقیقه محبت را
بخلیل جلیل القدر در میان می توان آورد و او را محرم اسرار محب و محبوب می توان ساخت سر حلقه محبان حضرت
کلیم الله است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و سر گروه محبوبان حضرت خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات
والتحیات والتسلیمات و بتبعیت و وراثت این صاحب دولتان هر کرا باین دو مقام مشرف سازند
و مقاماتی که اهتمام محبت اند در مکتوبی از مکتوبات این فقیر ذکر یافته اند و صدر نشین انجا نیز محمد رسول الله
است علیه و علی آله الصلوة والسلام همه طفیل مقام سابقان است که نصیب فرقه ثالثه است از وارثان کتاب
رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب شصت و [illegible]**
به میرزا مظفر در بیان آنکه محن و بلیات مر دوستان را کفارات است و به تضرع و زاری عفو عقوبات

باید طلبید سلمکم الله سبحانه و تعالی درد محن و بلیات و غیره بر هندوستان از کفار رسیده است مرزبات
ایشان را به تضرع و زاری به التجا و انکسار عفو و عافیت از جناب قدس او تعالی باید طلبید تا زمانه که آثار اجابت
مفهوم شود و تسکین فتن معلوم گردد هر چند هندوستان خیر اندیشان همین کار اند اما صاحب معامله را حق
بآن کار است دارو خوردن و پرهیز نمودن کار صاحب نبض است دیگران بیش از عوان نیستند هذا اله مرض
حقیقت معامله آنست که هر چه از محبوب حقیقی برسد با کشادگی جبین و فراخی سینه او را قبول باید کرد بلکه
بآن متلذذ باید گشت رسوائی و بی ناموسی که مراد محبوب است نزد محب بهتر از ناموس و ننگ و نام است
که مراد نفس او است اگر این معنی و محبت حاصل نگردد محبت ناقص است بلکه کاذب گر طمع خواهد من سلطان دین
خاک بر فرق قناعت بعد از این جناب شریعت مآب چون از خدمت برگشته آمدند احوال سفر و تنگی احوال
مسلمانان بیان نمودند فاتحه سلامت و عافیت ایشان خوانده شد ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا
ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا و
اغفر لنا وارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکافرین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و
سلام علی المرسلین والحمد لله رب العلمین

مکتوب شصت و ششم بمولانا فرخ حسین صادر شده

در بیان حقیقت عرش که برزخ است و بیان عالم خلق و امر و از هر دو رنگ دارد و از خلق ارض و سماء است و بیان
کرسی و وسعت آن الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی عالم امر و عالم کبیر که هم رنگی از این دارد و هم رنگی از آن
و عالم خلق که پیش از عرش خلق شده است از زمین که پهناه آسمانها که در کریمه خلق الارض فی یومین واقع
شده است ایجاد عرش بر خلق اینها مقدم است چنانچه فرموده تعالی و تقدس الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء تقدم خلق نیز از این کریمه مفهوم میگردد لیکن عرش چنانچه از جنس سموات هم نیست چه
خطه ای از عالم امر هم دارد و اینها ندارند غایة ما فی الباب چون در سموات مناسبت بیشتر است نسبت بر زمین
ناچار معدود در سموات است والا فی الحقیقة چنانچه او از ارض نیست از سما هم نیست لیکن جرم آن رنگ احکام
ارض و سما جدا باشد باقی ماند کرسی که از کریمه وسع کرسیه السموات والارض مفهوم میشود که کرسی نیز از سموات
جدا است و اوسع جمیع اینها است و شک نیست که کرسی از عالم امر نیست که آنرا در رتبه عرش گفته اند و معامله عالم
امر فوق عرش است و چون از عالم خلق بوده خلق او از سموات جدا باشد باید که خلق او در ما بین عرش زوند

نموده است تعالی که خلق نا که از عالم خلق است در ماورای این شش روز چنانچه گذشت وچون سطح ملح
کرسی نیک با لمکشوف نشده است تحقیق آن را بر وقت دیگر اندازیم که از کرم حق جل وعلا امیدواریها دایم
ربّ زِدنی علماً ازین تحقیق دو اعتراض قوی مندفع گشت یکی آنکه چون زمین وآسمانها نبوده تعین
وتشخیص شش روز از کجا بوده ویوم الاحد از یوم الاثنین چگونه جدائی داشته ویوم الثلثا را از یوم الاربعا چه نوع
ممتاز بوده یوم الخمیس از یوم الجمعه چگونه متمیز گشته وچون سبقت خلق عرش بر خلق ارض وخلق سموات معلوم
گشت حصول زمانه متصور شد وثبوت ایام بوضوح انجامید واعتراض مندفع گشت چه در کار است که امتیاز
ایام مخصوص بطلوع وغروب آفتاب بود چه در بهشت این طلوع وغروب نیست وامتیاز ایام ثابت است کما ورد
فی الاخبار اعتراض دویم که مندفع شد ومخصوص بعلوم این فقیر است آنست که در حدیث قدسی آمده است
جل سلطانه لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن ازین حدیث مفهوم میشود که ظهور اتم مخصوص بقلب
عبد مومن است وغیر او را این دولت میسر نشده است وتو در مکتوبات خود خلاف آن نوشته که ظهور اتم
در عرش مجید است وظهور قلبی نمله ایست از ظهور عرشی واز تحقیق سابق معلوم شد که آثار واحکام عرش مجید
علیحده است ارض وسموات گنجائش نبود در عرش بود آری زمین وآسمان با نچه درینها است قابلیت
آن وسعت ندارند غیر از قلب عبد مومن که مستعد این دولت است پس حصر وسعت قلبی باعتبار ارض وسماوات
شدند نسبت بجمیع مصنوعات که شامل عرش مجید هم بود تا خلاف مفهوم حدیث قدسی متصور باشد فاندفع الاعتراض
الثانی ایضاً باید دانست عرش مجید که محل ظهور تام است چون ارض وسموات را با نچه درینها است
در تقابل آن می اندازیم بی توقف تا چیز ومضمحل میگردند واثری ازینها باقی نمیماند الا قلب انسانی که
منصبغ برنگ اوست باقی میماند ولاشی محض نمیگردد وهمچنین ظهوریکه در جانب فوق بما ورای عرش تعلق دارد
که از عالم امر صرف است عرش را بالنسبه بآن مرتبه همین حکم است که ارض وسموات را بالنسبت بعرش بوده است
وهمچنین هر فوق را بالنسبت بتحت خود همین حکم است الی ان ینتهی عالم الامر بعد ازتمامی این دایره معامله به
سیر است ونه جهل اگر معرفت است هم مجهول الکیفیه است که فراخور عقل وفهم حادث نیست شمه از کمالات
انسانی وقلب انسانی نیز بگوییم سه ه عجیبه جمله گفتی سیر عرش نیز بکوی به عرش مجید هر چند اوسع وظهر اتم
است اما علم حصول این دولت خود ندارد وشعور باین کمال او را حاصل نیست بخلاف قلب انسانی که

که صاحب شعور است و بعلم و معرفت خود معمور و مزیت دیگر مر قلب را آنست که بیان می نمایم [illegible] نمائی
مجموعه انسان که عالم صغیر نامند هر چند مرکب از عالم خلق و عالم امر است اما از ان هیئة وحدانی حقیقی حاصل است
که آثار و احکام بر آن هیئة مرتب است و عالم کبیر را این هیئة حاصل نیست اگر هست اعتباری است پس فیوض
که از راه این هیئة وحدانی بانسان میرسد بتوسط قلب انسان میرسد عالم کبیر و عرش مجید که همچون قالب است
مر آن عالم را ازین فیوض و برکات قلیل النصیب است و ایضا جزو ارضی که فی الحقیقة نزد همه مخلوقات است باوجود
دوری تقرب ظهورات است کمالات آن در مجموعه عالم صغیر سرایت نموده است و در عالم کبیر فی الحقیقة
چونکه مجموعه نیست این سرایت آنجا مفقود است پس قلب انسان این کمالات را میدارد که فوق عرش مجید
نیابد دانست این فضائل و کمالات که در قلب اثبات نموده می شود چون هنگام ملاحظه نمایند در قبال فضل جزوی است
فضل کلی مر ظهور عرش راهی یابد مثل عرش مثل قلب چنان می یابد که گویا آتش است و شعله که دشت و صحرا را
منور ساخته است و از آن آتش شعله گیر مانده اند که بواسطه قرب بعضی امور نورانیت دیگر پیدا کرده است که
آتش نیست و شک نیست که این یابد [illegible] جز فضل جزوی اثبات [illegible] والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه
اجمعین و بارک و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین اجمعین مکتوب [illegible] و [illegible]
مولانا حسن برکی صدور یافته در جواب بعضی از اعتراضات [illegible] بود و در آخر مکتوب نوشته بود
که گویا هر حکمی از احکام شرعیه دلیلی است که در صلاة تشهد [illegible] الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی شیخ حسن [illegible] بتشریف [illegible]
خوش وقت گردانید نوشته بودند که سلوکی که مشهور است [illegible] این است که
ذکر باید گفت تا وقتی که دل گویا شود باز تا وقتیکه از ذکر گفتن باز ایستد [illegible] تجلیات شود [illegible]
مقام فنا [illegible] اول قدم ولایت است و گفته اند که فنا آنست که [illegible] سالک [illegible] ما سوی الغیب [illegible]
[illegible] و بعینه [illegible] واجب تعالی و تقدس [illegible] سالک نماند که از شهود و مشاهده [illegible]
خود حق [illegible] ما سوی الغیر [illegible] بیند [illegible] طریقت [illegible] نامند و نوشته اند که فقیر را این [illegible]
این معارف [illegible] زیرا که اگر مقصود ایشان اینست که حق [illegible] دیده

اگر باین شهود و رویت شعور دارند پس ایشان نیز مشرک طریقت باشند و اگر باین معنی شعور ندارند پس از چه خبر میدهند که
خبر میدهند و نوشته اند که آنچه می بینند بکل من جمیع الوجوه خواه تجلی صوری باشد و خواه معنوی و خواه نوری یا غیر
ایشان و آن مرئی را که ذات حق میدانند جل و علا من حیث هی کالا آنچه مسمی بغیر است ظهور او میدانند
نزد این فقیر بیحاصل و دور از کار است و خلاف نص کریمه لیس کمثله شیء و کریمه لا تدرکه الابصار شاهد این معنی است
پس این قوم چه می بینند و چه میدانند که می گویند که غیر حق نمی بینیم جل و علا و نمی دانیم کان را عبارت از شهود و
مشاهده کرده اند و این همه اندیشه ها که در تدبیر اهل و عیال خود مینمایند غیر است یا نه بدانند و آگاه باشند
که این همه در از لغزشها و اعتراضات نالائم که بر مشایخ طریقت کرده اند قدس الله تعالی اسرارهم منشای آن
نارسائی است مراد این بزرگواران توحید شهودی که یکی را دیدن است مربوط بنسیان ما سوی است نصرت و آن
طریقت این بزرگواران است تا این نشود از گرفتاری اغیار خلاصی میسر نگردد و شما باین دولت و با ارباب این
دولت سخریت مینمائید شهود و رویت که در عبارت اکابر مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم واقع میشود کنایت
از حضور بیچونی اوست تعالی و تقدس که مناسب مرتبه تنزیه است و از حیطه ادراک که از عالم چون است بیرون است
و این دولت حضور را در دنیا مخصوص بباطن داشته اند ظاهر را همه وقت از تفرقه چاره نیست لهذا گفته اند در
عالم کبیر چنانچه مشرک و موحد است در عالم صغیر نیز مشرک و موحد جمع است باطن کامل همه وقت موحد است و ظاهر آن
مشرک پس باطن کامل بخدا باشد جل و علا و ظاهر در تدبیر اهل و عیال و دیگر محظوظ لاجرم باید اعتراض از فهمید
گیست زنهار این قسم سخن نکنند و از غیرت خداوندی جل سلطانه بترسند عیان که تحقیقات اهل شما را
در شورش می آرند ملاحظه بزرگان ضرور نیست اگر محدثات و مخترعات مدعیان سخن کنند گنجایش دارد اما آنچه
مقرر قوم است و لا بد این راه است آنجا سخن گفتن نامناسب است شما در رسائل و مکتوبات فقیر دیده اید
که از توحید شهودی چه قدر نوشته است و آنرا از ضروریات راه قرار داده بایستی این معنی را استفسار
نمودید و تحصیل او دنبال میکردید این گلیست که از مفارقت مرحومی مولانا احمد علیه الرحمت شگفته است در حیوة
مولانا هرگز این قسم سخن از شما بظهور نمی آمد نیک واقف شده که نوشتید و تنبیها فهمید و بیشتر هم هر چه دید نویسید
و ملاحظه صحت و سقم نکنید اگر صحیح است باعث مسرت است و اگر سقیم است سبب تنبه است بهر حال از نوشتن
تقاعد نکنند بعد از رسالی کتابت شما همراه قافله می آید در رسالی یکبار هم نصایح ضروریه ضرور نیست تا از آن

نوشته اند و نیز پرسیده اند راه گفتگو نمی گشاید پرسیده بودند که قلب از جمله ظاهر است یا از جمله باطن ظاهر و باطن
عارف را در مکتوبی بتفصیل نوشته است ملا عبد الحی خواهم گفت که نقل آن بشما فرستد از آنجا ملاحظه نمایند و ایضا
پرسیده بودند طریقی که بی تجلیات و کشفیات است طریق شناختن متوسط و منتهی آن طریق چیست مبتدی
اگر این سالک که علم باحوال خود ندارد در خدمت شیخ کامل مکمل راه دان راه بین است علم آن شیخ بحال او
کافی است و باعلام او توسط و انتهای را خواهد دانست و نیز اگر آن شیخ او را تکمیل و اجازت ارشاد خلق داده است
احوال مریدان او مرایای کمالات او خواهد گشت و از آنجا مطالعه نقص و کمال خود خواهد نمود و علامت دیگر از
برای معرفت انتها آنست که سالک را غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ یاد نماند و سینه او از جمیع یادهای ماسوا
خالی و صاف شده نهایت را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض و قدم اول نهایت همین است که ذکر یافته
والله سبحانه الموفق نوشته بودند معارفیکه این فقیر بی بضاعت را التسلی سینه معارف شرعیه است گویا هر حکمی از احکام
شرعیه دریچه ایست که موصل است بشهر مقصود و نشانه است از آن شاه بی نشان همین بیت نصب العین است
ما بسفر میرویم عزم تماشا کراست * ما بر او میرویم کز همه عالم در است * این معرفت شما بسیار اصلیت
و نسبی علی البیت و امیدواری بخش است مطالعه این معرفت بسیار محظوظ ساخت و نا ملایمت اول مکتوب را
زائل گردانید حضرت حق سبحانه و تعالی از همین راه بمقصود رساناد و پرسیده بودند که بعضی از رجال و نسا
طریقه التماس می نمایند و از اکل ما لا یلبس که بر او حاصل میگردد پرهیز نمی کنند و میگویند که بحیله شرعی آراسته می
سازیم امر یکنفس طریقه بیعت یا طریقه را بایشان بگویند و ترغیب باجتناب محرم نمایند شاید به برکت طریقه از آن
اشتباه بر آیند دیگر از آن دو علم سفید که در جانب مشرق عقب یکدیگر ظاهر شده بودند استفسار نموده بودند
بعد از استفسار یاران درین باب مکتوبی نوشته است ملا عبد الحی خواهد گفت انشاء الله تعالی که نقل آن را نیز
بشما فرستد و ایضا پرسیده بودند که ختم کلام الله و نماز نفل گزاردن و تسبیح و تهلیل کردن ثواب آن را بوالدین
یا باستاد یا باخوان دادن بهتر است یا بیکسی دادن بهتر میدانند که دادن بهتر است که هم نفع ایشانست
و هم نفع بخود در نادادن نفع مخصوص بخود است نیز شاید بطفیل دیگران آن عمل را قبول فرمایند والسلام

مکتوب شصت و ششم بدارا خان صدر یافته در بیان محبت و اخلاص این طائفه علیه که آن محبت
و اخلاص نتیجه فنا فی الله و بقا بالله است باید ماست الاثبات الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی دولت

خوشگوار که در خاندان غنا احساس نموده می‌آید با وجود اسباب غنا و با حصول مواد استغنا نیازمندیست فقرا
و خدمتگاریست باین طبقه علیا که منبئی از محبت و خلاص این طائفه علیه است و مشعر از مودت و اختصاص
این فرقه ناجیه محبان این طائفه را بشارت المرء مع من احب کافی است و جلیسان این طبقه را نوید هم قوم
لا یشقی جلیسهم وافی و چون بعنایة الله سبحانه این محبت استیلا پیدا کند و غالب آید بر نهجی که غیر این محبت را
در دل نگذارد و گرفتاریهای دیگر تمام از دل رخت بندد و لوازم محبت که اطاعت محبوب است و همراه او بودن
بودن است و باخلاق و اوصاف او متخلق شدن است ظاهر گردد این زمان فنا در محبوب حاصل میشود
و تشبیه بفنا فی الشیخ که ابتدا اول است درین راه و این فنا فی الشیخ ثانیا وسیله فنا فی الله میگردد که بقا بالله
بران مرتب است که تحصیل ولایت است بالجمله اگر در ابتدای سلوک بی توسط احدی محبت و انجذاب محبوب حقیقی
میسر گردد دولتی است عظیم که تحصیل فنا و بقا است والا از متوسط کامل مکمل چاره نبود [illegible] خود را همراه رفاقت
او باید در باخت و در وی فانی باید گشت تا آن فنا وسیله فنا فی الله گردد و از گرفتاریهای ما سوا تمام خلاص
سازد و بدرجات ولایت رساند ع بشکر نعمتهای [illegible] از برای کوری [illegible] امثال
این سخنان از برای تقویه و تشویق طالبان مهوسان یاد نموده می‌آید و الله سبحانه الموفق [illegible] المرام
رقیمه فقیر احمد قاسم بزرگزاده است و در خدمت فقیر بوده اما در حجر تربیت برادر کلان شما [illegible]
است و مختصای [illegible] ملازمت شما دارد اگر داخل ملازمان سرکار خود ساخته بحال او التفات
مرعی دارند از کرم بعید نخواهد بود زیاده چه تصدیع دهد والسلام مکتوب هشتاد و نهم بشیخ یوسف برکی
صدور یافته در جواب رساله که نوشته بود مشتمل بر اعتراض از کفر حقیقی و مشعر از قبال اسلام حقیقی و ما یناسب ذلک
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رساله که [illegible] حواله مولانا عبدالحی نموده بودند که تا بدر خدمت نمود
مولانا [illegible] رساله را آورده حاضر ساخت چون مطالعه نموده شد باعث فرحت گشت که مشتمل
بر اعتراض از کفر نموده است و مشعر از قبال اسلام چنانچه اسلام مجازی از کفر مجازیست اسلام طریقت
نیز از کفر طریقت است در کفر طریقت [illegible] سکر است و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه صحو مجازی از سکر
مجازی بهتر است صحو طریقت نیز بهتر از سکر طریقت [illegible] ثمره کفر طریقت تشبیه است و نتیجه اسلام طریقت تنزیه
[illegible] که در میان تشبیه و تنزیه است همان قدر فرق در میان کفر و اسلام طریقت است طائفه که [illegible]

تشبیه تنزیه اختیار کرده اند مقام کمال این است زیرا که آن تنزیه نیز از جملهٔ تشبیه است که در نظر شان تنزیه در آمده است و الا
تشبیه را چه یارا که با تنزیه حقیقی جمع شود و در شعشعان انوار آن مضمحل و ناچیز نگردد ه بلی هرجا شود مظهر آشکار آ
سها را غیر نهان بودن چه یارا حضرت حق سبحانه و تعالی بحقیقت اسلام حقیقی مشرف گرداناد بالنبی و آله
الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مولانا بابو چون همراه بود بجهت اختصار کلمهٔ افتاد والسلام علیکم و علی من لدیکم **مکتوب**
هشتادم بشیخ حامد بهاری صدور یافته در بیان آنکه پرسیده بود که در تمهیدات عین القضاة می نویسد شما که
خدا میدانید جل شانه نزد ما محمد است علیه الصلوة والسلام و شما محمد میدانید نزد ما خداست جل سلطانه الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که از کمال محبت و اخلاص و وفور مودت و اختصاص نوشته ارسال داشته بودند
رسید و فرحت فراوان رسانید حضرت حق سبحانه و تعالی برین دولت استقامت کرامت فرماید که محب طائفه
ازین طائفه است المرء مع من احب به برکت حبیب علیه و علی آله الصلوة والسلام معنی عبارت تمهیدات عین القضاة
استفسار نموده بودند که میگوید شما که خدا میدانید جل و علا نزد ما محمد است علیه و علی آله الصلوة والسلام و شما که محمد
میدانید علیه و علی آله الصلوات والتحیات نزد ما خداست جل سلطانه مخدوما مثل این عبارات که مبنی از توحید و اتحاد
است از غلبات سکر مرتبهٔ جمع است و معبر بجمع طریقت از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم صدور یابد و امتیاز
و اثنینیت از نظر شان مرتفع میگردد و ممکن را عین واجب می یابند تعالی بلکه ممکن را نمی یابند و غیر واجب تعالی مشهود شان
نمی ماند برین تقدیر معنی آن عبارت این بود که امتیازی و اثنینی که نزد شما در میان خدا جل و علا و در میان محمد علیه و علی
آله الصلوة والسلام حاصل است نزد ما آن امتیاز ثابت نیست و مغایرت نه بلکه آن یکی که منزه از یکی است نیز عین
دیگر است هرگاه لباس ممکنات نسبت مغایرت مرتفع میگردد محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم که مظهر اتم
کمالات اوست تعالی نسبت امتیاز او چگونه ثابت بود این ید مخصوص مرتبهٔ جمع است و چون سالک بمقام بلند رود
و چشم از افراط سکر باز گشاید محمد را بنده یابد و رسول او داند تعالی چنانچه در اینجا امید است النهایة هی الرجوع الی البدایة
شنیده باشند باید دانست که اشتراک در میان مبتدی و منتهی در صورت است که موجب اشتباه است و الا ع چه نسبت خاک را
با عالم پاک هرگاه متوسط را با منتهی نسبت نبود مبتدی در از معامله را با او چه نسبت بود ربنا اتمم لنا نورنا
واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علیکم و علی من لدیکم **مکتوب هشتاد و یکم** به محمد مراد
صدور یافته در اظهار نصیحت و اجتناب از مزخرفات دنیای دنیه و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین

اصطفی بیشتر سهم مبادا یاران نیک فرجام بزخرفات دنیای دنیه که بظاهر طراوت و حلاوت دارد و برنگ طفلان
فریفته گردند مبادا که دشمن لعین از مباحات بسته و بمشتبهات و محرمات گرانیده و از مولای خود جل سلطانه خجل و شرمنده مانند
در توبه و انابت قدم راسخ باید داشت و منهیات شرعیه را سم قاتل باید انگاشت شعر همه اندر زمن بتو اینست
که تو طفلی و خانه رنگین است حق سبحانه و تعالی بکرم خویش دائره مباح را بر عباد وسیع ساخته است بی دولتی باشد
که از تنگی سینه این همه وسعت را تنگ انگاشته در ماورای این دائره وسیع قدم نهد و از حدود شرعیه تجاوز نماید
و در مشتبه و محرم افتد ملتزم حدود شرعیه باید بود و سر موی از آن حدود تجاوز نباید نمود نمازگذاران و روزه داران
بسیار و مداومت بسیار اند اما پرهیزگاران که محافظت حدود شرعیه نمایند قلیل قلیل اند و فارقی که محق را از مبطل جدا
سازد همین پرهیزگاری است چه صوم و صلوة را مبطل نیز ادا مینماید قال علیه و علی آله الصلوة والسلام ملاک
دینکم الورع و قال ایضا علیه و علی آله الصلوة والسلام لا تعدل بالرعة شیئا یاران هرچند طعامهای تکلف میخورند
و لباسهای پرشق میپوشند الا التذاذ و انتفاع طعام و لباس فقراست که آنان و اوباشان بگدایان
این ادا از آن با این فرق بسیار است چه آن رضای مولی جل سلطانه نصیب است و این رضای نفس و ولع آز و یکه
و نیز محاسبه آن سهل است و محاسبه این خفیف ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا برخوردار
سلطان مراد توفیق توبه و انابت یافته است و طریقه را اخذ نموده از حضرت حق سبحانه و تعالی ثبات و استقامت
مسئول است والسلام علیکم و علی سائر الاخوان **مکتوب صد و دوم** بخواجه شرف الدین حسین صدور یافت
در مذمت دنیای دنیه و تحریض نمودن بر شریعت غراء و ما یناسب ذلک اللهم صغر الدنیا با عیننا و کبر الآخرة فی
قلوبنا بحرمت حبیبک علیه و علی آله الصلوة والسلام فرزند عزیز با تمیز زنهار بزخرفات دنیه راغب نشوی و بطمطراق
فانیه فریفته نگردی و سعی نمائی که در جمیع حرکات و سکنات بمقتضای شریعت غراء عمل نموده آید و بر وفق همت زیرا
زندگانی کرده شود و اول تصحیح اعتقاد بمقتضای آرای علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم ضروریست بعد
از آن احکام علمای فقهیه عملیه است در اداء فرض اهتمام تمام باید نمود و در حل و حرمت احتیاط باید فرمود و عبادات
نافله در جنب عبادات فرض کالمطروح فی الطریق اند و از اعتبار ساقط اند اکثر مردم این وقت در ترویج نوافل اند
و در تخریب فرائض بعضی از ایشان در نفل عبادات اهتمام دارند و فرائض را خوار و بی اعتبار شمرند مبلغ کلی بتقریب نفلی
بمستحق و غیر مستحق میدهند اما یک جیتل در ادای زکوة الشان را و مصرف دادن متعسر است نمیدانند که

یک جیتل و زکوة ایشان او مصرف دادن از آنکه صدقهٔ نافله است مراد ادای زکوة بمجرد امتثال امر مولی
است جل سلطانه و در صدقهٔ نافله بسیار است که منشای آن هوای نفسانی بود لهذا در فرض بار اظهار گنجائش نیست
و در نفل حول انگاه ریاست هیچجا است که در ادای زکوة اظهار اولی است که نفی تهمت نماید و در صدقهٔ نافله اخفا
بهتر است که الیق بقبول است بالجمله از التزام احکام شرعیه چاره نیست تا از مضرت دنیا رستگاری مقصود شود
اگر بحقیقت ترک دنیا میسر گردد از ترک حکمی دنیا کوتاهی نکنند و آن التزام شریعت است در اقوال و افعال والله سبحانه
الموفق والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب هشتاد و سیوم** بمیرزا محمد صدر در بیافت و محبت این طائفه علیه
سرمایهٔ جمیع سعادتها است و بیان ذلک بحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا این جهه و مستوجب حمد است
المسئول من الله سبحانه سلامتکم وعافیتکم و ثباتکم واستقامتکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام
والبرکة والتحیة طریقه که اخوی اعزی ارشدی از این فقیر اخذ نموده بودند هر چند بواسطهٔ قلت دریافت صحبت که
حصول عظیم است نزد این بزرگواران و ثمرات لاالقه برکات بر آن اخذ مترتب نشده باشد تا اگر شمه از ارتباط حبی که از لوازم
تعلیم طریقه است مانده باشد دولتی است عظمی لان المرء مع من احب کیف اولی که صحبت اول مبتدی رشید
این طریقه علیه را بحصول می پیوندد دوام توجه قلب است بمطلوب حقیقی جل سلطانه و در اندک فرصتی این دوام
توجه به نسیان ماسوی میرسد که اگر فرضا عمر طالب ارسال فرماکند غیر حق سبحانه در دل خطور نکند بواسطه
نسیانیکه اورا از ماسوی حاصل شده است اگر بتکلف و تعمل ماسوا را بیاد او میدهند یاد نکند و چون این نسبت
حاصل شود قدم اول درین راه زده باشد از قدم ثانی و ثالث در العرابی اشارت کنند تحاجه نویسد القلیل یدل
علی الکثیر والقطرة تنبئ عن البحر الغدیر مقصود ترغیب صحبه است حضرت حق جل و علا ما فقرا را و شما را و میان عبد العظیم
کیفیات اخبار محبت و اخلاص شما را از زبانی بیان نموده برین گفتگو او در ده والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والسلام **مکتوب هشتاد و چهارم** بشیخ حمید بنگالی صدر یافته
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی ارشدی میان شیخ حمید محبت نامه وا اختیار
نموده اند که سلام و پیام را هم آنجا گنجایش کمتر است درین هفت و هشت سال یک کتابت از جانب شما رسیده هم
ناتمام و بی سر انجام کتابتها که از اینجانب میرود معلوم نیست که بشما میرسد یا نه اخوی اعزی شیخ عبد الحی چون
متوطن خود بوده باو گفته که یکبار خود را بشما رساند و بر احوال شما مطلع گردد و شیخ عبد الحی نزدیک بنگاله

در خدمت بوده‌اند و اکثر خدمات حضور یافته و تعلق داشتند از علوم و معارف فقیر بسیار است و از احوال جذبه و سلوک
آگاه است مشار الیه گفته است که چند روز در منزل شما اقامت نماید و از علوم و معارف آنچه مناسب وقت و
حال بود در میان آرد و احوال گذشته و آنچه نقد بوده باشد از احوال و مواجید همه را مشار الیه وا نمایند و بآنچه
نصیحت کند باور دارند باقی احوال را مشار الیه مشافهةً بشما خواهد گفت انشاء الله تعالی والسلام علیکم و علی سائر
من اتبع الهدی **مکتوب هشتاد و پنجم** بشیخ نور محمد صدور یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال
و اوضاع فقرا راجمیده و مستوجب حمد است والمسئول من الله سبحانه استقامتکم اخوی میان شیخ عبد الکریم که بشهر
شما است در جوار شما آمده است نسخه علوم و معارف غریبه است که نو آمده است و چیزهائی نو آورده از فنا و بقا
نزد او نشان است و از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ماورای فنا و بقا هم معارف و از گذشت جذبه و
سلوک قصر نیز او آگاه است بلکه می توان گفت که او از آنجا گذرگاه است بیشتری از معارف غریبه مکتوبات گوش
زد او شده است و مهما امکن استفاضه نموده دریافته است والله سبحانه الموفق احوال تفصیل مشار الیه معلوم
خواهند ساخت زیاده چه نویسد والسلام **مکتوب هشتاد و ششم** بشیخ طاهر بخشی صدور یافته
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی عزیزی سلیل احوال المعارف که اندراج یافته بود
بوضوح انجامید مسرور گردانید چه دولت است که محبان مخلصان آن حضرت بهمه شکسته متوجه جناب قدس الهی
گردیده‌اند و باسوای الهی پشت پا زده بکلیت با و سبحانه اقبال نمایند باقی کیفیات این جلد و اخوی شیخ عبد
شاید بتفصیل وانمایند علوم و معارف ربانیه و کتابتی نزد مشار الیه بسیار است از آن مقوله چیزی نوشت
عواقب جمیع امور بخیر باد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها **مکتوب هشتاد**
و هفتم بفتح خان افغان در نصایح صدور یافت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف
که مبنی از کمال محبت و اخلاص فقرا بوده رسید حضرت حق سبحانه و تعالی بر محبت ایمان استقامت بخشاد
نصیحتی که بدوستان سعادتمند نموده می‌آید اتباع سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة است و اجتناب
از بدعت نامرضیه است هر که احیای سنتی از سنن نماید که متروک العمل گشته است آنکس را ثواب صد شهید است
تکلیف کرا حیا نیز [illegible] احیای [illegible] واجبات نماید پس تعدیل ارکان نماز که نزد اکثر علمای حنفیه
واجب است و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی فرض است و نزد بعضی علمای حنفیه سنت پیش اکثر مردم از عمل

متروک گشته است احیای این یک عمل زیاده از ثواب صد شهید فی سبیل الله خواهد بود و علی هذا القیاس
سائر الاحکام الشرعیة من الحل و الحرمة و الکراهة و غیرها فرموده اند که واپس دادن یک دانگ را بکسی که از آن
کس بستم بی جهت شرعی گرفته باشد بهتر است از آنکه دویست درم تصدق نماید فرموده اند اگر شخصی را
عمل صالح در رنگ عمل پیغمبر بود و بر آنکس نیم دانگ حق کسی مانده باشد آنکس را به بهشت نبرند تا آن نیم دانگ
ادا نماید بالجمله ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساخته متوجه باطن باید بود تا بغفلت آلوده نشود و تحلی باحکام شرعیه ابدا
و احوال باطنی استدراجات و بیند علامت صحت حال باطن اهتمام تحلی ظاهر است باحکام شرعیه طریق
استقامت اینست والله سبحانه الموفق **مکتوب هشتاد و هشتم** به ملا بدیع الدین صدور یافته الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی بنده مقبول آنست که بفعل مولا خود راضی باشد و آنکه تابع رضای خود است بنده
خود است اگر مولی بر حلقوم بنده اجرای کارد نماید باید که بنده در آن وقت شادان و خندان باشد و همان فعل
مولی را مرضی خود داند بلکه از آن فعل متلذذ بود و اگر عیاذا بالله سبحانه او را ازین فعل کراهت پیدا آید و سینه
تنگی آرد از دائره بندگی دور است و از قرب مولی مطرود و مهجور چون طاعون مراد اوست تعالی باید که در امراد خود
دانسته شادان و خرم باشند و از استیلای طاعون گریزان نشوند و دلتنگ نباشند بلکه چون فعل محبوب است
ازان متلذذ باشند هر کسی را اجل مسمی است که احتمال زیادتی و نقصان ندارد پس اضطراب چیست نهایت از
بلاها عافیت طلبند و از سخط پناه جویند که مرضی وی تعالی در دعا و سوال بنده است قال ربکم ادعونی استجب
لکم مولانا عبدالرشید آمده احوال آن بقعه را بیان نمود عافاکم الله سبحانه عن البلیات الظاهرة و الباطنة
مکتوب هشتاد و نهم بسیادت پناه میر محب الله در نصیحت صدور یافته ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة آبائکم الکرام
بصدقة جدکم سید الانام علیه و علیهم الصلوة و السلام احوال و اوضاع فقرای این جا موجب حمد است لله سبحانه
الحمد و المنة دائما و علی نبیه الصلوة و التحیة سرمدا مسؤل من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم مخدوما
مکرما شفقت آثارا وقت کار گذشته میرود و هر آنی که میگذرد لمحتی از عمر کم مینماید و اجل مسمی را قریب میسازد
امروز اگر تدارک نشد فردا غیر از حسرت و ندامت نقد وقت نخواهد بود اهتمام باید کرد که درین چند روز حیات بر
وفق شریعت غرا زندگانی نموده آید تا نجات متصور شود این وقت وقت عمل است وقت عیش و پیش آن است
که ثمره این عمل است در وقت عمل عیش کردن زراعت خود را سبز خوردن است و از ثمره باز داشتن زیاده

حمد و صلوة و تبلیغ دعوات مسئول صوری و معنوی حاصل باد مکتوب نودم میرزا ابو جان در سفارش ... دریافت ...
الله سبحانه و نصرکم علی الاعداء الآفاقیة والانفسیة ونجاکم من البلیات الصوریة والمعنویة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الخلق عیال الله واحب الخلق الی الله من احسن الی عیاله حضرت حق سبحانه وتعالی متکفل ارزاق خلایق
گشته است پس خلایق همه رنگ عیال وی باشند تعالی پس هر که بعیالی کسی احسان کرده باشد و بار او را برداشته
باشد هر آینه این کس محبوب صاحب آن عیال خواهد بود که او را سبکبار ساخته و مؤنت او را بر خود گرفته ثنا
علی ذلک تصدیع جرات مینماید که حافظ محمد صالح د تالی قرآن مجید است کثرت عیال دارد و لهذا تشویش معاش
که از عهده شان نمیتواند بر آمد مسئول از کرم الشان مدد و اعانت مشار الیه است کریمانه برای کرم بهانه کافی
والسلام مکتوب نود و یکم بحضرت مخدوم زادگی که خواجه محمد سعید در اسرار قاب قوسین او ادنی الحمد لله وسلام
علی عباده الذین اصطفی سر عظیم در مقام قاب قوسین او ادنی آنست که چون انسان کامل بعد از تمامی سیر الی الله
سیر فی الله متحقق شود و متخلق باخلاق الله گردد باجمال این سیر را نیز تمام کند و دایره ظهور عکوس اسما
را که مربوط بسیر فی الله بوده بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق باصالت بی شائبه ظلیت
حالیت و محلیت در وی ظهور فرماید چون صفات ذاتیه معشوق را از ذات تعالی و تقدس انفکاک نیست
ظهور ذات مع صفات در عین عاشق خواهد بود و عکوس بحصول خواهد پیوست که عکوس صفات خود
ذات بود این مقام اعلا مقام قاب قوسین است که متعلق بظهور اصلی است بی شائبه ظلی و اگر
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت هیچ نخواهد
بفضل خداوند جل سلطانه اسم و صفت تمام از نظر او متغیر و محو گردد و ذات بیچون ... صفا
صفات موجود باشند اما مشهود او نبوده ... سر او ادنی بظهور می آید و از قوسین اثری نمانده از
اعلی چون هبوط واقع شود قدم اول در عالم خلق خواهد افتاد بلکه در عنصر خاک که نشیب است کان
باوجود دوری و مهجوری اقرب موجودات بعالم قدس نسبت بعالم ... است اگر عروج و صعود را از اعتبار میکنیم
را اقرب موجودات میدانیم بلکه اخفای عالم امر را از همه اقرب می یابیم بعالم قدس چون نزول
نظر می اندازیم دولت قرب نصیب عالم خلق می یابیم بلکه نصیب عنصر خاک میدانیم بر نقطه اعلی از دایره
جانب عروج او را ملاحظه نمائیم اقرب بنقطه بان جانب عروج نقطه ثانیه است از آن دائره و در جانب هبوط ...

که ملاحظه نموده شده آید اقرب نقطه‌ها بان نقطه اولی نقطه اخیر این دائره است اینقدر فرق است که آن نقطه تا هیچ
در عروج معرض از نقطه اولی است و این نقطه اخیر مقبل و متوجه همان نقطه اولی است شتان ما بین المعرض
والمقبل نقطه ثانیه میل بظهورات نقطه اولی دارد و نقطه اخیر پشت بظهورات نموده ذات ظاهر خواهان
فاین هو من ذاک رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب نود و

دوم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه ولایت عبارت از قرب الهی است و خوارق و کرامات شرط آن نیست
و در بیان حکم سجده تحیت مر سلاطین را و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سیادت مآب
اخوی اعزی میر محمد نعمان خوش وقت باشند بدانند که ظهور خوارق و کرامات شرط ولایت نیست چنانچه
علما مکلف بحصول خوارق نیستند اولیا نیز بظهور خوارق مکلف نیستند چه ولایت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه
که بعد از نسیان ما سوی باولیاء خود کرامت میفرماید شخصی را این قرب عطا فرمایند و از احوال مغیبات محرم سازند
هیچ اطلاع ندهند و شخصی دیگر باشد که او را هم این قرب هست و هم اطلاع بر مغیبات بخشند و شخص ثالث را از قرب هیچ
ندهند و اطلاع بر مغیبات بخشند شخص ثالث از اهل استدراج است و صفائی نفس او را بکشف مغیبات مبتلا ساخته است
و در ضلالت انداخته کریمه ویحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانساهم
ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون نقد حال شان است و شخص اول و شخص
ثانی که بدولت قرب مشرف اند از اولیاء الله اند کشف مغیبات در ولایت شان چیزی نمی افزاید و عدم کشف
ایشان در ولایت شان نقصان نمی آرد تفاوت آنها باعتبار درجات قرب است بسا است که صاحب عدم
کشف صوری از صاحب کشف آن در قرب الهی جل سلطانه پیش قدم باشد بواسطه مزیت قربی که او را حاصل
شده است صاحب عوارف که شیخ الشیوخ است و مقبول جمیع طوائف در کتاب عوارف خود تصریح باین معنی فرموده
اگر کسی این سخن را از من باور نکند باری بکتاب عوارف رجوع نماید آنجا مذکور است بعد ذکر کرامات و خوارق که این
همه کرامات و خوارق مواهب حق اند جل سلطانه گاه هست که در مرتبه فوق آن مقام باشد شخصی ازین طایفه
که او را هیچ ازین کرامات و خوارق نه بخشند زیرا که این همه کرامات از برای تقویت یقین عطا میفرمایند و کسی را که صرف
یقین داده شده است او را بآن کرامات حاجت نبود و این همه کرامات دون ذکر ذات است و در دون [illegible]
است مذکور بالا ذکر یافته است انتهی و امام این طایفه خواجه عبد الله انصاری که ملقب بشیخ الاسلام است

در منازل السائرین فرموده است که فراست بر دو نوع است فراست اهل معرفت است و فراست اهل جوع
و اهل ریاضت است فراست اهل معرفت متعلق بشناختن استعداد طلابست و شناختن اولیاء حق
سبحانه که بحضرت جمع و وصل گشته اند و فراست اهل ریاضت و ارباب جوع مخصوص بکشف صور و احوال مغیبات
است که بمخلوقات تعلق دارد و چون اکثر خلائق اهل انقطاع اند از جناب قدس حق جل و علا و اشتغال بدنیا
دارند دلهای ایشان مایل بکشف صور است و باخبار مغیبات مخلوقات است لاجرم نزد ایشان عظیم القدر
و گمان میبرند که اینها اهل الله اند و خواص و بندهٔ سبحانه و اعراض مینمایند از کشف اهل حقیقت و تهمت میبرند
اهل حقیقت را در آنچه از حضرت حق سبحانه اخبار مینمایند و میگویند که اینها اگر از اهل حق میبودند چنانچه
گمان میبرند ما را از احوال خبر میدادند از احوال غیبی ما و از احوال غیبی سائر مخلوقات و چون ایشان را
قدرت بر کشف احوال نیست چگونه قدرت خواهد بود بر کشف اموری که اعلا است از احوال مخلوقات و تکذیب
مینمایند فراست اهل معرفت را که بذات و صفات و افعال الهی جل سلطانه تعلق دارد باین قیاس فاسد
خود محروم ماندند و محجوب از علوم و معارف صحیحه این بزرگان ندانسته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی حمایت
این بزرگواران فرموده است از ملاحظهٔ خلق و مخصوص گردانیده است ایشان را بجناب قدس خود جل و علا
و مشغول ساخته است ایشان را از ماسوی خود از جهت حمایت ایشان و غیرتی که بر ایشان دارد اگر ایشان
باحوال خلق متعرض می شدند صلاحیت حضور جناب قدس را ایشان نمی ماندند انتهی کلامه و امثال این
سخنان مکرر هم فرموده است و من از حضرت خواجهٔ خود قدس سره شنیده ام که میفرموده که شیخ محی الدین ابن
العربی نوشته است که بعضی اولیاء کرام که کرامات و خوارق از ایشان بسیار بظهور آمده است در آخر نفس
از ظهور این کرامات نادم بودند و تمنی میکردند که کاش این خوارق از ما بظهور نمی آمد و اگر تفاضل باعتبار کثرت
ظهور خوارق بودی ندامت برین ظهور معنی نداشتی سوال چون ظهور خوارق در ولایت شرط نبود ولی از غیر ولی
چگونه متمیز شود و محق از مبطل بچه نوع جدا گردد جواب که متمیز نشود که محق و مبطل ممتنز جز بود اختلاط حق
با باطل لازم این نشأ دنیوی است علم بولایت ولی هیچ در کار نیست بسیاری از اولیاء الله اند که بولایت
خود اطلاع ندارند فکیف دیگری را اطلاع بر ولایت شان لازم بود در نبی از خوارق چاره نبود تا نبی از غیر نبی
متمیز شود که علم بنبوت نبی واجب است و ولی چون بشریعت نبی خود دعوت مینماید از خارق چاره نبود و چون دعوت

اگر ولی بما وراء شریعت نبی [illegible] معجزهٔ نبی [illegible]

او مخصوص بشریعت نبویست خارق هیچ در کار نیست علما دعوت بظاهر شریعت مینمایند و اولیا هم دعوت بظاهر شریعت
مینمایند و هم بباطن شریعت میفرمایند اول مریدان و طالبان حق را بتوبه و انابت دلالت مینمایند باتیان احکام
شرعیه ترغیب میفرمایند و تا نیابد ذکر حق جل و علا سلطانه راه مینمایند و تاکید میفرمایند که جمیع اوقات خود را مستغرق
ذکر الهی جل سلطانه دارد بحدیکه ذکر استیلا فرماید و غیر ذکر هیچ چیز را در دل نگذارد تا آنکه نسیانی از جمیع سوی
مذکور حاصل گردد که اگر بتکلف یاد اشیا نماید بیاد وی نیاید یقینست که ولی را از برای این دعوت که بظاهر شریعت
و باطن شریعت متعلق است خوارق چه در کار است پیری و مریدی عبارت است ازین دعوت که بخوارق
کار ندارد و دیگر امت او را مساس نیست با آنکه گوییم مرید رشید و طالب مستعد هر ساعت در سلوک طریق خوارق
و کرامات پیر احساس مینماید و در معامله غیبی هر زمان از وی مددی میخواهد و می یابد و ظهور خوارق نسبت بدیگران
در کار نیست اما نسبت بمریدان کرامات در کرامات و خوارق در خوارق است چگونه مرید احساس خوارق پیر نکند
که پیر دل مرده را زنده گردانیده است و بمشاهده و مکاشفه رسانیده نزد عوام احیای جسد عظیم الشان است
و نزد خواص احیای قلبی و روحی برهان رفیع الشان است خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله قدسیه میفرماید
که احیای جسدی پیش اکثر مردم چون اعتبار داشت اهل الله از ان احیا اعراض نموده باحیای روحی پرداخته اند
و متوجه احیای دل مرده طالب گشته اند و بحق که احیای جسدی نسبت باحیای قلبی و روحی کالمطروح
فی الطریق است و نظر باین دخل عبث چه این احیای سبب حیات چند روزه است و آن احیا وسیله
حیات دایمی است بلکه گوییم که فی الحقیقه وجود اهل الله که رحمتی است از کرامات و دعوت ایشان خلق را بحق
جل سلطانه رحمتیست از رحمتهای حق جل سلطانه و احیای قلوب موات آیتیست از آیتهای عظمی الشان ایشان
اهل رضا اند و غنیمت روزگار اند بهم یمطرون و بهم یرزقون در شان ایشانست کلام شارع ع و هست در نظر
شان نظرهم جلساء الله وهم قوم لا یشقی جلیسهم ولا یخیب انیسهم علامتی که محق این طایفه از مبطل ایشان جدا شود داشت
اگر شخصی باشد که استقامت بر شریعت داشته باشد و در مجلس او دل بحضرت حق سبحانه و تعالی میلی و توجهی
پیدا میگردد و بر وی از ما سوی مفهوم میشود آن شخص شخص محق است مدد جدا از اولیاست علی تفاوت الدرجات
این هم نظر بارباب مناسبت است بی مناسبت محض محروم مطلق است ع هرکه او روی به بهبود نداشت
دیدن روی نبی سود نداشت ٭ در مکتوب شریف شمه از حسن رفتار خدا طلبی سلطان عهد اندراج یافته بود و رمز

از عدالت و التزام احکام شرعیه فقیر بوده مطالعه آن فرحت فراوان حاصل گردانید و ذوقی پیدا گشت حضرت حق
سبحانه و تعالی چنانچه عالم را منور بعدل و عدالت بادشاه وقت منور ساخته است شریعت و ملت محمدیه را نیز
بحسن اهتمام ایشان نصرت و عزت بخشند بحسب آثار الحکم الشرع تحت السیف رواج شریعت غرا مربوط بحسن
اهتمام سلاطین عظام است امّا یعنی چندگاه است که ضعف پیدا کرده است ناچار اسلام ضعیف گشته کفار هند
بی تحاشی هدم مساجد مینمایند و در آنجا تعمیر معبدهای خود میسازند در تانیسر در دل حوض کرکهیت مسجدی
بود و مقبره‌ی عزیزی آن را هدم کرده بجای آن دیهره کلان ساخته اند و نیز کفار برملا مراسم کفر بجا می آرند و مسلمانان
در اجرای اکثر احکام اسلام عاجز اند روز ایکادسی هنود که ترک اکل و شرب مینمایند اهتمام دارند که در آن روز
در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در بازار نان نپزد و نفروشند و در ماه مبارک رمضان برملا نان و طعام میپزند و
میفروشند و بجهت ضعف اسلام منع آن نمیتوانند نمود فهو صد هزار افسوس بادشاه وقت از ماست و ما
فقیران بدین زبونی و خرابی باکرام و اعزاز این صاحبقران سلاطین اسلام رونق داشت و علما و صوفیه
معزز و محترم بودند و بتقویت ایشان در ترویج شریعت میکوشیدند شنیده ام که روزی صاحبقران امیر تیمور
علیه الرحمة بکوچه بخارا میگذشت اتفاقا درویشان خانقاه حضرت خواجه نقشبند قدس سره در آن کوچه
گلیمهای خانقاه خواجه را می فشاندند و از گرد پاک میکردند امیر حسن شعار مسلمانی که داشت در آن
کوچه توقف فرمود تا گردهای خانقاه را عبیر و صندل خود ساخته ببرکات فیوض درویشان مشرف گردد و مگر تا آن
تواضع و فروتنی که با اهل الله نموده بود بحسن خاتمه مشرف گشت منقول است که حضرت خواجه نقشبند قدس سره
بعد از وفات امیر مغفور موصوف تیمور میرزایان بر دمیده اند که در خطبه و جمعه نام سلاطین که در زینه پایان فرود
میخوانند و جهتش حیثیت این تعظیم است که سلاطین عظام نسبت بآن سرور خلفای راشدین رضی الله عنهم علیهم الصلوات
والتسلیمات نموده اند و جائز نداشته اند که اسامی ایشان با اسامی اکابر دین در یک درجه مذکور شود شکر الله
سعیهم تذلیل این برادر سجده که عبارت از جبین بر زمین نهادن است متضمن نهایت تذلل و انکسار است
و مشتمل بر کمال تواضع و فروتنی است لهذا این قسم تواضع مخصوص بعبادت واجب الوجود جل سلطانه داشته اند
و غیر او سبحانه تجویز نموده منقول است که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام روزی براهی میرفتند اعرابی آمده
معجزه طلبید تا ایمان آرد آن سرور فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام آن درخت را بگو که پیغمبر ترا می طلبد آن درخت

از جای خود جنبیده متوجه خدمت آن حضرت گشته علیه وعلی آله الصلوة والسلام آن اعرابی چون آنحال را مشا
هده نمود سلام آورد و بعد از آن گفت یا رسول الله اگر فرمائی ترا سجده کنم فرمود غیر خدا را جل شانه سجده جائز نیست
غیر حق را جل سلطانه اگر سجده تجویز می نمودم میگفتم که زن شوهر خود را سجده کند بعضی از فقها هرچند سجده تحیت
مر سلاطین تجویز نموده اند اما لائق حال سلاطین عظام آنست که درین امر بحضرت حق سبحانه وتعالی تواضع نمایند
و این نهایت تذلل و انکسار را بغیر او تعالی تجویز نکنند حضرت حق سبحانه وتعالی عالمی را مسخر ایشان گردانیده
است و محتاج ایشان ساخته شکر این نعمت عظمی بجا آورده تواضع چنین را که منبی از کمال عجز و انکسار است
بجناب قدس او تعالی مسلم دارند و درین امر با او شرکت نجویند هرچند جمعی تجویز این معنی نمایند اما حسن تواضع ایشان
باید که تجویز این معنی نکنند هل جزاء الاحسان الا الاحسان چون بادشاه وقت از اقصای ممالک خود مرا طلبیده
فرموده بدار الخلافه آمده است محتمل که این فقیر بمشیت حق سبحانه درین نزدیکی بدار الخلافه خود را رساند والباقی
عند التلاقی والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات العلی **مکتوب نود**
و سیوم بخواجه هاشم بدخشی کشمی در بیان آنکه هر کدام از لطائف عالم خلق و عالم امر هم ظاهر دارد و هم باطن
و لحوق این باطن باسم قیوم عارف و در بیان آنکه عارف در وقت نزول بقلب ظاهر و باطن متوجه دعوت
عباد است و عالم خلق و عالم امر عارف تام المعرفه هرچند هر دو داخل ظاهر صورت اند نسبت باسم قیوم که وجه خاص
اوست که فی الحقیقة باطن و حقیقة العارف چنانچه تحقیق آن در مکتوبی تحریر یافته است اما چون این ظاهر
و صورت را بحدت نظر که بمحض فضل خداوندی جل سلطانه موهبت گشته است ملاحظه مینمائیم اینجا نیز ظاهر و باطن
پیدا میگردد و صورت و حقیقت هویدا میشود نه آنکه عالم خلق را تمام ظاهر یابیم و عالم امر را باطن چنانچه جمعی گمان
برده اند بلکه در هر لطیفه از لطائف عالم خلق و عالم امر هم صورتست و هم حقیقت عنصر خاک هم ظاهر دارد و هم باطن
و همچنین اخفا را هم ظاهر است و هم باطن این باطن که بعالم خلق و عالم امر تعلق دارد روز بروز بتوسل اعمال صالحه بلکه بمحض
موهبت خداوندی جل سلطانه کم کم آن باطن که باسم قیوم مربوط است ملحق میگردد تا بحدی که ازین باطن هیچ اثری
نمیماند و بجز ظاهر صرف هرچه بود مختفی میگردد و لحاق این باطن باسم قیوم نه باین معنی است که این باطن در آن
اسم حال میگردد یا بآن اسم اتحاد پیدا میکند که آن محال است سبحان من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه
بحدوث الاکوان بلکه این باطن را باین اسم نسبتی پیدا میشود مجهول الکیفیة که بوهم حلول و اتحاد میگردد و فی الحقیقة

نه حلول است نه اتحاد که مستلزم قلب حقیقت امکان است بحقیقه وجوب تعالت و تقدست که محال عقلی است
و در شریعت زندقه است و آن ظاهر صرف که باقی میماند هر چند که از عالم شهادت است که شهود و مرئی است اما
منصبغ برنگ باطن است اگرچه باطن از حیطه شهود و ادراک برآمده است و ملحق بغیب گشته و رنگ پیدا کرده زیرا که
چون تا رنگ بیچونی پیدا نکند و از حیطه ادراک چون بیرون نرود رخت از شهادت بغیب نکشد و از بیچون حقیقی نصیبی
نیابد و از غیب الغیب مطلع نگردد باید دانست که این ظاهر باقی مانده را تمام روی بخلق است و طاعات و عبادات
شرعیه باو مربوط است و معامله دعوت و تکمیل نیز باو منوط و باطن این عارف صاحب تکمیل خواه تعلق
بمراتب مخلوقات دارد و خواه تعلق بمقامات وجوب و نیز متوجه ظاهر است و بهره ظاهر دور و دراز دارد و
را نیز همان مسکوت است از جهت تکمیل و تربیت و تتمیم عبادت چه این دار دار عمل است و این موطن موطن
دعوت است حقیقت شهود و مشاهده در آخرت است و معامله در پیش است عبادت معبود جل سلطانه درین
موطن به از استغراق در معبود است تعالی و انتظار مطلوب اینجا که ناشی از محبت است به از استهلاک در
مطلوب است ارباب سکر این را باور دارند یا نه و این توجه ظاهر و باطن که عارف صاحب تکمیل را بجانب
خلق پیدا شده است تا زمان بلوغ اجل است که منتهای مقام دعوت است و چون اجل رسد حسرت موت
برآمده قدم در کوی وصال محبوب خود نهاده و بدولت وصل و اتصال بی مزاحمت اغیار مشرف خواهد گشت
هنیئا لارباب النعیم نعیمها وللعاشق المسکین ما یتجرع ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
والصلوة والسلام والتحیة والبرکة علی خیر خلق الله وعلی آله الکرام وصحبه العظام واخوانهم الی یوم القیام

مکتوب نود و چهارم به مولانا عبدالقادر انبالوی صدور یافته در بیان حقیقت فنا و بقا و جدا شدن عدم از حقیقت
و صورت عارف و نسبت مجاورت بهم رسانیدن بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
سید المرسلین حقایق ممکنات بعلم این فقیر چنانچه در بعض مکاتیب نوشته است عبارت از عدمات است
که منشا هر شر و نقص است با عکوس کمالات اسمائیه و صفات الهیه جل شانه که در آن عدمات ظهور یافته اند غایة
ما فی الباب آن عدمات در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در هیولی حال گشته است تشخص و تمیز
عدمات از آن عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس با آن عدمات متمیزه و این قیام در رنگ قیام عرض بجوهر نیست بلکه
در رنگ قیام صورت است که به هیولی گفته اند تشخص هیولی بالصورت داشته اند و چون بتوفیق الله سبحانه سالک

متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعة فساعة از ماسوی اعراض مینماید انعکاس صور علمیه
و صفات او جل سلطانه در آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدمات است استیلا و تسلط می یابد
الا ان حزب الله هم الغالبون معامله تا بجای میرسد که عدمات که همچون اصل و هیولی بوده است عکوس را
روبه استتار می آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی میگردند و غیر از عکوس با صول اصول وصول خود در نظر او
نمیماند بلکه عکوس که مرایای اصول خود اند نیز از نظر مختفی میگردند چه مرایا را اختفا چاره نبود و این مقام مقام
فنا است و بس بلند است و اگر این سالک فانی را بقا بالله بخشند و بعالم باز گردانند عدم خود را در رنگ
پوست تنک که وقایه بدن است خواهد یافت و نزدیک است که از غایت بی مناسبتی که بعدم پیدا کرده است
تعبیر از آن پیراهن شعر نماید و از خود مباین یابد اما فی الحقیقة درین موطن عدم از او مباین نشده است و حکم
مظان انانی اوست بالجمله عدم درین مقام جزو مغلوب مستور اوست و از حالتی که داشت فرود آمده است
و تابع بلکه قایم بان عکوس که باو قیام داشته اند گشته است و این فقیر سالها درین مقام بوده است و عدم خود
در رنگ پیراهن شعر از خود جدا می یافته و بعد اللتیا و التی چون عنایات بغایات خداوندی جل سلطانه
شامل حال او گشت دید که آن جزو مغلوب ازین ترکیب انحلال یافته مفارقت گزید و تشخص که بحصول آن
عکوس پیدا کرده بود مفقود ساخت و بعدم مطلق گویا ملحق گشت در رنگ آنکه صورتی را بر کالبد است سا
د قیام آن بان کالبد دهند و چون صورت درست شود ثبات و رسوخ پیدا کند آن کالبد را شکنند و قیام او را
کالبد و ساخته بخود قایم دارند و در ما نحن فیه نیز این عکوس که قیام باو داشتند یافت که قیام خود بلکه با صول
خود پیدا کرده اند این دم اطلاق لفظ انا جز بر عکوس بر صول آن عکوس نکند و جزو عدمی گویا بمساس نداشت
و یافت که حقیقت فنا درین موطن صورت نسبت فنای سابق گویا صورت این فنا بوده است و
ازین مقام چون ببقا آورند و بعالم باز گردانیدند آن عدم را که نسبت جزئیت داشت و صالت
و غلبه مر او را بود باز گردانیده مجاور و قرین او ساختند و از حقیقت و صورت او مباین
گردانیده از اطلاق لفظ انا بیرون کردند و برای حکم و مصالح انرا باز در رنگ پیراهن شعر پوشانیدند
و درین حالت اگرچه عدم را باز آوردند اما قیام آن عکوس بان وابسته نساختند بلکه عدم را
بان عکوس قیام بخشیدند چنانچه در بقای سابق گذشت هرگاه در ان بقا این نسبت باشد اینجا

که حقیقت لقا است این نسبت بر وجه اتم خواهد بود و شاید مثالی الباب جامه را العبد از لابس صاحب جامه
تاثیر است چه اگر جامه گرم است لابس بگرمی متاثر میگردد و اگر سرد است به سردی متاثر میگردد و همچنین این عدم
مانند جامه او خود تاثیری یافت و اثر او را در تمام بدن سرایت می پیدا ماسید اند که این تاثیر و سرایت بیرونی
است نه درونی عرضی است نه ذاتی از مجاور خارج آمده است نه از مجانس و داخل اکثر شر و نقص است که از آن عدم
ناشی گشته و خارجی نه ذاتی و اصلی صاحب این مقام هر چند با سائر مردم در بشریت مشارکت دارد و در صدور
صفات بشریت با دیگران مساهم اما از روی از ابنای جنس می ظهور صفات بشریت عرضی است که از مجاور
آمده است و دیگران را ذاتی و اصلی شان با بینها عوام مشارکت صوری ملاحظه نموده خواص بلکه اخص خواص را
در رنگ خود ناقص تصور کرده در مقام انکار و اعتراض می آیند و محروم میمانند کریمه فقالوا ابشر یهدوننا فکفروا
و کریمه وقالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق نشان حال ایشان است اعاذنا الله سبحانه
هر چند صفات بشریت در خود می یابند که حامل آن صفات آلوده مجاور است که در کلیت و دیده است و تقرر
کرده خود را اهتمام و کمال از آن صفات پاک و مبرا می یابد و شما از آن خود احساس نمیکنند الله سبحانه الحمد والمنة
علی ذلک این صفات که بسبب مجاور ظاهر میشود در رنگ آنست که شخص لابس لباس سرخ است سرخی لباس
مجاور سرخ مینماید ابلهان چون تمیز ندارند سرخی مجاور شخص را سرخی آن شخص و السنه حکمهای خلاف واقع میدهند
هرگز افسانه بخواند افسانه است و آنکه دیده است نقد خود وانه است قوم موسی را نه خون بود و آب بود
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب نود و نهم بمقصود علی
تبریزی در سوال و از کفر حقیقی صدور یافت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
صحیفه شریفه رسید استفسار بعضی از سخنان صوفیه رفته بود مخدوما وقت و مکان هر چند تقاضای گفت
و نوشت نمیکند اما سوال را از جواب چاره نبود بضرورت چند کلمه نوشته آمد مجمل کلام در حل جمیع آن مسائلها آنست
در شریعت چنانچه کفر و اسلام است و طریقت نیز کفر و اسلام ثابت است و چنانچه در شریعت کفر عبارت
و نقص است و اسلام کمال است در طریقت نیز کفر طریقت نقص است و اسلام طریقت کمال کفر طریقت
عبارت از مقام جمع است که محل استتار است تمیز حق از باطل در این موطن مفقود است چه مشهود سالک
در این موطن سرا پا جمیله و رذیله جمال و حدت محبوب است ایس خیر و شر و کمال و نقص را جز مظاهر ظلال آن

وحدت نمی یابد لاجرم نظر انکار که ناشی از تمیز است در حق او معدوم است ناچار همه را در مقام صلح است
و همه را بر صراط مستقیم می یابد و باین کریمه ترنم مینماید و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
و گاهی مظهر را عین ظاهر و النسبة خلق را عین حق می انگارد و مربوب را عین رب میداند این همه کلمات
که از مرتبه جمع می شگفد منصور و سه درین مقام گوید کفرت بدین الله والکفر واجب لدیّ وعند المسلمین قبیح این کفر طریقت
بکفر شریعت مناسبت تمام دارد هر چند کافر شریعت مردود است و مستحق عذاب کافر طریقت مقبول است
و مستوجب درجات چه این کفر و استتار از غلبه محبت محبوب حقیقی ناشی شده است و غیر محبوب همه را
فراموش کرده است پس مقبول بود و آن کفر از استیلای جهل و تمرد پیدا گشته ناچار مردود باشد و اسلام
طریقت عبارت از مقام فرق است بعد الجمع که موطن تمیز است در حق از باطل و خیر از شر اینجا متمیز است
این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت بکمال میرسد نسبت اتحاد
با این اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت اند فرق در میان اینها بظاهر شریعت و باطن شریعت است
و لب صورت شریعت و حقیقت شریعت مرتبه کفر طریقت از اسلام صورت شریعت بلندتر است هر چند نسبت با اسلام
حقیقت شریعت پست و نازل است ع آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس عالی است پیش خاکتود
و از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم هر که بشطحیات تکلم نموده است و سخنان مخالف ظاهر شریعت گفته همه در مقام
کفر طریقت بوده است که موطن سکر و بی تمیزی است بزرگانی که بدولت اسلام حقیقت مشرف گشته اند
از امثال این سخنها پاک و مبرا اند و بظاهر و باطن اقتدا بانبیا دارند و متابع ایشان اند علیهم الصلوات و التسلیمات
پس شخصی که تکلم بشطحیات نماید و همه را در مقام صلح باشد و همه را بر صراط مستقیم انگارد و در میان حق و خلق
تمیز نکند و بوجود اثنینیت قایل نبود اگر آن شخص بحصول این حال و وصول این مرتبه اولی از کملان این سخنان
متکلم است و همه را بر حق و بر صراط مستقیم میداند و تمیز باطل از حق نمی نماید از زنادقه و ملاحده است که مقصود
ابطال شریعت است و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیان اند علیهم الصلوات و التحیات پس این
کلمات خلافیه هم از محق صادر میشوند و هم از مبطل محق را آب حیات اند و مبطل را سم قاتل و رنگ مانند نیل
که بنی اسرائیل را آب خوشگوار بوده و قبطی را خون ناگوار این مقام مزلة الاقدام است جم غفیر از اهل اسلام بتقلید
سخنان اکابر ارباب سکر از صراط مستقیم منحرف گشته اند بکوچهای ضلالت و خسارت افتاده اند و دین

خود را بر باد داده اند ندانسته اند که قبول این سخنان مشروط بشرایط است که ارباب سکر موجود اند و در ایشان
مفقود مقصود این شرایط نسیان ما سوای حق است سبحانه که دهلیز آن قبول است و مصداق و امتیاز محق از
مبطل استقامت بر شریعت است و عدم استقامت بر شریعت آنکه محق است با وجود سکر و بی تمیزی
سر موی ارتکاب خلاف شریعت نخواهد نمود منصور با وجود قول انا الحق در هر شب در زندان با زنجیر گران
پانصد رکعت نماز نافله ادا میکرد و طعامیکه دست ظلمه بان رسیده اگرچه از وجه حلال بوده نمیخورد
و آنکه مبطل است اتیان احکام شرعیه بروی چون کوه قاف گران است کبر علی المشرکین ما تدعوهم
نشان حال شان ربنا اتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و ششم

بخواجه ابو الحسن بدخشی الکشمی صدور یافته الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی رسول
حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی اله الصلوة والسلام والتحیة در مرض موت قرطاس طلبیدند و فرمودند
ایتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه با جمعی دیگر از اصحاب
کرام رضی الله تعالی عنهم منع اتیان قرطاس نمودند و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه گفت حسبنا کتاب الله
و گفت اهجر استفهموه و حضرت رسالت علیه وعلی اله الصلوة والسلام والتحیة هرچه میفرمودند از روی وحی
میفرمودند کما قال الله تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و منع ورد وحی کفر است کما قال تعالی ومن لم یحکم بما
انزل الله فاولئک هم الکفرون و ایضا تجویز هجر و هذیان بپیغامبر مستلزم رفع اعتماد است از احکام شرعیه و اداء
آن کفر و الحاد و زندقه است حل این شبه قویه چیست بدان ارشدک الله تعالی و هداک سواء الصراط
این شبه و امثال این شبه را که جمعی بر حضرات خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم و بر سایر صحابه کرام رضی الله
عنهم ایراد مینمایند باین تشکیکات رد ایشان میخواهند اگر بر انصاف بیایند و شرف صحبت خیر البشر را
علیه وعلی اله الصلوة والسلام قبول نمایند و بدانند که نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیه وعلی اله الصلوة
والسلام از هوا و هوس مزکی شده بودند و سینهای شان از عداوت و کینه پاک گشته بودند که ایشانند
اکابر دین و کبرای اسلام که بذل نموده اند طاقتهای خود را در اعلای کلمه اسلام و در نصرت سید انام
و انفاق فرموده اند اموال خود را در اعلای کلمه اسلام از برای تایید دین متین در لیل و نهار و در سر و جهار
گذاشته اند عشایر و قبایل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان و مساکن خود را و عیون و زروع خود را

واشجار وانهار از جهت محبت رسول علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات وایثار نموده اند نفس را بر نفوس خویش فهنیا
کرده اند محبت رسول را بر محبت خویش و بر محبت ذریات واموال خویش وایشانند مشاهدان وحی وملک
وبینندهای معجزات وخوارق تا آنکه غیب ایشان شهادت گشته است وعلم شان عین شده هم الذین اثنی
الله تعالی علیهم فی القرآن المجید رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلک مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل هرگاه
جمیع اصحاب کرام درین کرامات شریک باشند از اکابر صحابه که خلفاء راشدین باشند از بزرگیهای
ایشان چه وانماید بیان فاروق است که حضرت حق سبحانه وتعالی بعد شان او رسول خود را فرموده
یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده که سبب نزول این
آیت کریمه اسلام حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از حصول نظر انصاف وبعد از قبول شرف
صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والتحیات وبعد از دانستن بزرگیهای وعلو درجات اصحاب کرام علیهم
الرضوان اجماعه اعتراض کنندگان وتشکیک پیدا آرندگان نزدیک است که این شبهها را در رنگ خیالها
وسفسطهای زانده وده تصور نمایند واز درجه اعتبار ساقط کنند اگرچه ماده غلط را در ان شبهها تشخیص نکنند
ومحل سفسطه متعین ننمایند لااقل مجملا اینقدر شاید دانند که سودای این تشکیکات در حاصل این شبهات
بی حاصل است بلکه مصادم بداهت وضروریات اسلامیه است ومردود ومطرود کتاب وسنت است معهذلک
در جواب آن سوال ودر تعیین مواد غلطان شبه چند مقدمه بعون الله سبحانه نوشته می آید استماع نماید حل این
اشکال بر وجه کمال مبتنی بر چند مقدمه است هر چند هر مقدمه جوابی است علاحده اول آنکه منطوقات ومعقولات
آنحضرت علیه وعلی آله الصلوة والتحیة موجب وحی نبوده وکریمه وما ینطق عن الهوی مخصوص بقرآنی است کما
قاله اهل التفسیر ونیز اگر جمیع منطوقات او علیه وعلی آله الصلوة والسلام موجب وحی بودی بر بعض مقولات او علیه
وعلی آله الصلوة والسلام از نزد حق جل شانه اعتراض وارد نگشتی وعفو از ان گنجایش نداشتی قال الله تعالی
خطابا للنبیه علیه وعلی آله الصلوة والسلام عفی الله عنک لم اذنت لهم مقدمه دویم آنکه در احکام اجتهادیه
ودر امور عقلیه بموجب کریمه فاعتبروا یا اولی الابصار وکریمه وشاورهم فی الامر اصحاب کرام را با آن سرور علیه
وعلیهم الصلوات والتسلیمات گنجایش گفتگو بوده است ورد وبدل مجال داشته چه امر باعتبار وامر بمشوره از حصول
رد وبدل صورت نبندد قتل وفدیه اساری بدر که اختلاف واقع شده بود وحضرت فاروق بقتل حکم کرده بود وحکم

موافق رای فاروق آمد و بر اخذ فدیه وعید نازل گشت آن سرور فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام لو نزل العذاب لما نجا غیر عمر و سعد بن معاذ چه سعد نیز اشارت بقتل آن اساری نموده بود مقدمه سیوم آنکه سهو و نسیان بر انبیاء جایز است بلکه واقع علیه وعلی آله الصلوة والسلام در حدیث ذی الیدین آمده که آن سرور علیه الصلوة والسلام در نماز فرض رباعی بر دو رکعت سلام دادند ذو الیدین عرض کرده اقصرت الصلوة ام نسیت یا رسول الله بعد از ثبوت صدق ذی الیدین آن سرور علیه الصلوة والسلام برخاسته دو رکعت دیگر را بآن منضم ساختند و سجده سهو کردند هرگاه سهو و نسیان در حالت صحت و فراغت بمقتضای بشریت جایز باشد صدور کلام بی قصد و بی اختیار در مرض موت در وقت استیلای وجع بمقتضای بشریت از آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام چرا جایز نباشد و اعتماد از احکام شرعیه برای چه مرتفع شود زیرا که حضرت حق سبحانه تعالی بوحی قطعی آن سرور را علیه وعلی آله الصلوة والسلام اطلاع بر سهو و نسیان او میفرموده و صواب را از خطا متمیز ساخته چه تقریر نبی بر خطا مجوز نیست که مستلزم رفع اعتماد است از احکام شرعیه او پس ثابت شد که موجب رفع اعتماد نفس سهو و نسیان نیست بلکه تقریر بر سهو و نسیان موجب رفع اعتماد است از احکام شرعیه و آن تقریر مقرر است که مجوز نیست مقدمه رابع آنکه حضرت فاروق بلکه خلفا ثلثه رضی الله تعالی عنهم مبشر بجنت بکتاب و سنت مخصوص اند و احادیث بشارت جنت ایشان از کثرت رواة ثقات توان گفت که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنی رسیده باشد انکار آن از جهل است یا از عناد و رواة احادیث صحاح و حسان اهل سنت اند که از اساتذه خود که صحابه و تابعین باشند اخذ نموده اند و رواة جمیع فرق مخالفه را اگر جمع کنند معلوم نیست که عشر عشیر اهل سنت برسند کما لا یخفی علی المتتبع المتفحص المنصف و کتب احادیث اهل سنت مشحون ببشارت این اکابر ببهشت و اگر در کتب احادیث بعضی از فرقه مخالفه این بشارت را روایت نکرده باشند غم نیست که عدم روایت بشارت بعدم بشارت دلالت ندارد و اما ثبوت بشارت این اکابر ببهشت در قرآن مجید پس بست بآیات متکثره قال الله تبارک تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم وقال تبارک وتعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله الحسنی هرگاه جمیع صحابه که پیش از فتح و بعد از فتح انفاق و مقاتله کرده اند مبشر ببهشت باشند از اکابر

صحابه که در قتال و مهاجرت سبق اند چگونه بد توان گفت و عظمت درجات ایشان را چگونه درک نمایند
اهل تفسیر گفته اند که آیه کریمه لا یستوی در شان حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نازل گشته است که سبق بانفاق
است در انفاق و قتال و قال سبحانه و تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة امام
محی السنة در معالم التنزیل از جابر نقل کرده رضی الله عنه که پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که بدوزخ نرود یک کس از آنها
که در تحت شجره بیعت کرده اند و این را بیعت الرضوان گویند حضرت حق سبحانه و تعالی ازین قوم خشنود شده
و شک نیست که تکفیر شخصی که مبشر به بهشت باشد بکتاب و سنت ++ کفر است و از اقبح قبایح مقدمه خامس
آنکه توقف حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در اتیان قرطاس از روی رد و انکار بوده عیاذا بالله
سبحانه من ذلک این قسم سوء ادب و رد از وزرای و ندمای پیغمبری که بخلق عظیم متصف است چگونه باشد بلکه از ادنای
صحابی که یکبار یا دو بار بشرف صحبت خیر البشر مشرف گشته است این معنی متوقع نیست بلکه از عوام امت
که بدولت اسلام مستعد گشته اند این قسم رد و انکار متوهم نیست فکیف کسیکه از اکابر وزرا و ندما باشد و از
اعاظم مهاجرین و انصار بود این معنی تخیل نموده آید حضرت حق سبحانه و تعالی و اقدس انصاف باید که با کابر دین
این قسم سوء ظن پیدا نکنند و نافهمیده بهر کلمه و کلام مواخذه ننمایند بلکه مقصود حضرت فاروق استفهام و استفسار
بوده چنانچه گفته استفهموه یعنی اگر بجد و اهتمام طلب قرطاس فرمایند آورده شود و اگر درین باب جد ننموده
باشند در چنین وقت نازک تصدیع ایشان نباید داد چه اگر بوحی امر طلب قرطاس نموده اند بتاکید و مبالغه
طلب قرطاس خواهند کرد و آنچه مامور اند خواهند نوشت که تبلیغ وحی بر نبی واجب است و اگر این طلب بامر وحی
نیست بلکه میخواهند که از روی اجتهاد و فکر چیزی نویسند وقت مساعدت آن نمیکند و پایه اجتهاد بعد از ارتحال
ایشان باقی است مستنبطان امت ایشان از کتاب که اصل اصول دین است احکام اجتهادیه استنباط خواهند
نمود هرگاه در حضور ایشان که اوان نزول وحی بوده استنباط مستنبطان را گنجایش بود بعد از ارتحال ایشان که زمان
انقطاع وحی است بطریق اولی استنباط در اجتهاد اولی العلم مقبول خواهد بود و چون آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام درین
باب جد و اهتمام نفرمودند بلکه ازین امر اعراض نمودند معلوم شد که از روی وحی نبوده است و توقفی که برای مجرد
استفسار بود هیچ مذموم نیست ملائکه کرام از جهت استفسار و استعلام وجه خلافت آدم علی نبینا و علیه و علیهم الصلوة
والسلام عرض کردند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک و حضرت زکریا

در وقت بشارت ولادت حضرت یحیی علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام گفته انی یکون لی غلام وکانت
امرأتی عاقرا وقد بلغت من الکبر عتیا و حضرت مریم رضی الله تعالی عنها گفته انی یکون لی غلام ولم یمسسنی
بشر ولم اک بغیا و حضرت فاروق هم اگر برای استفهام و استفسار در اتیان قرطاس توقف نموده باشند چه مضایقه
و چه شور و شر است مقدمه سادس آنکه حصول حسن ظن بصحبت آنسرور و باصحاب آنسرور علیه وعلیهم الصلوة
والتسلیمات در کار است و پنهان نیست آنکه بهترین قرون قرن او بوده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام و صحابه
او بهترین بنی آدم بوده اند بعد از انبیا علیهم الصلوة والتحیات نیز در کار است تا یقین شود که بهترین قرون بعد
از ارتحال آن سرور علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات جماعه که بهترین بنی آدم اند بعد از انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات
بعمل باطل اجتماع نخواهند کرد و فسقه کفره جانشین خیر البشر نخواهند ساخت و آنکه گفتیم که اصحاب بهترین بنی آدم
اند زیرا که این امت بنص قرآنی خیر الامم است و بهترین امت ایشان اند چه هیچ ولی بمرتبه صحابی نرسد
لیس ملکی بر سر انصاف باید آمد و باید فهمید که اگر منع اتیان قرطاس از حضرت فاروق کفر می بود خصم
صدیق که بنص قرآنی اتقای این امت است خیر الامم است تخصیص بخلافت او نمیکردند و مهاجر و انصار که حق
سبحانه وتعالی در قرآن مجید خود بر ایشان ثنا فرموده است و از ایشان راضی گشته است و موعود بجنت ساخته
است با او بیعت نمیکردند و جانشین پیغامبر نمیساختند و چون حسن ظن بصحبت و اصحاب آنسرور علیه و علی آله الصلوة
والتسلیمات که مقدمه محبت است حاصل گشت از مزاحمت این قسم شبهات نجات میسر شد و حدس بطلان این اشکال
پیدا آمد و اگر عیاذا بالله سبحانه حسن ظن بصحبت او و اصحاب او علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات پیدا نشد و کسی
ظلمت شد این سوء ظن با عیار بصاحب آن صحبت و باصحاب آن اصحاب منجر خواهد شد بلکه بمولای آن صاحب نیز
خواهد رفت شناعت این امر را نیک باید دریافت ما آمن برسول من لم یوقر اصحابه قال علیه وعلی آله الصلوة
والسلام فی شان اصحابه الکرام علیهم الرضوان من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم پس محبت
صحابه مستلزم محبت او گشت علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات و بغض اصحاب مستلزم بغض او علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات والتحیات و چون این مقدمات معلوم گشت بی تکلف جواب این شبه و امثال این شبه حاصل شد بلکه
اجوبه متعدده بحصول انجامید چه هر مقدمه ازین مقدمات توان گفت که جوابی است از اجوبه متعدده چنانچه گذشت
بحمد الله این مقدمات بعون الله سبحانه حسم ماده این شبه نموده اند و قمع این تشکیک از نظر تحقیق آورده کما لا یخفی

على القطع المستعمل بلفظ حس شريف بر زبان مى آورد و امثال اين تشكيكات بديهى البطلان اند و متعارف

كه در بيان بطلان اين شبهات آورده شود از قبيل تنبيهات است بر آن بداهت بلكه اين قسم شبهات

و تشكيكات نزد اين فقير در رنگ آنست كه شخصى فى سى فنون نزد جماعه ابلهان بيايد و سنگى را كه محسوس

ايشان است بدلائل و مقدمات ردى اندوده بر ايشان اثبات نمايد كه آن فى الحقيقه طلا است و اين بيچارگان

چون در دفع آن مقدمات همه عاجز اند و در تعيين مواد غلط آن دلائل قاصر ناچار در اشتباه مى افتند

بلكه يقين بر ذهبيت آن سنگ مى نمايند و حس خود را فراموش ميسازند بلكه متهم ميدارند زيرا كه بايد كه اعتماد

بر ضرورت حس نمايد و مقدمات موهومه را متهم سازد و در ما نحن فيه نيز بزرگى و علو درجات خلفاء ثلاثه بلكه

بزرگى جميع اصحاب كرام حضرت خير البشر عليه و عليهم الصلوات و التحيات بمقتضاى كتاب و سنت محسوس

و مشاهدات تا و هم دلائل اين بزرگواران كه بدلائل ردى اندوده قدح و طعن در ايشان نمايد ان طعن ايشان

در رنگ قدح آن سنگ است كه در وجود آن نمايند و از سر ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا

من لدنك رحمة انك انت الوهاب فياليت شعرى ما حملهم على سب اكابر الدين و طعن كبراء الاسلام و ليس طعن احد

و سبّه مخصوصا من الفسقة الكفرة مما يعد فى الشرع عبادة و كرامة و فضيلة و وسيلة الى النجاة فكيف سب

هداة الدين و طعن حماة الاسلام و ما ورد فى الشرع ان سب اعداء الرسول عليه و على آله الصلوة و السلام كابى جهل

و ابى لهب مثلا و طعنهم مما يعد عبادة و كرامة بل الاعراض عنهم و عن احوالهم اولى و انسب اسلم عن تضييع الوقت

و الاشتغال بما لا يعنيه تلك امة قد خلت لها ما كسبت و لكم ما كسبتم و لا تسئلون عما كانوا يعملون حضرت حق

تعالى در قرآن مجيد در صفت اصحاب پيغمبر عليه و عليهم الصلوة و السلام رحماء بينهم ميفرمايد پس حق اين بزرگواران

گمان عداوت و كينه با يكديگر بردن منافى نص قرآنى است و نيز اثبات عداوت و كينه درين بزرگواران قدح

در فرقتين پيدا ميكند نعوذ بالله من ذلك الفتنتين مى نمايد پس هر دو فريق از اصحاب لازم مى آيد كه مطعون باشند عياذا بالله

سبحانه من ذلك بهترين بنى آدم بعد از انبياء عليهم الصلوة و التسليمات بدترين مردم باشند و بهترين قرون

بدترين قرون باشند چه اهل آن قرن همه اين زمان بعداوت و كينه متصف گشته اند هيچ مسلمانى باين امر جرأت

نمايد و هيچ منصفى تجويز نكند چه قسم زنگى است خصومت حضرت امير رضى الله تعالى عنه كه خلفاء ثلاثه رضى الله تعالى عنهم عياذا و باشند

و خصومت امير را با اين حضرات عداوت باطنه بود اين خود قدح ظاهر فى نسبت چرا بايد گرچون شير و شكر باشند فتأمل

نماید اگر بوند امر خلافت نزد این بزرگواران مرغوب و مطلوب نبوده است تا سبب عداوت و کینه بود و تعللی که از حضرت

صدیق معروف و مشهور است و حضرت فاروق سفر مینمودند اگر خریداری پیدا شود این خلافت را بیک دینار

بفروشم و حضرت امیر که با معاویه جنگ و جدل فرموده نه بواسطه میل و رغبت در امر خلافت بوده است بلکه قتال

با بغاة فرض میدیده است و دفع اینها میکرده قال الله تبارک و تعالی فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله

غایة ما فی الباب چون محاربان حضرت امیر باغیان بوده اند و صاحب رأی و اجتهاد بوده اند اگرچه درین اجتهاد مخطی

باشند از طعن و ملامت و از تفسیق و تکفیر دور اند حضرت امیر در شان ایشان فرموده اخواننا بغوا علینا لیسوا کفرة

ولا فسقة لما لهم من التاویل قال الشافعی و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ربنا اغفر لنا

ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم والصلوة والسلام

علی سید الانام و علی آله و صحابه الکرام الی یوم القیام **مکتوب نود و هفتم** بخواجه هاشم کشمی صدور یافته الحمد لله

و سلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که معنی این عبارت چیست که در مکتوب شصتم واقع شده است کلام

که مقصود از آفرینش من آنست که ولایت محمدی با ولایت ابراهیمی علیهما الصلوات والتسلیمات منصبغ گردد و حسن ملاحت از ولایت

با جمال صباحت آن ولایت ممتزج شود و باین انصباغ و امتزاج مقام محبوبیت محمدیه بدرجه علیا رسد بدانند که منصب دلالگی

و مشاطگی هیچ ممنوع و محذور نیست دلاله که حسن و جمال دو محبوب و صاحب جمال و کمال را باهمدگر مختلط سازد و حسن یکدام را

با یکدیگر مقترن گرداند خدمتگاری کمال و (?)ست و نهایت شرف و سعادت او درین معنی هیچ نقصی و قصوری در شان آن

دو صاحب جمال لازم نمی آید و همچنین اگر مشاطگی نمود و حسن و جمال آن دو صاحب کمال بیفزاید و طراوت و زینت

دیگر پیدا آرد شرافت و سعادت اوست و هیچ نقص و قصور اینها را لازم نه ه از الطرف پذیرد کمال نه نقصان

درین طرف شرف و نزد کار مس (?) باشند بالجمله انتفاع و استفاده که صاحب دولتان از راه غلامان و خدمه میسر گردد

هیچ ممنوع و محذور نیست که مستلزم قصور و نقصان نیست بلکه کمال صاحب دولتان و خدمت غلامان و خدمه است

قاصر و لیق او و که از خدمه منتفع و متمتع نبود انتفاع و تمتع از همگنان نقصان است و استمداد و استفاده از همسران نقص

قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است که

سبب نزول این آیت کریمه اسلام حضرت فاروق است رضی الله عنه بدیهی است که خدمات صاغر و اسافل

مزیت بخش مرتبه اکابر و اعالی است و اگر شخصی با مرید هم دست نشود قصور عبارت چیست سلاطین را مراد تحمل سلطنت

بجذم و چشم محتاجند و کمالات خود را مربوط بایشان میدانند و از خود هیچ نقصانی و قصوری در مراتب ایشان نیست
چنانچه بر علوم و ضمیر شریف پیداست منشاء این اشتباه عدم فرق است درمیان تمتع و انتفاعی که از جانب اصاغر
می‌آید و تمتع و انتفاعی که از جانب عالی حاصل میگردد و میان شیخ که اول کمال بخش است و ثانی نقصان افزا پس
اول محبوب باشد و ثانی ممتنع والله سبحانه اعلم بالصواب ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام
علی من اتبع الهدی **مکتوب نود و هشتم** بحضرت مخدوم زاده‌های جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد سعید خواجه محمد
معصوم صدور یافت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سوال کرده بودند که علما گفته اند که حضرت حق سبحانه
وتعالی نه داخل عالم است و نه خارج عالم نه متصل است به عالم و نه منفصل از عالم تحقیق این مبحث چیست جواب
حصول این نسبت دخول و خروج و اتصال و انفصال نظر بدو وجود متصور است که موجودی نظر بموجودی
دیگر ازین نسبت خالی نیست و در ما نحن فیه دو موجود کاین نیست تا حصول این نسبت متصور شود چه
او تعالی موجود است و عالم ما سوای وست سبحانه موهوم و متخیل هر چند عالم بصنع حضرت حق سبحانه و تعالی
اتقان و استحکام بر نهجی پیدا کرده است که بارتفاع وهم و خیال مرتفع نیست و معامله تنعیم و تعذیب ابدی و مربوط
است اما ثبوت او در مرتبه حس و وهم است و بیرون حس و وهم او را قدم مکانی نیست کمال قدرت اوست سبحانه
که موهوم و متخیل را در حق ثبات و استقرار حکم موجود عطا فرموده است و احکام موجود بروی جاری ساخته اما موجود
موجود است و موهوم موهوم هر چند ظاهر بینان موهوم را نظر به ثبات و استقرار او نیز موجود تصور نمایند و موجود
دانند تحقیق این معنی در کتب و رسائل خود بتفصیل نوشته است اگر احتیاج افتد آنجا رجوع نمایند پس چون در نسبت
موهوم ازین نسبت هیچ نباشد توان گفت که موجود نه داخل موهوم است و نه خارج موهوم و نه اتصال بموهوم
دارد و نه انفصال از موهوم زیرا که آنجا موجود است از موهوم نامی و نشانی نیست تا تصور نسبت او نموده آید این مبحث
را بمثال منجز گردانم نقطه جواله که از سرعت سیر بصورت دایره متوهم میگردد موجود آنجا همان نقطه است و صورت دایره را
جز در وهم ثبوتی نیست جائی که نقطه موجود است از دایره موهومه آنجا نامی و نشانی نیست درین صورت نمیتوان گفت
که نقطه داخل دایره است و نیز نمی‌توان گفت که خارج دایره است و همچنین اتصال و انفصال نیز درمیان ایشان متصور
نیست چه در آن مرتبه دایره نیست تا نسبتی متصور گردد ثبت العرش اولا ثم انقش سوال حضرت حق سبحانه نسبت قرب
و احاطه خود را بعالم اثبات فرموده است و حال آنکه موجود را بموهوم چه نسبت قرب کدام احاطه است آنجا که

موجود است از موهوم نامی و نشانی نیست تا محیط و محاط متصور گردد و جواب این که قرب احاطه نه از قبیل قرب جسم بجسم است و احاطه جسم بجسم بلکه این قرب و احاطه از آن نسب است که مجهول الکیفیة و معلوم الانیة اند قرب احاطه حق را سبحانه اثبات کنیم و بآن ایمان آریم اما کیفیت آن ندانیم که چیست بخلاف نسبت ابعد که در سابق تقریر آن نموده شده است چنانچه مجهول الکیفیة غیر معلوم الانیت اند نیز چه شرع به ثبوت این نسبت وارد نشده است تا اثبات شان نمائیم و کیفیت شان مجهول دانیم هر چند معنی اتصال بی کیفی را در رنگ معنی قرب و احاطه بی کیفی در آن حضرت جل سلطانه توان تجویز نمود اما چون اطلاق لفظ اتصال نیامده است و قرب و احاطه آمده است متصل نباید گفت و قریب و محیط باید گفت و اطلاق انفصال خروج و دخول نیز در رنگ اطلاق اتصال است که نیامده است و در مثال مذکور نیز اگر نقطه جواله را نسبت بدائره موهومه احاطه و قرب و معیت اثبات نمائیم هم مجهول الکیفیة خواهد بود چه نسبت را از منتسبین چاره نیست و لیس الموجود الا النقطة الجوالة همچنین اتصال و انفصال خروج و دخول بی کیفی در مثال مذکور متصور است اگرچه منتسبین ثابت باشند چه وجود طرفین از برای نسبت معلوم الکیفیة که متعارف و معتاد است و آنچه مجهول الکیفیة است از ضبط عقل بیرون است حکم در انجا به لزوم وجود طرفین نمودن از حکم وهمیه خواهد بود که از حیز اعتبار ساقط است که قیاس غائب بر شاهد است تنبیه عالم را که موهوم و متخیل گفته است بآن معنی نیست که خلق عالم در مرتبه وهم و خیال واقع شده است و صنع او در حد حس و ارائت بحصول پیوسته در رنگ آنکه قادری بر کمال دائره موهومه را که بصنع او غیر از اختراع وهم و خیال نیست در مرتبه خلق فرماید و بصنع کامل خود آن را در مرتبه اتقان و استحکام بخشد بنهجی که اگر وهم و خیال بالکلیه مرتفع گردد ثبوت آن خلل نپذیرد و در بقای او قصور پیدا نکند این دائره موهومه مصنوعه هر چند ثبوت در خارج ندارد و موجود در خارج همان نقطه است و بس اما انتسابی بوجود خارجی دارد و استنادی بموجود خارجی او را حاصل است چه اگر نقطه نبود دائره از کجا ناشی شود

خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

این دائره را اگر روپوش این نقطه گوئیم و اگر مرآت شهود آن نقطه گوئیم گنجایش دارد و اگر دلیل و هادی آن نقطه گوئیم نیز میگنجد روپوش گفتن نظر بعوام است و مرآت شهود و ظهور دانستن مناسب مقام ولایت است و ملائم ایمان بغیب که از ایمان شهودی اتم و اکمل است چه در شهود از گرفتاری ظل چاره نبود و در غیب این گرفتاری نه چه غیب هر چند بالفعل حاصل ندارد اما واصل است گرفتار ظل است و در شهود هر چند حاصل دارد اما غیر واصل است گرفتار ظل است

بالجمله حصول نقص است و وصول بکمال این سخن فراخور فهم هر بی سر انجامی نیست بلکه نزدیک است که حصول
را بهتر از وصول میانداشتند سوفسطائی زنجیر دری عالم را موهوم و متخیل این معنی گوید که از ثبوت و تحقق نیست مجرد
باختراع وهم و تراشیدن خیال که اگر وهم و خیال متبدل گردد آن ثبوت و تحقق نیز متغیر شود مثلاً اگر چیزی را
وهم شیرینی تصور کرد شیرین است اگر همان شی را وقت دیگر وهم تلخی حکم کرد آن شی تلخ است این بی دولتان
از خلق و صنع خداوندی جل سلطانه غافلند بلکه منکر از انتساب و استناد که بوجود موجود خارجی دارد و جاهل
میخواهند که باین بلای ابلهی احکام خارجیه که بعالم مربوط است نمایند و دفع عذاب و ثواب اخروی دائمی را میکنند که مخبر صادق
علیه و علی آله الصلوة و السلام از آن خبر داده است و احتمال تخلف ندارد اولئک حزب الشیطان الا ان حزب
الشیطان هم الخاسرون سوال عالم را چون ثبات و استقرار ثابت کرده اگر در مرتبه وهم و خیال بوجود و ساطه تعذیب و تنعیم
ابدی نیز در حق آن اثبات نموده پس چرا اطلاق وجود بر وی تجویز نمی‌نمایید و او را موجود نمیدانید و حال آنکه ثبوت
و وجود با یکدیگر مترادف اند چنانچه مقرر متکلمین است جواب گوید و نیز و این طائفه وجود را اشرف و اکرم و اعز اشیا
و از اسمای هر چیز و منشاء هر کمال میدانند همچنین جوهر نفیس را بما سوای حق جل و علا که سراسر نقص و شرارت
است تجویز نمیتوانند نمود اشرف را باخس نمیتوانند داد و مقتدای درین امر کشف و فراست است مکشوف
و محسوس ایشان است که وجود مخصوص بحضرت حق است سبحانه و تعالی و غیر او را که موجود گویند باعتبار آنست
که آن غیر نسبتی و ارتباطی هر چند مجهول الکیفیه بوده باشد با آن وجود ثابت است و در رنگ ظل که باصل خود قیام دارد
آن آن غیر نیز قایم بآن وجود است و نیز ثبوتی که در مرتبه وهم و خیال پیدا کرده است ظلی از ظلال آن وجود است
و چون آن وجود خارجی است و حضرت حق سبحانه و تعالی در خارج موجود است اگر مرتبه وهم را العیاذ [illegible]
خداوندی جلشانه ظلی از ظلال آن خارج هم گنجایش دارد و آن ثبوت وهمی را باعتبار این ظلیت اگر وجود
خارجی هم دانند جایز باشد بلکه عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلیت موجود خارجی تصور کنند هم جایز بود ممکن هر چه
دارد مستفاد از مرتبه حضرت وجود است تعالی و تقدس از خانه پدر خود چیزی نیاورده است اول بی ملاحظه
ظلیت موجود خارجی گفتن امر دشوار است و شریک ساختن است باو تعالی در اخص اوصاف و تعالی
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این فقیر در بعضی مکاتیب و رسائل خود که عالم را موجود خارجی
گفته است آن نیز باین بیان را چه را باید داشت و بر اعتبار ظلیت محمول باید نمود و وجود را که متکلمین مترادف ثبوت

و تحقیق گفته اند که معنای لغوی خواهد بود والا وجود کجا و ثبوت کجا وجود را جمع غفیر از ارباب کشف و شهود و از اهل
نظر و استدلال عین حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند و ثبوت از معقولات ثانویه است شتان ما بینهما
فائده وجود چنانچه مبدأ هر خیر و کمال است و منشأ هر حسن و جمال عدم که مقابل اوست هر آینه مبدأ
هر شر و نقص بود و منشأ هر قبح و فساد اگر وبال است ازو ناشی است و اگر ضلال است هم ازو پیدا معهذا و دیگر
هنرهای نیز در وی مودع است و خوبیها هم در وی مکنون چه تقابل وجود خود در انیت مطلق ساختن و لاشی
محض گردانیدن از خوبیهای اوست و نیز خود را فدای وجود ساختن و شرور و نقایص را بخود گرفتن هم از
هنرهای خوب اوست و نیز مرات وجود گشتن و اظهار کمالات او نمودن و همچنین آن کمالات را در بیرون خانه علم از
یکدیگر ممتاز ساختن و از اجمال به تفصیل آوردن از صفات مستحسنه اوست بالجمله چند نگاربهای وجود ازو
برپاست و حسن و جمال و کمال هر وجود را از قبح و شر و نقص او هویداست استغنای وجود از افتقار اوست و عز
وجود از ذل و عظمت و کبریای هر وجود را بواسطه سفل و دنائت اوست و شرافت وجود از خباثت او پیداست
و خواجگی وجود از بندگی وی هویداست ه منم که استاد را استاد کردم ه غلامم خواجه را آزاد کردم ه ابلیس لعین که منشأ
هر فساد و ضلال است از عدم هم شریرتر است و هنرها که در عدم کامن است آن بیدولت از آن هنرها هم بی نصیب است
قول انا خیر منه که از وی صادر شده است حسم ماده خیریت از وی کرده است و شرارت و ضلالت نموده عدم
چون نیستی و بلاشیئیت خود با وجود تقابل نموده ناچار مردود و مطرود شد حسن تقابل از عدم باید آموخت که
تقابل هستی به نیستی می نماید و در تقابل کمال به نقص پیش می آید و چون به عزت و صلال مطرف می افتد بذل و انکسار
خود راه می نماید به عین مطرود گویا شرارتها عدم را العیاذ تکبر و تمرد که داشت بخود کشیده است و متحمل میگردد
که در عدم غیر از خیریت کم چیزی گذاشته بلی تا خیر نباشد مرات و مظهر خیر نمیتواند شد لا تحمل عطایا الملک الا مطایاه
مثل مشهور است و معلوم گشت که ابلیس هر چند خانه عالی در کار بوده است که گناهی نموده منزلهای همه را
بر سر خود بگیرد و تطهیر دیگران نماید اما آن بیدولت چون از راه تکبر و ترفع درآمد و خیریت خود را در نظر داده و
عمل خود را حبط گردانیده و از اجر محروم ماند خسر الدنیا و الآخرة فی الحقیقة نشان جهال اوست بخلاف عدم با وجود
شرارت و نقص فی استین نسبتی ذاتی که داشت از حرمان بر آورده بمراتب حضرت وجود مشرف گردانید ه
نی گفت که من هیم شکر خورده ه شاخی که بلند شد تبر خورده ه سوال ابلیس که شرارت از کجا ناشی شده و را

عدم وجود است که شرارت با وراه یافته است جواب عدم چنانچه مرآت وجود است ومظهر خیر وکمال است
وجود نیز مرآت عدم است ومظهر شر ونقص است ابلیس علیه اللعنه در جانب عدم شرارت را از عدم گرفته است که آن
عدم موطن شر است ودر جانب وجود نیز شرارت متوهمه را اخذ نموده است که از راه مرآتیت ومظهریت عدم
در مرآت وجود ظاهر شده بود پس حامل شرارت طرفین شد ذاتی وعرضی اصلی وظلی پس ناچار نا قولیا روح
شرارت نما او را از نسبتی ولاشیئیت که از صفات عدم بوده محروم ساخته معه ذلک در جانب وجود
شرارتی که از مرآتیت عدم متوهم شده بود نیز نصیب وی آمد تا خسارت ابدی ساند ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب نود ودوم** بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب التماسی که کرده بودند
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که گاه است که سالک در وقت عروج
خود را در مقامات اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات می یابد حقیقت این معامله چیست بعضی مردم از اینجا مساوات
آن سالک با ارباب این مقامات توهم میکنند وشرکت او را درین مقامات عالی آن مقامات تخیل می برند وبا آن
توهم وتخیل در طعن وتشنیع می نمایند وزبان ملامت وشکایت در حق او دراز میکنند کشف غطا از روی این معما باید نمود
جواب بشنوید که وصول اسافل بمقامات اعالی گاه هست که از قبیل وصول فقرا ومحتاجان بود که بابواب اصحاب
دول وباماکن خاصه ارباب نعم میسر گردد تا از اینجا حاجتی خواهند واز دول ونعم ایشان دریوزه نمایند واز
کاری بود که این وصول را مساوات وشرکت فهمد ولیا است که این وصول از قبیل تماشا بود که بوسائط
ووسائل سیر اماکن خاصه امرا وسلاطین بی نظر اعتبار تماشا کنند وغبطتی بعلو بیدا آرد توهم مساوات ازین
وصول چه گنجایش دارد وتخیل شرکت ازین سیر وتماشا چه متصور بود ووصول غلامان باماکن خاصه مخدومان
تا حقوق خدمتگاری بجا آرند محسوس وشنیع وشریف است الهی بود که ازین وصول توهم مساوات وشرکت
نماید هر فراشی ومکس رانی وشمشیر برداری قرین سلاطین عظام است در اخص امکنه ایشان حاضر خیلی خبط
میطلبد که اینجا توهم شرکت ومساوات نمایند بلای دردمندان از دردی لواری می آید مردم از بهانه ملامت
عزیزی بهانه میطلبند از برای طعن وتشنیع از محلی میخواهند حضرت حق سبحانه وتعالی انصاف شان دهاد وبستیزه
در حق ضعیفی محلی از برای رفع شر در مرتبه ملامت میطلبند در حفظ عرض مسلمانی میکوشند امرالشان

الوهاب وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم والضا پوشیده نبود که سبب چیست که
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و اولیا علیهم الرضوان در دنیا ببلا و مصائب مبتلا باشند و بیشتر ببلیات و محن
گرفتار بوده اند کما قیل ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل و حضرت حق سبحانه در کتاب مجید خود میفرماید
ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ازین کریمه مفهوم میشود که هرکه سیئات بیشتر نماید مورد مصیبت بیشتر بود پس باید که
غیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و غیر اولیا علیهم الرضوان باشند ببلا و مصائب گرفتار بوند نه انبیا و اولیا علیهم الصلوات والتحیات اگر
ثانیا والضا ان بزرگواران علیهم الصلوة والتحیات اضافه دوستان و محبوبان حق جل و علا و از خواص مقربان او اند
تعالی به محبوبان و خواص مقربان ببلیات و محن چرا مبتلا نموده و ازار ایشان بکدام وجه درست باشد دشمنان را
در دنیا نعیم و دوستان در بلیات و محن مقیم چون باشند بدان ارشدک الله تعالی که سوال اول دنیا موضع آزار است
تنعیم و تلذذ نیست آخرت است که برای تنعیم و تلذذ معد گشته است و چون دنیا و آخرت با یکدیگر نسبت ضدیت
و نقاضت دارند و رضای یکی مستلزم سخط دیگری است ناچار تلذذ در یکی مستلزم تالم در دیگری بود پس هر که
در دنیا بیشتر متلذذ و متنعم بود در آخرت بیشتر متالم و متندم باشد و همچنین هر که در دنیا به بلیات و محن بیشتر مبتلا
باشد در آخرت به نعمات و تلذذات زیاده تر محظوظ و مسرور باشد و بقای دنیا نسبت به بقای آخرت کالعدم
حکم قطره ندارد نسبت بدریا محیط بلکه متناهی را بغیر متناهی چه نسبت بود پس ناچار مقتضای کرم دوستان را
بجنت چند روزه اینجا مبتلا باید داشت تا بتنعمات ابدی حظ و سرور نمایند و دشمنان را بموجب مکر و استدراج
بتلذذات فانیه محظوظ باید ساخت تا بآلامات کثیره گرفتار باشند سوال کافر فقیر که در دنیا و آخرت محروم است
تالم او در دنیا از رفع عذاب از وی نمودن بوقصوری گذاشتن در حق وی چنین تنعم و تلذذات و نقصان است
لهذا بعضی دنیا در حکم کافر طلاق جنت نموده اند غایة ما فی الباب بعضی از کفار را در دنیا هم رفع عذاب نمایند و هم از
تلذذات دیگر بخشند و بعضی دیگر را رفع عذاب نمایند و از تلذذات دیگر هیچ ندهند بلکه بالتذاذ و فرصت و دفع عذاب
اکتفا نمایند و اینک حکم و مصالح سوال حضرت حق سبحانه و تعالی بر همه چیز قادر است بر توانا هست که دوستان را هم
در دنیا تلذذات بخشد و هم در آخرت تنعمات کرامت فرماید و تلذذ دیگری در حق ایشان نباشد جواب آنست که وجه است
نسبت آنکه در دنیا بلیات و محن چند روزه نمی کشیدند قدر و قیمت تلذذات و تنعمات ابدی را نمی شناختند و قیمت صحت
و عافیت و ایمنی را کما ینبغی درک نمی کنند بلکه تا جوع نکشند لذت طعام نیابند و تا مبتلا نشوند قدر فراغ ندانند پس گویا مقصد

از تألم موقت ایشان تحصیل کمال متذوه ی شان است جمال است که ابتلای عوام بصورت جلال حق از بزرگواران ظاهر گشته است یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا جواب دوم آنکه بلیات و محن هر چند نزد عوام از اسباب تألم است اما نزد این بزرگواران هر چه از جمیل مطلق جل شانه برسد از اسباب التذاذ شان است از بلا یا ایمان لذت بگیرند که از نعما بلکه از بلایا بیشتر محظوظ اند که خالص مراد محبوب است و در نعما این خلوص نیست که نفس نیز خواهان نعما است و گریزان از بلایا پس بلا نزد این اکابر بهتر از نعمت بود و التذاذ ایشان از بلا بیشتر از نعمت باشد حظے که ایشان را در دنیا است از بلیات و مصائب است اگر دنیا این نمک نمی‌داشت نزد ایشان بجوی نمی‌ارزید اگر این حلاوت در وے نبود در نظر شان عبث می‌نمود ؎ غرض از عشق تو ام چاشنی درد و غم است ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کم است پس دوستان او تعالی هم در دنیا متلذذ اند و هم در آخرت محظوظ و مسرور و این لذت دنیای ایشان بحظ آخرت شان جنگ ندارد آن لذت دیگر است که بحظ آخرت جنگ دارد که عوام را حاصل است الهی چه حیثیت است که دوستان خود را کردی که سبب تألم دیگران است سبب التذاذ شان است و آنچه دیگران را زحمت است این بزرگواران را رحمت است و نعمت دیگران نقمت شان است مردم در شادی شادند و در غمگینی غمناک و این بزرگواران هم در شادی شادند و هم در غم فرحناک چه نظر شان از خصوصیات شادی و غم جمیله در فیلة خاسته بر جمال فاعل آن افعال که جمیل مطلق است مقصور گشته است و بحب فاعل افعال نیز محبوب شده و التذاذ بخشیده هر چه در عالم مراد فاعل جمیل جل سلطانه صادر شود اگر چه از قسم آلام و اقداری شان باشد چه عین مراد محبوب شان است و سبب التذاذ ایشان خداوندا این چه فضل و کرم است که این دولت عظمی و نعمت هنیه را از چشم زخم اغیار پوشیده بدوستان خود عطا فرموده و همواره ایشان را با مراد خود قائم ساخته محظوظ و متلذذ داشته و کراهت و تألم که نصیب دیگران است ازین بزرگواران فرو گردانیده و شکر و سرور که عیب دیگران است جمال و کمال این طائفه علیه ساخته و در عین نامرادی مراد شان و لعبت نهاده و این التذاذ و سرور عاجل شان را بر عکس دیگران سبب ترقیات حظوظ آخرت گردانیده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم جواب سوم آنکه این دار دار ابتلا است که حق با باطل ممتزج است و محق با مبطل مختلط اگر بدوستان محن و بلا نرسند و بدشمنان برسد دوست از دشمن متمیز گردد و حکمت ابتلا و ازاله اللبس باطل شود و آن منافی ایمان بالغیب است که سعادات دنیویه اخرویه در ضمن آن موعود است و کریمه الذین

ینصرونه بالغیب و کرید ولیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب ان الله قوی عزیز پس ازینجا پس خاک در چشم دشمنان
انداخته دوستان را نیز بصورت محن و بلا مبتلا گردانیده تا حکمت ابتلا و ازمایش تمام شود و دوستان مخلص از مدعیان بلا متمیز گردند
باشند و دشمنان کور باطن خائب و خاسر بوند یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا لهذا معامله انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات با کفار
همین بوده است که گاهی غلبه ازین جانب بود و گاهی از انجانب جنگ بده نصرت از جانب اهل اسلام بوده است
و در جنگ احد اهل کفر غلبه نموده اند قال الله تبارک و تعالی ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک
الایام نداولها بین الناس و لیعلم الله الذین آمنوا و یتخذ منکم شهداء و الله لا یحب الظالمین و لیمحص الله الذین آمنوا
و یمحق الکافرین جواب چهارم آنکه حضرت حق سبحانه هر چند بر همه چیز قادر است و توانا است که دوستان را هم اینجا ناز و نعم
کرامت فرماید و هم آنجا لیکن این معنی منافی حکمت و عادت اوست و او سبحانه و تعالی دوست میدارد که قدرت خود را
در تحت حکمت و عادت خود مستور دارد و اسباب و علل را روپوش خوارق عادت فرماید پس بحکم تقاصت دنیا و آخرت
دوستان را از محن و بلیه دنیا چاره نبود تا نعمات آخرت مهنی و مریی ایشان باشند و رمزی ازین معنی در جواب اصل سوال
در ما تقدم گذشته است بر سر اصل سخن رویم و تتمه جواب از اصل سوال بیان نمائیم و گوئیم که سبب درد و بلا و مصیبت
هر چند کسب ذنوب سیئات است اما بلا و مصیبت فی الحقیقة مکفر آن سیئات است و مزیل ظلمات آن ذنوب سیئات
پس کرم آنست که دوستان را بیشتر بلا و محن دهند تا کفارت ایشان نماید و از ظلمات ذنوب ایشان فرماید
سیئات و ذنوب دوستان را در رنگ سیئات و ذنوب دشمنان تصور نکنند حسنات الابرار سیئات المقربین
شنیده باشند و اگر ذنب عصیان نیز از ایشان صادر شود در رنگ ذنب عصیان دیگران نخواهد بود
نزدیک است که از قسم سهو و نسیان بود و از عزم و جد دور باشد قال الله تبارک و تعالی و لقد عهدنا الی آدم من
قبل فنسی و لم نجد له عزما پس کثرت درد و بلا و مصائب دلالت بر کثرت کفارت سیئات دارد نه
بر کثرت کسب سیئات دوستان را بیشتر بلا دهند تا کفارت ذنوب ایشان نموده پاک و پاکیزه برند و ایشان را
از محنت اخروی محفوظ دارند منقول است که در وقت سکرات موت آنحضرت و در آن بی آرامی و بیقراری آنسرور
علیه و علی آله الصلوة و السلام حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها از کمال شفقت و مهربانی که در حق آنحضرت داشت
و آنحضرت در حق حضرت زهرا فرموده بود الفاطمة بضعة منی نیز بی آرام و بی قرار بود چون آن سرور علیه و علی آله
الصلوة و السلام دانستند از حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها در آن وقت آن اضطراب التهاب مشاهده فرمودند از راه تسلی

حضرت زهرا فرمودند پدر ترا همین محبت است ولیکن بیشتر هیچ مکروهی واقع نیست چه دولت است که عذاب اشد
الهی بمحنت چند روزه رفع شود و با دوستان این معامله کنند و با دیگران این معامله نکنند و کفارت ذنوب
ایشان اینجا کما ینبغی نفرمایند بلکه مجازات ایشان را بآخرت اندازند پس لاجرم دوستان بکثرت درد و بلایای
دنیوی احق باشند و دیگران لایق این دولت نبوند که گناهان شان کبار اند و از التجا و تضرع و استغفار و انکسار
کم بهره دارند و بر کسب معاصی دلیر اند و بعزم و جد تحصیل فرو نوبت نمایند و از تمرد نیز خالی نیند و قریب است که بآیات
خداوندی جل شانه استهزا و استنکار نمایند و جزا باندازه جریمه است اگر جریمه خفت دارد و صاحب جریمه ملتجی
و متضرع است آن جریمه قابل کفارت باشد ببلای دنیوی و اگر جریمه غلظت و شدت و ثقل دارد و صاحب جریمه
متمرد و متکبر است آن جریمه شایان جزای اخروی است که اشد و ادوم است وما ظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون
نوشته بودند که مردم استهزا و سخریه مینمایند و میگویند که حضرت حق سبحانه و تعالی با دوستان خود چرا محنت و بلا
بدهد و چرا ایشان را ناز و تنعم ندارد و این گفت و گوی نفی اجماعه خواهند کفار نیز در حق آن سرور علیه وعلی آله الصلوة
والسلام مثل این سخنان میگفتند وقالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق لولا انزل علیه ملک فیکون
معه نذیرا او یلقی الیه کنز او تکون له جنة یاکل منها مدار امثال این سخنان بر انکار آخرت است و انکار عذاب نوع
دائمی است و نیز مدار بر اعتداد و اعتنای بلذات فانیه عاجله است کسی که ایمان بآخرت دارد و عذاب و ثواب
آخرت را دائمی میداند بلا و محنت عاجله چند روزه در نظر او هیچ نمی آید بلکه این محنت موقته که سبب راحت موبده
عین راحت تصور میکند گفت و گوی مردم نروند درد و بلا و محنت گواه عدل محبت است کوتاه نظران اگر
محبت تصور کنند چه توان کرد غیر از اعراض از جاهلان و از مقوله ایشان علاج نیست فاصبر صبرا جمیلا و جواب
دیگر از اصل سوال آنکه بلا تازیانه محبوب است که محب را از التفات بما سوای محبوب منع نموده بکلیت متوجه جناب قدس
محبوب گرداند پس شایان درد و بلا دوستان باشند و این بلا مکفر گسستگی التفات بما سوی ایشان باشد
و دیگران لایق این دولت نباشند و چرا ایشان را بزور بجانب محبوب شان برند هر کرا میخواهند بزور تضرع بجانب
محبوب می آرند و او را به محبوبیت برمیدارند و هر کرا میخواهند او را بامیگذارند اگر سعادت ابدی دارد به راه انابت
دست و پا زده بامداد فضل و عنایت بمقصد خواهد رسید و الا او داند و کار او اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین
پس معلوم شد که مراد از ابتلا بلا نامزد میشود از مریدان بهذا السرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام که رئیس مرادان

و محبوبان است فرموده است ما أوذي نبي مثل ما أوذيت لیس بلا معنی و دلالتی پیدا کرد که حسن و ملالت خود دوست را
بدوست برسانند و از التفات بغیر دوست پاک گردانند عجب معامله است دوستان اگر گرد بلا نمی‌دیدند و بلا
بچشند دیگران گرد بلا بدهند و فهم بلا خواهند سوال گاهی است که در وقت ورود بلا از دوستان اضطراب و دیگر آن
مفهوم میگردد و جهش چیست جواب آن گروه اضطراب صوریست و به مقتضای طبیعت بشری است که در بقای
آن حکم و مصالح است چه جهاد و مساعدات بالنفس بی آن متصور نیست شنیده باشند بیقراری و بی‌آرامی که
از آن سرور دین و دنیا که در وقت سکرات موت ظاهر میشد علیه و علی آله الصلوة والسلام و آن بقیه جهاد با نفس
بوده است تا خاتمه خاتم الرسل علیهم الصلوة والتحیات بر جهاد با دشمنان خدا متحقق گردد و شدت مجاهدت دلالت
دارد تا جسم مواد صفات بشریت نماید و نفس را در کمال الفنا آورده بحقیقت اطمینان رساند و پاک و پاکیزه
دارد پس بلا و ملال که با محبت گشت هرکه محبت ندارد بلا و ملال چکار دارد و بلا لگی بچه کار او می‌آید و نزد او چه قدرت
و قیمت داشته باشد و چه دیگر از برای ورود بلا آنست که محب صادق از مدعی کاذب تمیز گردد چه صادق است
بورود بلا ملتذ و محظوظ خواهد شد و اگر مدعی است نصیبش از بلا کدورت و تالم است و باین تمیز متهدی نشود مگر کسیکه ثنائه
از صدق داشته باشد تا حقیقت کره و تالم را از صورت کره و تالم جدا سازد و حقیقت صفات بشریت را از صورت
صفات بشریت علی حده نماید الولی یعرف الولی رمزیست ازین بیان والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد
والصواب رشید بودند که عدم را لاشی محض گفته اند پس او را وجود نباشد وجود نداشته باشد با وجودی که در ذهن
پیدا کرده باشد او را آثار و ترقیات چون بود و اگر بوجود ذهنی بود از دائره خیالی چون برآید مدانند که عدم
لاشی است اما این همه کارخانه اشیا باو برپا است و منشا تفصیل و کثرت اشیا مرآت اوست و صور علمیه اسمای
جل سلطانه که در مرآت عدم منعکس گشته او را تمیز ساخته است و ثبوت علمی بخشیده ناچار از لاشیئیه محض نیز او را
برآورده است و منشا آثار و احکام گردانیده و این آثار و احکام و بیرون خانه علم نیز کاین اند و در مرتبه حس و وهم نیز
ثابت و چون باستحکام صنع خداوندی جل شانه در آن مرتبه ثبات و استقرار پیدا کرده اند و بزوال حس و وهم نیز
مرتفع نمیشوند توان گفت که این آثار و احکام خارجی شما از ترقیات عدم چه تعجب دارید این همه کر و فر کائنات مبنی بر عدم
است کمال قدرت خداوند را جل شانه مشاهده نمایند که از عدم این همه کارخانه را چنین ساخته است و کمالات
وجود را بنقائص او ظاهر فرموده راه ترقی او در کمال مفهوم است که صور علمیه اسمای وجوبی جل سلطانه در حجره او منعکس اند

وباهم مستتر اند و در کنار او بیند و از صور حقیقت و از ظلال با صل شاه راه افتاده است کور باطن بود که احساس این
نماید ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا لفظ در خیال شما راه اشتباه نمیدازد و آثار ترقیات را در نظر شما
دشوار نماید که این معامله است بیرون علم و خیال نیست غایة ما فی الباب خیال تا خیال فرق است غلو در مرتبه خیال
دیگر است و اختراع و وهم و خیال دیگر اول نفس امر نیست و توان گفت که موجود خارجی است نیز و ثانی از من دولت
قلیل النصیب است و از من ثبات و استقرار قلیل الجدوی بعضی از سرهای عدم را که در معرفت علیحده نوشته است
و نقل آن بر امیر محب الله برده اگر ذوق داشته باشند آنرا ملاحظه نمایند و ایضا از فنا و بقا پرسیده بودند معنی این کلمه را
در کتب رسائل خود این فقیر بسیار نوشته است معهذا اگر خفائی در [illegible] باشد علاجش حضور و مشافهه است تمام
حقیقت در نوشتن نمی آید اگر می آید اظهار آن از صلاح دور می نماید کسی چه فهمد و چه دریابد فنا و بقا شهودی است
وجودی نیست که بنده ناچیز شود و بحق تعالی متحد گردد العبد عبد دائما والرب رب سرمدا زنادقه اند که فنا
و بقا را وجودی تصور نمایند و می انگارند که [illegible] رفع تعینات وجودی خود نموده با اصل خود که منزه از تعینات است و صعود
متحد میگردد و از خود ناچیز گشته بر بحر و بقا پیدا کند در رنگ قطره که از خود فانی گشته بدریا ملحق شود در قعر
خود نموده بمطلق متحد گردد اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء حقیقت فنا عبارت است از نسیان ما سوای او
سبحانه و عدم گرفتاری است بغیر او تعالی و پاک ساختن ساحت سینه است از جمیع مرادات و خواهشهای خود که منافی
مقام بندگی است و مناسب مقام بقا قیام عبدیت است بمرادات مولای خود جل سلطانه و مرادات الحق سبحانه همین مرادات خود
یافتن است بعد از شهود آیات انفسی و ایضا پرسیده بودند که سیری که در بیرون نفس نوشته اند آن کدام است
سیر مراتب عشر عالم خلق و عالم امر سیر هیئة وحدانی [illegible] داخل النفس همانا پس سیر ورای النفس کدام باشد بدانند
که النفس در رنگ آفاق ظلال اسمائی است اصل سلطانه و چون ظل نفس مضاف [illegible] خود را
ساخته متوجه اصل خود گردد و محبت به اصل خود پیدا کند ناچار بحکم المرء مع من احب خود را همان اصل خود خواهد یافت
دانائی خود را بر همان اصل خواهد انداخت و همچنین چون آن اصل را اصل دیگر است از اصل تا آن اصل خواهد رفت
بلکه خود را عین آن اصل خواهد یافت و علم جلالی ان یبلغ الکتاب اجله این سیر ماورای آفاق
والنفس است اما بدانند که همین سیر انفسی را سیر فی الله گفته اند آن سیر که گفته شد ورای این سیر است که گفته اند چه این
سیر حصولی است و آن سیر وصولی فرق در میان حصول و وصول در مکاتیب متعدده بتفصیل نوشته است از آنجا

معلوم کرده شد دیگر از قربیت ذات و صفات و افعال اجمی جل سلطانه پرسیده بودند بیان آن نیز بحضور تعلق
دارد صلاح نیست که نوشته شود اگر نوشته شود مغلق است معلوم نیست که بفهم در آید اگر بتقریر حضور هم مفهوم گردد مغتنم
است دیگر از کمالات مرتبه نبوت پرسیده بودند که فنا و بقا و تجلی و مبادیت تعین همه در مراتب کمالات ولایات
ثلثه است و سیر در مراتب کمالات نبوت بچه روش است بدانند که در مراتب عروج تا زمانیکه بایکدیگر متمیز
اند و از پهلو با پهلوی دیگر رفته میشود آن همه کمالات داخل دایره ولایات است و چون از تمیز بر طرف میشود و از تفصیل
کم گردد و معامله با جمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات مرتبه نبوت بود و در آن مرتبه نیز هرچند وسعت
است ان الله واسع علیم اما آن وسعت وسعت دیگر است و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین
چه نویسد چه مفهوم شود ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا
بعضی اسرار نماز را که پرسیده بودند جواب آن زالوقت دیگر انداخته شد که الحال وقت بسیار تنگ است
دست زمانه و اهل زمانه سرقه کرده چیزی نوشته می شود بر قدر رسم بکنید و باستفسار دلیر باشید
ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین الحمد لله
رب العلمین والمنة اولا وآخرا والصلوة والتحیة علی رسوله دائما وسرمدا وعلی آله الکرام
وصحبه العظام الی یوم القیام ***

قد استتب بحمد الله طبع المجلد الثانی من مکتوبات
زبدة الاولیاء اسوة الاصفیاء قطب المعالی
الشیخ الکامل مجدد الالف الثانی
سمی رسول الله بالاسم الذی بشر
به المسیح روح الله علی نبینا و
وعلیه من الصلوات اکملها
افاض الله علی رؤس المسترشدین
من انوار فیوضاته فی

تاریخ سابع وعشرین من شهر ذی الحجة سنة الف ومائتین وسبع وثمانین من الهجرة النبویة بکمال التصحیح علی حسب الامکان